

۵۰ ریال

تهدید از مصور

جمعه ۱۸ خرداد ۱۳۵۸ - شماره ۲۰ - سال سی و هفت



گزارشها و عکسهای اختصاصی
تهران مصور از :

زد و خوردهای خونین خرمشهر

پاسخ دکتر یزدی به احمد شاملو





— UT . چرا اینقدر ما باسداران انقلاب را اذیت می‌کنند ؟
— چه کسانی . چرا ؟

— همه . مدام داستان اعلامیه صادر می‌کند که ما حق نداریم کسی را دستگیر کنیم و به‌خانه کسی وارد شویم ؟ ولسی همانروز خبر دستگیر شدن فلان وکیل سابق مجلس را باآب‌وتاب خبر می‌دهند ، در نتیجه رئیس کمیته از ما می‌خواهد از کمیته‌های دیگر عقب نیفتیم و دست‌به‌کار شویم ، در نتیجه همه از چشم ما می‌بینند .

— آقا من یکی از کسانی بودم که تقاضای پخش دوباره مصاحبه مطبوعاتی آقای قطب‌زاده را داشتم ، و اگر پایش بیفتند ، بازهم استدعا می‌کنم ، آنها هم قبول خواهند کرد .
— خوش به حالان !

— بله ، چون تنها راه شناختن این فنومن ، اینست که حرف بزند ، زیاد حرف بزند ، تا واقعا علاقمندان هم او را بشناسند که ...

— شما فکر کنید ملت ایران اگر قرار باشد تمام دوستها و دشمنان خود را بشناسند ، چقدر باید پای تلویزیون بنشیند !

— آقا شما مطالب را سانسور می‌کنید .
— چرا ؟

— من تا به حال ده بار تلفن کرده‌ام و آقا نامه به عنوان سردبیر نوشته‌ام ، ولی هیچکدام را منعکس نکرده‌اید .
— آخه ...

— آخه نداره ، چون شما جرات و شهامت ندارید ، در آن نامه‌ها و هربار که تلفن کردم ، داستان کره فاند و چوب‌بری جنوب تهران و حاکم شرع آقای خلخالی را گفتم ولی ... ولی شما نه آن تلفن‌ها را چاپ کردید ، نه آن نامه‌ها را ...
— ولی اینها که می‌گویند چه ربطی بهم دارد .

— الو ... الو
—

— آقا می‌خواستم يك خبر هیجان‌انگیز به شما بدهم .
— خواهش می‌کنم .

— دیروز تلفن من اتصالی کرد به تلفن دیگری و شنیدم کسی از جانب گروه فرقان می‌گفت پس‌فردا نوبت مدنی است . تصور می‌کنم ، بعد از حوادث کردستان قره‌نی بود ، حالا مدنی ...
— خدا نکند ، خانم چرا ما را می‌ترسانید .

— UT می‌خواستم توجهی به شما بدهم
— تمنا میشود ...

— چون من شما را خیلی دوست دارم ، پس می‌خواهم بگویم هر شایع هستند ، یا تمایلی به چه دارید . یا زودتر دربروید ، یا خودتان را به اصطلاح معروف تا دیر نشده اصلاح کنید .
— چطور مگه ؟

— چپ‌کشی در راه است ، عزیزم . چپ‌کشی . توجه کنید که ترورها هر کدام پس از يك میتینگ موفق چپها بوده است .

هر بار که چپها درخششی دارند ، نیروی با يك ترور حساب شده سعی می‌کند ، حضرات را که آمادگی هم دارند ، بسوی چپ‌کشی بکشاند . ترور قره‌نی ، درست بعد از میتینگ موفق چریکهای فدایی خلق در دانشگاه تهران بود ، ترور مطهری بعد از نمایش باشکوه قدرتش ، سوء قصد به رفسنجانی نیز فردای تظاهرات ضد امریکائی (سنای امریکا) که در آن قدرت چپها آشکار گردید .
چه می‌فرمایید ...
— ... خدا عاقبت همه‌ی بندگان خودش را بخیر کند ...

— آقا ، من زیرک‌اسی کیهان يك نیم‌کاسه می‌بینم .
— چه نیم‌کاسه‌ی ؟
— نیم‌کاسه‌ی منافع سرمایه‌گذار ، تصور میکنم تمام این داستان اسلامی و ... تدبیری از سوی آقای مصباح‌زاده باشد ، برای حفظ کیهان . چرا که به ایشان هم خبر رسیده که اگسر روزنامه در این راه برود ... تمام است .

— UT شما دائم بند کرده‌اید به قطب‌زاده و تلویزیون و تحریر مطبوعات و ... از بقیه جاها بی‌خبرید ؟
— مثلا ؟

— مثلا در وزارت صنایع . این جناب وزیر تازه ، از تصفیه‌های نابخردانه‌اش دست همه را از پشت بسته ، بفرستید تحقیق کنند ، ببینید چه خبر است .
— چشم !

— UT . داستان آتش شور و خان را شنیده‌اید ؟
— بله .
— پس نطق‌های آقای بازرگان را هم شنیده‌اید و همینطور سخنرانی های تزیه !

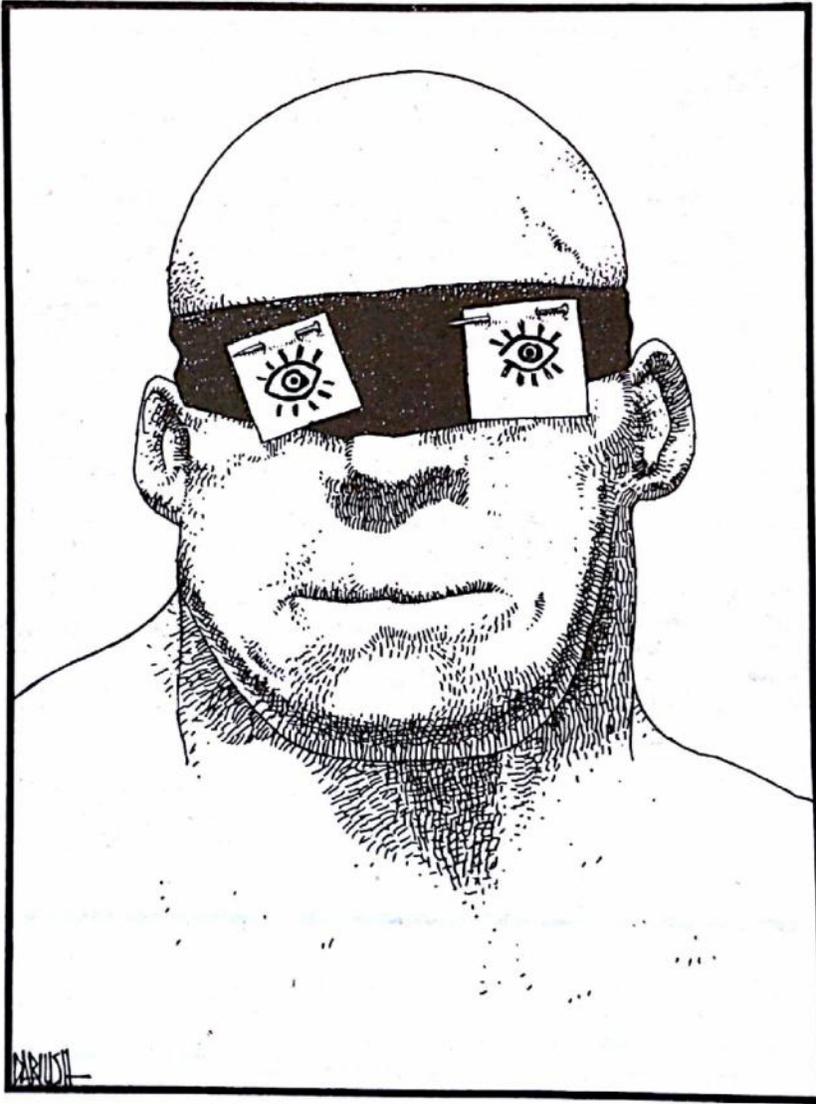
— UT لطفا از همین حالا خبرنگار و عکاس بفرستید به شهر صنعتی البرز .
— چطور ، مگر چه شده است ؟

— هیچ خیلی ساده ، اینجا بیکاران فراوانند و کسی به حرفشان گوش نمی‌دهد ، انتصاب و تحصن هم که دیگر از سد افتاده است . فقط می‌ماند يك اعلامیه رادبویی که براس آن ما می‌شویم «گروهی از مزدوران بیگانه و سربرندگان ساواک...» و جنجال به‌پا میشود . پس آماده باشید .

— آقا . من يك مادر خوزستانیم . نه ضد انقلاب ، نه ساواکی ، نه کمونیست ، هیچی ... معتقد به انقلاب اسلامی و به رهبر انقلاب اما ...
— اما . چی خانم .

— از قول من بنویسید ، این تیمسار مدنی شما مرا از اسلام روگردان کرد (گریه ...)
— چرا چی شده ، مادر ؟

— من به چشم خود بچه‌های کوچک بی‌دفاع را دیدم که لاتهای آقای مدنی آنها را کشتند . لاتهایی که از شهرهای دور آوردند و در مسجد مسلح کردند .



کلام نخست



صاحب امتیاز و مدیر مسئول عبده والا

هفته نامه مستقل سیاسی

و اجتماعی

شماره مسلسل ۱۶۴۳

نشانی: خیابان خردمند جنوبی -

کوچه نقوی شماره ۲۱

تلفن ۵۱۳۳۳۸۸

آگهیها ۳۱۱۵۱۵

۳۱۳۳۳۹ - ۳۱۳۳۳۸

سر دبیر مسعود بهنود

معاون تحریری سیروس علی نژاد

دبیر صفحات جهان شهلا شریعتی

دبیر عکس کاوه سلیمان

عکسها از محمد صیاد

مدیر داخلی فتح الله والا

آگهیها حاجی

شهرستانها خانلر حشمت

میز روزنامه فروشها پر است از انواع و اقسام روزنامهها و مجلات بعضی هایشان برای نخست بار متولد شده اند و یکی دو ماهی از عمرشان می گذرد ، بعضی سالخورده اند ، اما سالها بود منتشر نمی شدند و خانه نشین بودند ، و معدودی نیز منتشر می شدند و می شوند .

روزنامه فروشها ، برخلاف سالهای اخیر حکومت آن سفاک که میزشان کوچک بود و خالی حالا دهها نشریه دارند ، بعضی از آنها را در دوران شاه خواب هم نمی دیدیم که دوباره متولد شوند . همه خواندنی اند ، قلمهای زنگ زده ، کویی جان گرفته اند . نویسنده های تازه پیدا می شوند . کسانی که سالها رغبت نمی کردند ، بنویسند . افراد تازهایی وارد گود شده اند ، روزنامهها و مجلات پر از اطلاعات تازه اند و مطالب خواندنی ، احزاب هر کدام چندین نشریه دارند .

مردم می رسند ، می پرسند ، انتخاب می کنند و بی دلهره می خرند . گاه بعضی از نشریات را روزنامه فروش از زیر بساطش بیرون می کشد و به مشتری می دهد .

اینها نمایش عظمت آزادی اند . اینها خوابهایی تعبیر شده اند . قدر این آزادی را بدانیم ، قدر میز روزنامه فروش محلمان را بدانیم . ناموس محله است . آنها که می آیند تا این میزها را خلوت کنند و فرمان شیطانی می دهند : این را نیاور ، نفروش ! آنرا نده ! حشره هایی هستند که از بوی خوش آزادی که از میز روزنامه فروشها متصاعد می شوند ، گریزانند . آنها گرمهای مردانند که آب زلال را خوش ندارند . بیشتر از اینها که معمولاً آلت فعل اند و گول خورده و تحریک شده ، آنها که فریبشان می دهند و تحریکشان می کنند ، مقصودند . آنها هستند که نمی توانند این آزادی را به قیمتی گران به دست آمده ، تحمل کنند . اینها با ذهن های رستخیزی خود را در صف انقلاب جا زده اند ، تا اینها را از جامعه نرانیم ، آزادیمان بی مدعی نخواهد بود .

قدر روزنامه فروش محله و میز را بدانیم ، اینها آزادی را منادی می کنند و بهترین نشانه آند که انقلابی رخ داده است . نسل تازه دارد کم کم به این آزادی خو می گیرد . قلم بدستان آهسته آهسته لقمه های خود را به جامعه می که متعلق به آند ، در می یابند . تعداد خطاها و محافظه کاریها اندک می شود . نشریات هرز دور ریخته می شوند ، تیراژهای کاذب از دست می روند ، روزهای خوش در پیش است . در نخستین لحظه های « بهار آزادی » با به بند کشیدن آن ، خزان را دعوت نکنیم . دلمان را به این بهار خوش بوی و خوش نسیم ، خوش کنیم .

سر دبیر

فهرست	
۳۰	اسلام راستین و اسلام ارتجاعی
۳۲	نامه ها
۳۴	پاسخ پردی به احمد شاملو
۳۵	مصاحبه با دکتر سنجابی
۳۸	رومزی : جنگی افریقائی
۴۰	داستان غم انگیز کیهان
۴۲	گزارشهای ۱۵ خرداد
۵۰	پراکنده ها
بش جلد	طرحی از کامیوز درم بخش
۶	صفحات ویژه اخبار
۹	مقاله احمد کی نژاد
۱۰	مقاله مسعود بهنود
۱۲	گزارش رویدادهای خوزستان
۱۴	آلبوم حوادث خوزستان
۲۰	مقاله حسین رهرو
۲۲	آزادی مطبوعات و ...
۲۴	گزارشی از خانه کارگر
۲۶	دانشجویان پرچمداران مبارزه ...
۲	تلفن خوانندگان
۳	کارپکاتور
۴	کلام نخست
۵	یادداشت های کوچه انقلاب

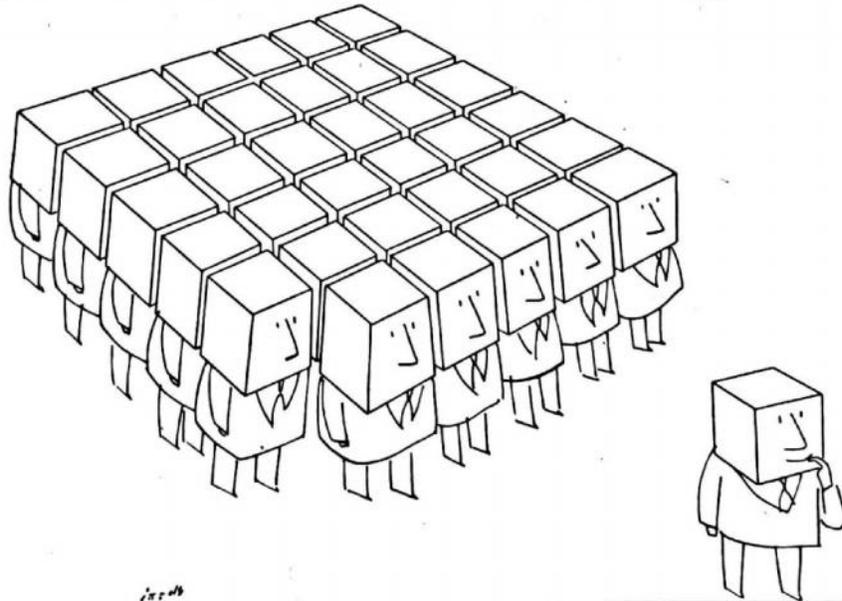
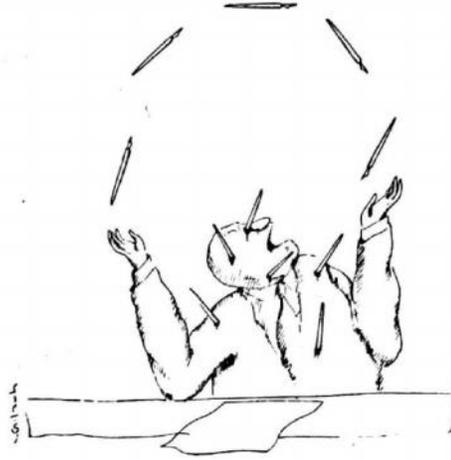
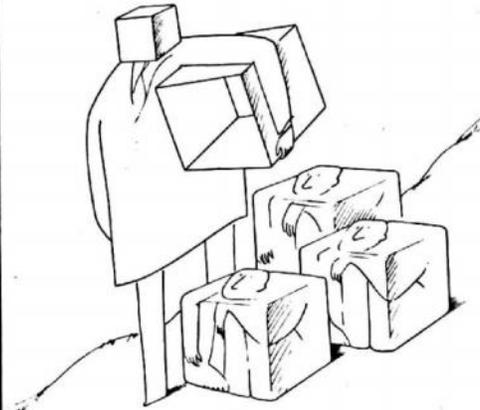
آخرین خبر...

کامبیز درمبخش

کوچه انقلاب



پادشاهای



اگر من هم پایم را کج گذاشتم بگوئید

این سخنان باید برای همه سرمشق باشد.

در هفته گذشته، هنگام ملاقات با گروهی از مردم و پاسداران انقلاب کرج، امام خمینی، سخنان خردمندانه و انقلابی و روشنگری ایراد فرمودند. این سخنرانی دقیقاً در خط و منطبق با هدفهای انقلاب و ادامه سخنانی بود که ایشان پیش از پیروزی انقلاب برای حفظ وحدت مردم کشور در مبارزه با طاغوت و امپریالیسم ایراد می‌کردند. این سخنان بار دیگر نشان دهنده علو طبع و دانش و آزادی‌خواهی رهبر انقلاب بود و مایه افتخار ایرانیان و باید سرمشق کسانی قرار گیرد که از انتقاد می‌هراسند. قسمتهائی از این سخنرانی را در اینجا نقل می‌کنیم:

اگر اسلام را همانطور که هست عرضه کنید دنیا قبولش نمیکند، متاع خوبی است اما اگر چنانچه امروز خدای نخواست ما یک‌جور عمل بکنیم که عمل ما باعث بقود که بگویند اسلام این‌طوری است بزرگترین خیانت را ما به اسلام کرده‌ایم. این یک سفارش عمومی است که پیش من اهمیت دارد. باید به همه قشرهای ملت عرض کنم باکمال دقت توجه کنید که یک قدمتان برخلاف اسلام نباشد، باکمال دقت ملاحظه کنید این کمیته‌هایی که در تحت کفایت شامت اشخاصی در آن نباشند که خلاف اسلام عمل کند. ملاحظه کنید کسانی که به عنوان اسلام یا به عنوان مسلمین و معصین یک قدم خلاف بر میدارند و خدای نخواست اسلام را برخلاف آنطوری که هست زشت نشان میدهند از آنها جلوگیری کنید و این در نظر من از همه چیز اهمیتش بیشتر است و مسئولیت هم بیشتر. همه ما مسئولیم آنقدر که قدرت داریم این کار را انجام دهیم که همان نبود اسلام هم مثل سایر حکومت‌های دیگری است و تا حالا داستان چیزی نبوده حالا که داستان آمده همان‌هایی هستند که بودند. این مسئله مهم است و آقایان توجه کنند و همه ملت موظفند که بر این مطلب نظارت کنند، اگر من یک پایم را کنار گذاشتم و کج گذاشتم ملت موظف است که بگوید پایت را کج گذاشتی متوجه باش

و خودت را حفظ کن. مسئله، مسئله مهمی است همه ملت موظفند در کارهایی که مربوط به اسلام است نظارت کنند، اگر دیدند برخلاف مقررات اسلام عمل میشود بازاری باید اعتراض کند، کشاورز و معصین و علما باید اعتراض کنند تا کژی‌ها را راست کنند.

تکدر آیت‌الله شریعتمداری

به دنبال حوادثی که در چهارشنبه گذشته در قم اتفاق افتاد و سفته می‌شود که چندتن اساله ادبهای به پیشوای بزرگ عالم تبع آیت‌الله شریعتمداری روا داشتند، اعلام شد این هفته آیت‌الله شریعتمداری چهارشنبه به نماز جماعت نمی‌روند و این بی‌شک ناشی از تکدر خاطر ایشان است.

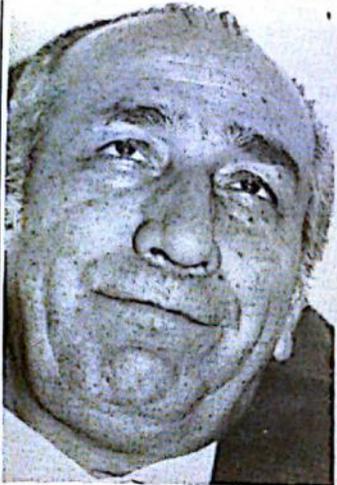
به دنبال این خبر اعلام شد که آیت‌الله گلپایگانی نیز به‌سبب خاطر از اقامه نماز جماعت خودداری می‌کند. روز دوشنبه اعلام شد که -بعیت دفاع از حقوق آزادیهای مردم آذربایجان تشکیل شده است که اعلام کرده « اساله ادب به شخصتهای قدیمی، مذهبی و سیاسی » را تحمل نمی‌کند.

همه اینها در سبب است؟ برای آنها که مدام از وحدت کلمه، به تبعیت از رهبر انقلاب می‌گویند و خود نفاق می‌افکنند. نفاق در بین رهبران مذهبی در این لحظات سخت خطرناک است. آنها که ما را بابت نوشتن چند کلمه و راهنمایی با همه تأکیدمان بر اصالت انقلاب و رهبری آن و خواست اکثریت، تحمل نمی‌کنند و منتهم به نفاق افکنی می‌سازند، ببیند خود چه می‌کنند؟

هفته‌ی واکنش کنگره و کیلان دادگستری بود. نامه جبهه دموکراتیک ملی به امام خمینی مستقیم‌ترین حملات را در برداشت، بالا گرفتن انتقادات از منتفی شدن مجلس مؤسسان، حمله به‌خانه آیت‌الله منتظری، صادق خلخالی و دکتر بفتح. و راس همه‌ی اخبار، حوادث خرمشهر.

نطق پر سر و صدای تریه

پر سر و صداترین حادثه‌ی هفته، نطق تریه و شاید بتوان گفت کنگره و کیلان دادگستری بود که از نخستین روز، هرآنچه در آن گفته شد داغ بود و حقیقت‌گویی تقریباً می‌پرده. و ماجرا تا آنجا پیش رفت که در روزهای آخر بعضی گروه‌ها به وحشت افتادند و چند تریه به قصد سخنرانی و ایجاد سروصدا در جلسه برخاستند



که تریه با قاطعیت تمام آنها را سرچایشان نشاند. حتی جیغ و دانهایشان هم به جانی نرسید و نوبت سخنرانی به آقای کاشانی وکیل دادگستری (فرزند آیت‌الله کاشانی) داده شد.

پس از سخنرانی پر سر و صدای تریه که اینک او را در وسط جریانهای سیاسی کشور نشانده است. واکنش‌ها، تنها از جنوب کشور متجاوز از ۱۰۰ دسته‌گل به دفتر رئیس‌هیات‌مدیره و مدیرعامل شرکت نفت رسیده است. مردم تهران و نقاط دیگر به‌ترتیب دانسته‌اند، جانبداری و پشتیبانی خود را اعلام کرده‌اند، اما آیت‌الله دکتر بهشتی، از بنیانگذاران حزب جمهوری اسلامی، عضو شورای انقلاب، و عضو جامعه‌ی روحانیت تهران. در مصاحبه‌ی تریه را به باد حمله گرفت. حتی تا آنجا پیش رفت که تقاضای محاکمه او را کرد. او خطاب به وکیلان دادگستری گفت: تصور می‌کنید یک اجتماع چند صد نفری شما می‌تواند با نیروی اسلام‌مقابله کند. و هشدار داد میبادا اجتماعات شما نیز از آن اندیشمندان شاهنشاهی از آب درآید. و در عین حال پرونده‌ی هم ساخت که بعضی از افراد کنگره را بررسی کرده‌ایم، تحقیق بیشتر هم می‌کنیم، همانها هستند (یعنی عضو گروه اندیشمندان).

اما این سخن نیز از سوی تریه که پشتیبانی‌های عمومی، به ویژه از سوی کارکنان شرکت نفت، احزاب و دستجات مختلف، روزنامه‌های مترقی، جوامع صنفی گونه‌گون از او شده، تأثیر وسیع سخنان را آشکار می‌کند، می‌جواب نماند.

تریه در یک گفتگوی رادیویی توپرا به آن طرف زمین برگرداند، و گفت: شمس‌ی که

باید محاکمه شود، دکتر بهشتی است. نه من. و هشدار داد که هیچکس حق ندارد چوب تکثیر و چسب تهدید بردارد. اشاره به تهدیدهایی که برای لشکرکشی در سخنان دکتر بهشتی بود. تریه گفت: آقای بهشتی با تجزیه و تحلیل مفرضانه سخنرانی من در کنگره وکلای دادگستری و نتیجه گیریهایی که تناوت فاش با واقعیات دارد و عملا به روشی مردم را علیه من تحریک کرده است.

علاوه بر دکتر بهشتی، عضو دیگر شورای انقلاب، حجت الاسلام دکتر مفتاح نیز به تریه ناخوت و او اینبار در اجتماع کارکنان شرکت نفت و در اولین اجلاس انجمن اسلامی کارکنان شرکت ملی نفت ایران، آنجا او به گفته های تریه اشاره کرد و گفت آقای غریب زنده جاعل تو چه می فهمی اسلام را که می گویی اسلام مفید نیست، بعد هم می گویی من مسلمانم و نام آیت الله طالقانی را در کنار فعالیت های خود می بری. عوام فریب را ببینید در جایی دیگر می گوید ما در میان افرادی که ملیس به روحانیت نیستند افرادی مانند مهندس بازرگان داریم که چند وعده نماز ترک نمی شود. اما چون در کسوت روحانسی نیست، در تدین او به اسلام تردید هست. که اینرا تفهیم کرده مگر غیر از امام کسی دیگری آقای مهندس بازرگان را به صدارت برگزیده است.

آزادی مطبوعات و لایحه

در آخرین لحظاتی که صفحات مجله پت می شد، پیش نویس قانون مطبوعات که از سوی وزارت ارشاد ملی تهیه شده است، انتشار یافت که البته مستقیما در دسترس ما قرار نگرفت. بلکه در روزنامه های صبح دوشنبه دیدیم - بحث و اظهار نظر در باره این لایحه برای هفته آینده می ماند.

اما در روزهای اول این هفته، دو حادثه در ارتباط با آزادی مطبوعات رخ داد. نخست جلسه ای بود به دعوت کانون نویسندگان و انجمن دفاع از آزادی مطبوعات که طی آن ضمن انتخاب هیات اجرایی موقت شورای هماهنگی مبارزه با اختناق و سانسور، از موضع کانسون و کلا جانبداری شد.

از سوی دیگر گروهی از نویسندگان و سازمان های فرهنگی با صدور دو بیانیه بر لزوم تشکیل مجلس موسسان تاکید شده، و در عین حال به کوشش های برای تحدید آزادی مطبوعات اعتراض شده است.

دستگیری ۹ سوسیالیست

پس از دستگیری و آزاد کردن اعضاء و

حواداران سازمان جریکهای فدائیان خلق در آبادان، که سروصداها برانگیخت، این بار در ارتساما ما حوادث خرمشهر ۹ تن اعضای حزب کارگر سوسیالیست دستگیر و زندانی شده اند. دستگیر شدگانی که تا روز دوشنبه نامشان فاش شده عبارتند از: مصطفی سیف آبادی، فاطمه فلاحی، مهسا هاشمی، مصطفی گسرگزاده، مرتضی گسرگزاده و هرمز فلاحی.

هنوز دلایل دستگیری ایشان از سوی کمیته ها ارائه نشده است. در این حال حماد شیبانی عضو جریکهای فدائی خلق هنوز در زندان است، و از روز ده خرداد دست به اعتصاب غذای خشک زده و جانش در خطر است. بر همه آزادگان است که برای نجات جان شیبانی و آزاد کردن اعضاء حزب کارگر سوسیالیست بکوشند.

خبرهای کوتاه

□ برخلاف آنچه که بعضی روزنامه ها نوشته اند که عبداللطیف ولیان را در کوه های خراسان جستجو می کنند، مسافری که اخیرا از آمریکا آمده است او را با ریشی انبوه در آمریکا دیده است و از وی شنیده که پس از فرار از بیمارستان، مدت ها در خانه های امن مخفی شده و سپس از طریق کردستان توانسته است خود را از ایران خارج سازد.

□ دو نفر ایرانی با همکاری دو تن آمریکایی، در این اواخر بدنبال شکار ایرانیانی که به آمریکا گریخته اند برآمدند، و عده ای را سرکبه کردند ولی در عاجرای دستگیری یکی از فرزندان «علی رضائی» که چکی ب مبلغ دو میلیون دلار از وی گرفته بودند به چنگ پلیس آمریکا می افتند و راهی زندان می شوند، یکی از این اشخاص «پرویز نظری» نام دارد که در سانفرانسیسکو شبکه اخاذی را تشکیل داده و فعلا زندانی است.

□ گفته میشود ستاد ارتش تصمیم گرفته تا افرادی که در گارد شاهنشاهی بودند و مرتکب خطاهای ناخوشدونی شده اند، برای چند سال در خارج از تهران به خدمت گمارده شوند، تا این تصمیم تکلیف بسیاری از افسران ارتش روشن و از سرگردانی نجات خواهند یافت.

□ سرانجام با اصرار کارکنان بانک تعاون کشاورزی، دانشرای انقلاب از زندانی کردن مهدی سمعی چشم پوشید. او را در حالی که پس از مراسم تودیع با کارکنان بانک از آنجا خارج میشد، پاسداران دستگیر کرده بودند. ولی جمعی از کارکنان بانک به هم جا سرزدند و حتی به قم رفتند.

مصاحبه ای حواندنی با ایرج اسکندری

● ما از هوزع امام خمینی علیه امپریالیسم حمایت می کنیم اما باید در برابر حمله به آزادی مقاومت کرد. ● دولت، نماینده بورژوازی است و ما باید از ملت حمایت کنیم. ● مرا بدون دلیل از دبیر کلی حزب کنار گذاشتند.

اینها نکاتی است از مصاحبه طولانی ایرج اسکندری عضو هیات اجرایی و کمیته مرکزی حزب توده با تهران مصور که هفته آینده چاپ خواهد شد.

سمعی یکی از متخصصان و آگاهان امور اقتصادی است که توانست با رژیم طاغوتی همکاری کند، او نه در ریاست سازمان برنامه و بودجه مدت مدیدی ماند و نه در ریاست بانک مرکزی. چرا که اهل رقبازی و صحنه پردازی های آنچنانی نبود.

□ بعضی از نمایندگان مجلس به تصمیم شورای انقلاب اعتراض دارند. اعتراضها بر دو گروه است:

- نمایندگان دوره های پیش می گویند ما در انتخابات رستاخیزی شرکت نکردیم. در آن سالها هم مثلا در اقلیت بودیم. اما بنا به این تصمیم مادام العمر از انتخاب شدن و کار دولتی محروم شده ایم. حال آن که نمایندگان رستاخیزی به سال محکوم شده اند.

- نمایندگان دوره آخر مجلس به ویژه آنها که با انتقادات کوبنده و استیضاحها و سؤالها و اعتصابهای خود و در پایان با استعفای خود، وقتی دستور امام صادر شد، دولتهای آخر شاه را به ستوه آورده بودند، نیز معتقدند این رای کلی، رای ناصوابی است و در مورد آنان حق ناشناسی شده است.

□ خانم ماریون جاویش همسر ساتور جاویش که در هفته گذشته موضوع نفرت همگانی ملت ایران قرار گرفت و معلوم شده است که پولهایی از حکومت شاه دریافت میداشته است، اکنون در روزنامه های اروپا و آمریکا نیز چهره شده است. بعید نیست مجموع سرو صداها و افشاگریهای مقامات ایرانی به استعفای جاویش از ساتوری بینجامد.

نامه‌ای که در تاریخ انقلاب می ماند

نامه سرگشاد جبهه دمکراتیک های به امام خمینی

نامه سرگشادهیات اجرایی جبهه دمکراتیک ملی، یکی از خبرهای پر سروصدای هفته بود. در این نامه جبهه که اندک اندک میروند تاجای جبهه ملی پر قدرت سالهای دور را برکند، انتقاد های خود را مطرح کرده است. رویه گرفته میتوان جز مقدمه دلنشین نامه و درخواست ملاقات از امام که در پایان نامه آمده است، نامه را به یازده قسمت تقسیم کرد. (این تقسیم بندی از تهران مصور است) .

پیش از آنکه به این قسمتها بپردازیم لازم است گفته شود که به اعتقاد جبهه دمکراتیک ملی رهبری امام اکنون هاشکونه نیست که پیش از پیروزی انقلاب بود و دلائل خود را در قسمتهای مختلف نامه ذکر کرده است. اما قسمتهای مختلف نامه:

۱- دخالت در کار دولت - در این بخش جبهه دمکراتیک ملی با اشاره به سخنان رهبر انقلاب پیش از پیروزی، استدلال می کند که کوشش های امام برای هوار کردن راه سلطه روحانیت بر دستگاه دولتی نبود بلکه می خواست روحانیت «وجدان بیدار» جامعه باشد. اما: «عملا می بینیم که چنین نند و چنین نیست... شخص شما نه تنها در امور داخلی کشور دخالت مستقیم و صریح دارید، بلکه سیاست های خارجی را هم مستقیما تعیین می کنید» .

۲- درماندگی دولت - در این بخش از درماندگی دولت یاد می شود با این اشاره که هیچ کار مملکت بدون فتوای حضرت آیت الله و مداخلات روحانیون نیست، چندانکه همگان می دانند دولت سخی بیش نیست .

۳- وحدت کلمه - پیش از انقلاب وحدت کلمه ناشی از مبارزه با دشمن مشترک یعنی شاه بود و حالا ناشی از دشمن مشترک: امیرالیاسم . و اما: «وحدت کلمه این نیست که همه حرف خود را بخورند تا فقط يك نفر حق حرف زدن داشته باشد. آیا وحدت کلمه را به نحوی باید عنوان کرد که موجب جدائی ها شود؟ متأسفانه شما چنین کردید» .

۴- مسائل مربوط به هنر و زنان - بسیاری از رشته های هنری به حال تعطیل درآمده و حقوق زنان با توجه به عدم صدور احکام قضائی آنان

نادیده گرفته شده و آنگاه این پرسش که: «شما که در مورد مسائل کم اهمیت تر از این دستورات صریح صادر می فرمایید، چرا در اینگونه موارد سکوت اختیار فرموده اید و نظر خود را اعلام نمی فرمایید؟»

۵- آزادی عقیده و بیان - شرح ماجراهای حمله به روزنامه ها و کتابخانه ها و نویسندگان و ... و بعد رادیو تلویزیون که «اعمال نظیر شخصی را نا بدانجا پیش برده اند که اخبار نادرست و تفسیر های تحریک کننده و نفاق افکن پخش می کنند و دستگاهی را که با پول ملت فراهم شده و باید عامل ایجاد وحدت و برادری باشد به صورت ابزاری در جهت مقاصد منافع شخص یا گروهی خود به کار می گیرند» . و هنگامی که نوه حضرت آیت الله هم انتقادی میکنند بلافاصله از دفتر امام اطلاع های صادر میشود که مضمون آن آشکارا تقویت متجاوزان و خاموش کردن منتقدان است .

۶- مهم کردن مردم - حضرت آیت الله جناب عالی دریکی از آخرین گفتارهایتان فرموده اید آنان که حرفی جز سخن مکرر شما در بسار جمهوری اسلامی می گویند دشمن انقلابند... چگونه حضرت آیت الله این بی عدالتی را می پذیرید که تمامی کسانی را که از سر صراحت و صداقت و از سر عشق به این آب و خاک حرفی علاوه بر حرف شما به زبان می آورد، یکسر نفی و رد کنند .

۷- بی اعتنائی به شخصیت های ملی: این بی اعتنائی هائی را که ماهگام، این جا و آنجا نسبت به ایران و ایرانیت و شخصیت های تاریخی و ملی ما میشود مگر میتوان به حساب عشق به اسلام سزا داشت؟

دکتر محمد مصدق مبارز کبیر ضد امیرالیاسم ایران را که جهانی به او به دیده احترام می نگرد مگر میتوان به نام اسلام به باد استهزاء و تحقیر گرفت؟

۸- حمله به گروهها: حضرت آیت الله کار انحصارطلبی به جای رسیدن که هر اتفاق کوچک و بزرگی با آنکه منشاء و مصدرش هم معلوم و مشخص است، با تبلیغاتی همه جانبه و زهر آگین به گروههای شناخته شده و معین در جامعه

نسبت داده میشود. موج ترور و وحشتی که به دنبال این اتهامات در جامعه ما براه می افتد وسیعتر و عمیقتر از آنست که ما سکوت کنیم. ما می بینیم که توسعه جنگهای «حیدری» و «نعمتی» چشم انداز دلپذیری برای بسیاری گسان شده است که متأسفانه خود را پیروان اسلام میدانند .

۹- رفتارندوم: حشق اینست بود که ما بکوشیم تا این رفتارندوم به شیوه ای واقعا آزاد و بدون خدشه انجام گیرد تا به جهانیان ثابت شود که ملت ایران روند انقلابی دارد و سلطنت را در آزادانه ترین و دموکراتیک ترین شکل بیان اراده خود به مور سیرده است. اما دولت موقت، پس از کوشش ناموفق، رفتارندوم را به شیوه ای انجام داد که تعداد آراء مثبت آن از کل جمعیتی که میتوانست رای بدهد نیز فراتر رفت و عجب اینکه شما این شیوه را «آزادی» نامیدید و از آن دفاع کردید .

۱۰- قانون اساسی: معلوم نیست چه کسانی و در کجا مشغول تدوین قانون اساسی اند. این گونه برده پوشی ها، اینگونه تصمیم گیری در پشت درهای بسته از چیست؟ آیا از بیان نظرات ملت و از دخالت گروهها در سر نوشت اساسی مردم هراسی در بین است؟ مگر مردم انقلاب نگردند که در سر نوشت خود دخالت داشته باشند؟ مگر شما در نقل خودتان در بهشت زهرا گفتید که پدران ما چه حقی داشتند که برای امروز ما تصمیم بگیرند؟ و وقتی که پدران هفتاد سال پیش ما چنین حقی نداشتند آیا برادران امروز ما میتوانند چنین حقی داشته باشند؟

۱۱- در باره پیروزی انقلاب - در این قسمت جبهه دمکراتیک ملی از پیروزی انقلاب سخن گفته و نتیجه گرفته است که این پیروزی جز با آزادی عمل احزاب، آزادی اجتماعات، آزادی ... امکان پذیر نیست. و تاخت و تار گروههای متعصب با این آزادی ها ضلالت دارد و میهن ما را به برتگاه جنگ داخلی و سکوت می کشاند. و نکته مهم اینکه: «سکوت شما در این موارد که گناه باموضع گیریها و فوهای حمایت کننده معنی دارتر هم میشود، میروند تا جامعه ما را در مسیر برتگاهی خطرناک قرار دهد. این برتگاه سقوط به دامان امیرالیاسم است.

روحانیت باید نظارت کند، نه دخالت مستمر

روحانیت و اسلام به عنوان عامل اجرای مستقیم، دین را به خطر می‌اندازد.

مرجع‌دروزی که گذشت، چند واقعه داشتند که قابل بررسی است. ذکر کلمه «واقعه» درباره همه این موارد دلیل بر جهت‌مندی و مهارزش‌بودن آنها نیست و می‌توان آنها را مثل زندگی که ترکیبی از تلخ و شیرین، زشت و زیبا و خوب و بد است، تعبیر کرد. ولی چون ارتباطی بین همه این وقایع برقرار است، لذا نمی‌شود از بهائیت گذشت، به خوبهایش پرداخت یا بالمعکس.

این وقایع یکی ساله ریاست جمهوری بود و نظرات مختلف درباره آن دیگری مصاحبه تلویزیونی آقای طالقانی بود و سوم «شو تلویزیونی» سرپرست وقت صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران بنام مصاحبه ...

اولین موضوع مورد بررسی صحت‌هاست که بلافاصله از طرف یکی از مسیمن درباره ریاست جمهوری آقای خمینی مطرح گردید و سپس شخص مسم دیگری به عنوان «اصح‌ترین فرد» برای احراز مقام ریاست جمهوری نام برد و می‌شد گفت که ایشان با مطرح کردن این قضیه داشتند به نوعی افکار عمومی را برای پذیرش ریاست جمهوری آقای خمینی آماده می‌کردند و حتی چنانکه می‌گویند قرار بود یا قرار است طرح قانون اساسی به نحو مطلوب و مردم‌پسندی ارائه گردد و شورای مشورتی نیز آن را با دستکاریهای مختصری قبول کند و سپس طرح و پیشنهادها به شورای انقصاب برود و در این حالت شورای مشورتی که کار خود را تمام کرده است، منحل گردد و سپس طرح مزبور در شورای انقلاب با اضافه شدن یک‌ماده یا تبصره درحالی‌که دیگر شورای مشورتی دخالتی در بررسی گذاشته شود که این ماده یا تبصره همان خواهد بود که ما داشتند ذهن مردم را برای پذیرش آن آماده می‌کردند و علوم بود که وقتی کل این طرح با نظر شورای مشورتی منتخب مردم قبول شود، دیگر یک‌ماده و یک تبصره که قابل ندارد، بخصوص که مخالف باقی نمی‌ماند. چون چه کسی پیدا می‌شود که قدرش نباشد؟ و ساله مخالفت آقای خمینی با پذیرش مقام ریاست جمهوری را نیز می‌خواستند به نوعی شبیه بیعت و از طریق ایجاد تظاهرات و تجمع‌ها و درخواست‌ها خاتمه داده که البته مسلم

است آقای خمینی روحش از این ساله خبردار نیست و ساله ریاست جمهوری برای ایشان نمی‌تواند مطرح باشد. چون ایشان اکنون حداکثر قدرت ممکن را در دست دارند ولی فرصت‌طلبان و قدرت‌طلبانی که به ریزه‌خواری سرفه ایشان نشسته‌اند، قصد داشتند یا دارند که با بدعت کردن این ساله، زمینه را برای رسیدن به قدرت برای خویش درآینده هموارکنند که راهنا برای شناخت این افراد توجه به ساله سن و سال آنهاست که کدامیک مدت بیشتر و وقت بیشتری برای خویش در عمر طبیعی قائلند و کدامیک بیشتر طالب قدرتند.

در این ضمن واقعه دیگری اتفاق افتاد که بنده آن را در جمیع جهات يك «مانور هوشیارانه» نام می‌گذارم و آن بدین ترتیب بود که گروه‌های هم به عنوان عکس‌العمل، آقای طالقانی را کاندیدای ریاست جمهوری کردند که این واقعه دوم به مصاحبه تلویزیونی آقای طالقانی ختم شد و ایشان در انتهای مصاحبه در جواب به سئوالی که چندان ارتباطی به ساله مصاحبه یعنی تفسیر قرآن نداشت، طی یک بیان هوشیارانه خط مشخصی بین «روحانیت اصیل» و «مشتاقان پست و مقام» کشیدند که این اظهار نظر ایشان در حقیقت راه را بر روحانیت اصیل، برای احراز پست و مقام از جمله ریاست جمهوری بسته و کسانی را که طالب پست و مقام باشند از جرگه روحانیت اصیل طرد می‌کند. این ساله می‌خواند مورد توجه طرفداران آقای صادق خلخالی قاضی شرع که در مصاحبه با خبرگزاری پارس گفته‌اند اگر ملت ایران بخواهد من عیبی برای رئیس جمهوری در خود نمی‌بینم، قرار گیرد.

این حرکت هوشیارانه از طرف آقای طالقانی که در حقیقت می‌توان آن را نوعی عکس‌العمل و اعلام مواضع نسبت به اظهارات مسیمن گروه اول دانست در عین حال با جمله‌ای همراه بود که يك دنیا و اطلاع را در خود نهفته داشت و شرح وسطی را که قصد دارم در ادامه طلب بدهم، در حقیقت در همین جمله خلاصه شده است و شاید بهتر از این نمی‌شد که تجزیه و تحلیل نسبتاً علمی را در قالب چند کلمه گنجانید و بیان کرد، ولی چون تجزیه و تحلیل این جمله خود بحث منتقلی است و ارتباط لازم

را در مورد بیان مطلب این نوشته از بین می‌برد، لذا آنرا به انتهای نوشته موقوف کرده و به بررسی ادامه می‌دهم.

اتخاذ این روش بخصوص از طرف آقای طالقانی در ارتباط با سایر عقاید ایشان و توجه به بیانات پرمفرد و عالمانه‌ای که آقای شریعتداری در مصاحبه با گاردین و نولیترو لیبیراسیون و سایر مصاحبه‌ها اظهار داشته‌اند، توجه به حسن نیتی که آقای خمینی برای سعادت و رفاه مردم و تنظیم امور جامعه دارند انسان را به تمسبه و امیدارد که با وجود چنین افرادی در جامعه روحانیت و در رأس امور این مملکت (که مشابه آنان نیز در جامعه روحانیت وجود دارد) چگونه است که اوضاع این مملکت دارد روز بروز بحرانی‌تر می‌شود و چگونه است که سرشته امور دارد به تدریج از هم گسیخته می‌گردد و ناراحتی‌ها هر روز فزاینده‌تر می‌شود؟

بدون آنکه بخواهیم نقش ضد انقلاب را بشکنیم می‌توان گفت که اشتباهات در تجزیه و تحلیل امور که ناشی از تکثری است خود به مقدار بسیار زیادی خوراک لازم را در اختیار دشمنان قرار می‌دهد. متأسفانه این تکثری در سطح بالای روحانیت وجود دارد و اثرات بسیار بدی به جا گذاشته است. مقامات و مراجع روحانی هر يك مشی خاص خود دارند و حرکت افرادی نمی‌تواند از اشتباه به دور باشد چون (همه چیز را همگان دانند) و لزوم شاوره فی‌الامر اکنون بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود آیت‌الله خمینی همه را به حفظ وحدت گدسته دعوت می‌کنند. قاعدتا معنی این وحدت آن است که همه افراد مملکت به نوعی اتحاد برسد که این اتحاد به وحدت تعبیر شود. پس چرا این حرکت را برای رسیدن به اتحاد از خود و در مورد سایر مراجع و متفکرین شروع نمی‌کنند؟

چرا ما نباید شاهد نوعی اتحاد و وحدت در مراجع باشیم؟ آنانکه خود و در حوزه عمل خود و باهنگران خود نمی‌توانند به نوعی اتحاد برسد و حتی قدمی در راه این اتحاد که ایجاد شورای مراجع باشد بر نمی‌دارند چگونه می‌خواهند مردم را به اتحاد و وحدت ناشی از آن سوق دهند؟

بقیه در صفحه ۲۲

ترکیب فعلی دولت تصور نمی‌رود که تحمل چنین خودکامگی را داشته باشد.

● هفته‌های آینده، هفته‌های مسالمت است.

نیم در صدی‌ها دارا رند ز یاد می‌شوند!

مسعود پینود



در آستانه تقاضای قانون اساسی تازه و ورود به دورانی دیگر در حیات خود، ایران با مرکز سیاستی جدید است. اما هندی این‌ها را...

در تاریخچه و جرح و میراثی که یادگار روزهای مبارزه است، همه گریه و بار دیگر نگاه...

است و دیگران به برد ما می‌خورند که چنانچه در این باره...

اما در میان این مشاوره همه تکرار کنند و تکرار آید...

به آفاق هر روز بازمی‌آید که به قدری شایع و مرسوم است...

داریو توریون لشکر و اتمال شده است. آن داریو و کمان و خنجرها را با چهره و رد می‌کرد...

اما در میان این مشاوره همه تکرار کنند و تکرار آید...

به آفاق هر روز بازمی‌آید که به قدری شایع و مرسوم است...

در این دوران، با وجود همه این‌ها، ما باید در نظر بگیریم...

اما وقتی با گروهی از آنها روبرو می‌شویم، می‌توانیم ببینیم...

اما در این باره، ما باید در نظر بگیریم...

در این باره، ما باید در نظر بگیریم...

اما در این باره، ما باید در نظر بگیریم...

در این باره، ما باید در نظر بگیریم...

اما در این باره، ما باید در نظر بگیریم...

هفته‌های آینده، هفته‌های مسالمت است. ترکیب فعلی دولت تصور نمی‌رود...

در این باره، ما باید در نظر بگیریم...

اما در این باره، ما باید در نظر بگیریم...

در این باره، ما باید در نظر بگیریم...

اما در این باره، ما باید در نظر بگیریم...

در این باره، ما باید در نظر بگیریم...

* هفته‌های آینده، هفته‌های مسأله‌است، ترکیب فعلی دولت تصور نمی‌رود که تحمل چنین خودکامگی را داشته باشد.

نیم در صدی هادا

مسعود بهنود



از ناآرامی‌ها و هرج و مرج‌ها که یادگار روز های مبارزه است، بهره گیرند و بار دیگر تکام بکشند و ملتی را به بند آورند و بار دیگر یک اندیشه آمد که براندیشه‌ها حکم راند، بار دیگر همان معیارها بکار افتاد که «دمکراسی غربی است و دمکراتیک به درد ما نمی‌خورد» که چها خطر اصلی‌اند. آنها با دین و بافرهنگ ما در جنگ‌اند. بار دیگر همان یکونگرها و همان کوششها برای به خط کردن جامعه و صد کردن و یکسان کردن و در قومی کسروهای - شبیه رستاخیز - قرار دادن. از ۴۴ بهمن تا امروز، مدام در این راه‌مام زده‌ایم. مدام از صفره‌ای بی‌معانی های عیدفطر و عاشورا، از صف آن بهم‌بیوستگان افرادی خارج شده‌اند و می‌رود که تمام روشن - اندیشان، ادیبان و کارآگاهان، تمام آنها که باید در کار ساختن جامعه، با اندیشه‌های خود راه‌یابی کنند و رهنمائی، یا تحمل نیاورده، بروند، یا کنار نهاده شوند.

با افسوس، هر روز ناظر آئیم که به قدرتی رسیده‌ها، به آسانی زیرقول و قرار های محبت‌آمیز خود می‌زنند، گروه‌ها گروه از مرده مبارز و آگاه را به انگشت اتهام و افترا نشانه می‌گیرند.

- این یکی طومار نشان ادیبان و روزنامه‌نگاران و ... را به خیال خود می‌نوازد و زیر رگبار مسلسل ناسزا می‌گیرد، وسیله‌اش نیز

در آستانه‌ی اعلام قانون اساسی تازه و ورود به دورانی دیگر از حیات خود، ایران ما، درگیر مسأله‌هایی شده است. اما همه‌ی این‌سایل، همچون حوادثی که مدام این‌بو و آن‌و رخ میدهد، رنگی از سیاهی ندارند، نومیدکننده نیستند، بل بسیاری از آنها در عمل امیدوار کننده‌اند.

وقتی مجسمه‌ها پائین کشیده می‌شدند، و ملت با همبستگی غربی که غرورآفرین است و تا سالها می‌توان بپایش آورد و بدان بالید، یکصد بار رژیمی منحط خط بطلان می‌کشید و نقطه پایان می‌نهاد. وقتی ملت برپا خاسته، مرد جانفشانی‌هایش را می‌گرفت، جهانی از آزاد - مردان و آزاداندیشان، آزادیشان، ناوابستگیان، جهان سوم‌ها و تمام نیروهای مترقی جهان، به شادمانی مشغول شدند، یکباره پیوندی کشف شد، میان ساکنان جوادیه و مردم بلوچستان فقر زده با فلسطینی‌ها، باکوبانی‌ها، با دوستداران آزادی در سراسر جهان.

یکباره ملتی که نیم قرن بود، خود را هم کرده بود، خویشتن خویش را بازیافت، خود را با تمام نیروهایش، با عظمت پایداریش، پیدا کرد و شناخت. با خود اندیشیدیم رو به روشنائی داریم. نامش را بهار آزادی نهادیم، که بهار بود و آزاد شده بودیم ...

اما، همچنان که روزها در پی روزها - گذشت، دریافته‌ایم که گرفتاریها وجود دارد. دریافته‌ایم پیشاپیش و بیش از حد، دلخوش شده بودیم. دریافته‌ایم که هنوز کارها در پیش داریم که باید بکنیم.

وقتی همه‌ی بندها بان سفاک و نظام جهنمی‌اش گسست و تازه ملت دریافت که میتواند از آزادیش بهره بگیرد، تازه خواست پس از جنگی طولانی، بر لب جوی بنشیند و با آب زلال خستگی مبارزه و ستمدیدی را از خود دور کند، دید دیوهائی آب زلال را مدام گل‌آلود میکنند، فرصت طلبانی آمده‌اند که به جای قدرتمندان پیشین نشینند، تا از خستگی ملت از مبارزه و

رادپو تلویزیون تسخیر و اشغال شده است. آن دیگری وکیلان و حقوقدانان را ناچیز و ره هم کرده می‌داند. یکی دیگر تهدید می‌کند که ما جامعه را با مستضعفین می‌سازیم و همه‌ی صاحبان نظر و اندیشه را مستکبر می‌داند و آن دیگران در اتاها درسته‌اند و با سرکاغذ و مهر و امکانات دستگاههای جهنمی شاه که به تاراج رفته منتول جمل سند و پرونده برای «دشمنان اسلام».

از یکسوی دیگر عدلی گروههای تروریستی تربیت می‌کنند تا به جای ارتشی که نمی‌گذارند با بگیرد، از منافع آنها پاسداری کند. خلاصه همه برای یکدیگر شمشیر نیز می‌کنند. گویی داریم به میعادگاه خونین جنگ داخلی نزدیک می‌شویم. در برابر اینها هیچکس به فکر ساختن نیست. انگار نه که باید پس از آن دوران تباهی، کشاورزی را آبادان کرد، کار مردم را به دست خودشان سپرد، صنعت واقعی را پرریخت، کارکرد ساخت، رویاند ... انگار نه که باید امام در دوران سازندگی نهاد.

اما در میان این تصاویر همه تکران کننده و تکرانی آور، دلایلی نیز برای امیدواری، گفتم که، وجود دارد. همزمان با آخرین روزهای بررسی قانون اساسی که باید در مجلس موسسان منتخب مردم بررسی شود. آن قانون اساسی که خونهای شهیدان راه آزادی خواهد بود و ثمره همه‌ی آن مبارزات و همزمان با سی بدیعی که آغاز شده است برای منتفی کردن مجلس موسسان - یک نهاد پذیرفته شده جهانی برای تصویب قانون اساسی هر ملتی -، بسیاری از افراد از پیملی سکوت و لاک محافظه‌کاری بیرون خریده‌اند و روزهای آینده بی‌تردید شاهد بسیار گمان دیگر خواهیم بود که زبان باز می‌کنند.

به یاد بیاوریم که در همین دو هفته، در کنگره وکیلان دادگستری یک گروه مبارز و ایراندوست، و آگاه لب محمودی، یک استنادار از مبارزان بینادلی، اعلام کرد که ماندن بی‌فایده است و رها کرد، به دنبال فاجعه‌ی که برای

رند ز یاد می شوند!

هفته های آینده ، هفته های ساله است . منتظر خبرهای داغ خواهد بود . ترکیب فعلی دولت تصور نمی رود که تحمل چنین خودکامگی را داشته باشد .

مهمترین ویژگی هفته گذشته کوشش برای ساختن یک طبقه ممتاز بود ، آنهم که باید دور از قدرت بماند و تنها نظارت کند . این هفته ، هفته نشاندن آنها بر سطح قدرت خواهد بود . و هفته بعد در نظر است ، هول هولکی قانونی که مهمترین ميثاق ملت و مهمترین قانونها خواهد بود و به قول دکتر مفتاح «تکلیف همه امور مملکت را روشن می کند» به تصویب یک گروه انتصابی رسانده شود ... و کار تمام .

اما این یک هتدار است . یک اتمام حجت برای همه ی آزاداندیشان و دل آساکهان و همه ی آنها که زندگی را به هر طریق - حتی دسوراخ هوش - نمی خواهند . شاید سخن آخر باشد ، با این فشارها که دارد می آید ، هر بار میتواند «سخن آخر» باشد . اما باری باید صفت ما در یک گرداب افتاده ایم که اگر نیروهایی که به آزادگیشان - صرف نظر از مملکت و مرامشان - اعتقاد داریم ، مثل نهضت آزادی و مردمانش ، جبهه ملی ایران ، وکیلان دادگستری ، استادان ، معلمان ، دانشجویان ، خلاصه همه ی صاحبان اندیشه ، بخود نیابند و بیله محافظه کاری و مصلحت اندیشی را پاره نکنند ، بهیچ بهانه ای بخشیده نخواهند شد .

ملت در آستانه ی یک آزمون تاریخی است . یا می توان با خودکامگی ، با به رخ کشیدن نیروهای تروریستی ، با خشونت ، با مستضعفین ، با گروههای فشار ... به بندش کشید ، یا نه ، و الآن در آن لحظه ایم . یا ملت می اندیشد ، یا اندیشه و تفکر خود را به دیگران وامی نهد . یا خود حکومت می کند .

آنچنان که خواست انقلاب ، خواست توده ها و شمار تمام مبارزات بود ، یا دیگری را به جای خود ، برای اندیشیدن به جای خود می خواند .

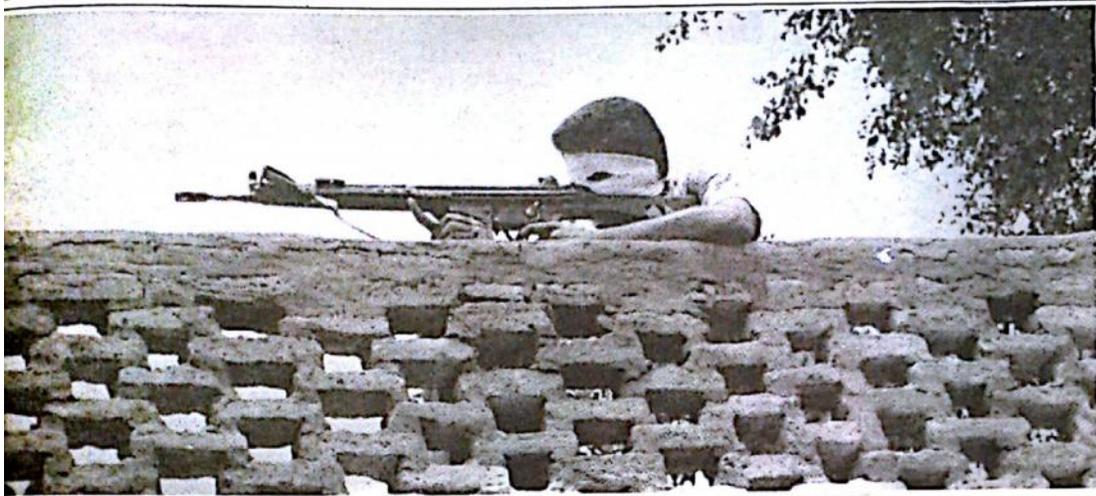
بقیه در صفحه ۱۷

اما وقتی با گروهی از همانها روبرو می شوند ، مطروشان می دانند و ضد انقلابیشان می خوانند . توجه کنید به رفتار بایبکگران ، به کارگران کار از دست داده ، به دیلمه های بیکار ، به کارآموزان اخراجی و ... که همه از مستضعفین محرومند ، که ظاهرا گروه حکومت کننده بر آنها تکیه دارند ، اما بمحض آنکه ساله خود را باز می گویند و عیبها را بر زبان می آورند ، با اشاره ی در صف ضدانقلابیون و کمونیستها و سرسیردگان رژیم سابق ، فرار می گیرند .

اما ؛ بندها دارد از زبانها گشاده میشود . نیم درصدیها دارند از تهایی بدر می آیند ، - اینها انسانهای آگاهی چون حقوقدانان و وکیلان دادگستری اند که با هوشیاری و حس مسئولیت می دانند که در چه لحظات حساسی قرار دارند که سبیه ها فراوان است و توطئه ها گونه گون ، حفظ وحدت ، بهترین و بهترین راه حل مقابله با سبیه ها و توطئه ها است ، اما مشروط بر آن که این وحدت ؛ وسیله ی در دست گروهی برای قدرت نمایی و تثبیت قدرت خود و ایجاد یک طبقه ممتاز و از بین بردن دستاوردهای انقلاب نیابد . در اینجا اصلا روی نیروی آنها که از جود شاه و نظام پوسیده اش دنگراند ، بنابراین هر حرکت متعهد و مسئولی را بوجود خود می آیند ، حساب نمی کنیم . با آن محدودی که قصد مخالفت - برای مخالفت - با دستاوردهای انقلاب را دارند و منافعتشان به خطر افتاده است ، سخنی نداریم . آنها که در شادمانی مردمی وقتی شاه رفت و وقتی که حرکت مردم تمام شده آن نظام را به زباله دان تاریخ ریخت ، شرکت نداشتند ، در این محاسبه نمی گنجد . فقط آنها یی را در نظر داریم که در تمام حرکت های یکساله اخیر - دست کم - حضور داشتند ، و اینک نگرانند که چرا آن نیرویی که باید صرف ساختن این جامعه باشد ، صرف جلوگیری از به قدرت رسیدن یک گروه تشنه قدرت شود که بقیه را به چیزی نمی گویند . باید صرف غننی گردن فشارهای اختناق آمیز ارتجاع شود .

مطبوعات پیش آمده و مدام وسعت می گیرند ، بسیاری از پیشوایان مذهبی و سیاسی و گروههای که ملاحظاتی آنان را از درگیری مستقیم با حکومت باز می داشت ، به میدان آمده اند . و خلاصه حساسیت موقع را - که هنگام تدوین و تصویب قانون اساسی باشد - درک کرده اند . جامعه دارد می پذیرد که به تصویب رساندن قانون اساسی که چندین نسل باید در پرتو آن زندگی کنند و در حقیقت فراری است که اتحاد یک ملت باهم می گذارند که چنین باشد و چنین رفتار کنند و چنان نکنند ، با شتاب مصنوعی و نفسی آزادبخوانان فکور ممکن نیست و اینجا دیگر جای ملاحظه کاری نیست . باید مقاومت کرد . آنها که براه افتاده اند و می گویند مجلس موسان دفع الوقت است و بر اساس معیارهایی که معلوم نیست چیست گویند باید تا ۶۰ یا ۹۰ روز دیگر قانون اساسی داشته باشیم ، نمی گویند این عجله برای چیست و چرا ؟ کدام دلیل است که ملتی را از اظهار نظر و از انتخاب شیوه های متداول و دمکراتیک و پسندیده جهان برای تدوین چنین قانونی ، باز می دارد .

کدام حادثه در راه است که چنین با شتاب باید ، تن بدهیم . فرزندانمان ما را نخواهند بخشید که برای تعیین راه زندگی ما حتی چند روز وقت نداشتیم . و با آنها از مانخواهند رسید شما کور بودید ، نمی دیدید که پشت آن شتاب منافع گروهی خفته بود که مدام اوضاع را در حالت اضطراری فوق العاده نگه داشتند ، نابوتاند حکم برانند . جواب آنها را چه باید بدهیم ؟ آری ، امیدواریم از آنروست که غیر از توده به شدت تحریک شده و به انقیاد فکری گرفتار ، بقیه به طور جدی به فکر افتاده اند ، به زودید افتاده اند . دیگر ما خیلی تنها نیستیم . تنها مانده اند آن مردمان ساده که به حرکت آورده شده اند و مدام معامله می شوند و مدام بی آن که خود بخوانند و بدانند از آنها وسیله ی فشار می سازند ، پیکهایی می سازند و بر سر برگردانگان آنها فرود می آورند ، مدام آنها را بدرخ میکشند ،



آنچه در خرمشهر گذشت دل همه ایرانیان را به درد آورد .

خرمشهر ، پس از آتش و خون در سوگ کشتگان

خود دفاتر سبز آسیب فراوانی وارد می‌شود. خبرها و گزارشهای خبرگزاریها نیز موبید نظراتی است که کانون فرهنگ خلق عرب ارائه داده است. خبرگزاریها از جمله خبرگزاری رویتر و خبرگزاری آسوشیتدپرس در قسمتی از گزارشهای روز جمعه خود چنین نوشته‌اند: چند هزار عرب در برابر ساختمان‌های دولتی در خرمشهر گرد آمده بودند و پس از تیراندازی ، يك تانک انگلیسی « اسکورپیون » در برابر ساختمان فرمانداری مستقر شد. تفنگداران و پاسداران انقلاب کنترل پل اصلی بین خرمشهر و آبادان را در دست گرفته‌اند. تظاهرکنندگان خشکین که بسیاری از آنان تاکمراکت بودند ، چند دقیقه در برابر ساختمان‌ها شماردادند سپس به راه پیمایی پرداختند. طی این راه پیمایی آنها از محله عرب‌های شهر گذشته و به سوی مرکز شهر رفتند. پاسداران انقلاب که نقاب‌های سفید زده‌اند ، در خیابان‌ها و پشت‌بامها مستقر هستند. جمعیت درحالی که شمار مراد از يك سنگر خیابانی پاسداران انقلاب گذشت و پاسداران برای جلوگیری از برخورد عقب‌نشستند. اما درستگر بعدی تیراندازی شدیدی آغاز شد و جمعیت متفرق گشت . جمعیت بار دیگر مسجون خود را سازمان داد و سوی مسجد اصلی عربها رفت و در آنجا نماز گرامرد .

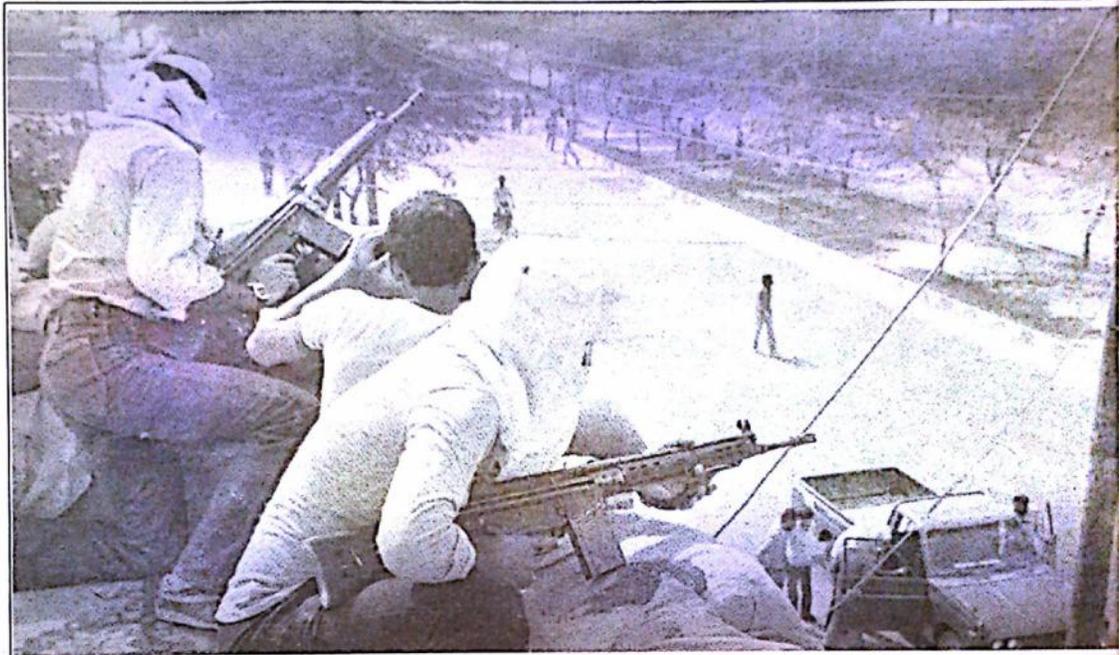
تبریز در سال گذشته که مسئولان آن‌روز گنبد ، اینها مردم تبریز نبودند ، از مرزها آمده بودند! اما کانون فرهنگ خلق عرب ، این داستان را دروغین خواند و در مطبوعات نوشت : « حقیقت امر همانست از ورود کارگران اعتصابی ایران ترمینال - که برای خواستهای کاملاً صنفی خود دست به اعتصاب زده بودند - توسط افسراد مسلح کمیته به داخل گمرک خرمشهر بوده که در نتیجه آن يك پاسدار کشته می‌شود.

درفردای آن روز موقع تشییع جنازه پاسدار کشته‌شده ، گروهی دسته به راه پیمایی زده و در ضمن خواستار نابودی خلق عرب و بسته شدن دفاتر فرهنگی و سیاسی خلق عرب می‌شوند . شهرآشفته می‌شود به نحوی که استاندار خوزستان وارد خرمشهر شده و بانمایندگان آیت‌الله شیریخا قاسمی در محل فرمانداری تشکیل جلسه می‌دهند. این جلسه تا ساعت ۲ بامداد بطول می‌انجامد ... در آن جلسه تصمیم تخلیه دفاتر فرهنگی و سیاسی خلق عرب بامهلت ۲۴ ساعت گرفته می‌شود اما در ساعت ۴ یعنی دو ساعت پس از این تصمیم یورش وسیعی به دفاتر خلق عرب برده می‌شود که در طی آن اعضا مابین دفاتر که به عنوان اعتراض به سخنان دوازدهمین آقای استاندار خوزستان از مدتی قبل دست به تحمیل رده بودند کشته ، زخمی و دستگیر می‌شوند و ده

خرمشهر ، این شهر زیبای ساحلی ، با آن مردم مهربان و عاطفی ، پس از سنج و گنبد و نغد ، در دهه اول ماه آخربهار آزادی ، آماج تیرهای خندانقلاب شد و به خون و غزا نشست. آن‌خونها که در خرمشهر ریخت ، آن‌سها که بر خرمشهریان رفت ، آن ناروانی‌ها که بر مردم این بندر بزرگ جنوبیا ، تحمیل شد ، همه مردم ایران را نگران و دل‌آزرده کرد . همه را غمگین کرد. دل نه فقط خرمشهر که همه ایران را به درد آورد.

فاجعه از بامداد روز چهارشنبه ۹ خرداد شروع شد و از آن‌روز تاکنون دهها کشته و زخمی برجای نهاده است. فاجعه آنقدر بزرگ بود که نه تنها روزنامه‌های بزرگ ایران ، که بسرخی روزنامه‌های جهان هم آن را در صفحه اول خود بانیتراهی درشت گنجانده‌اند.

اصل وریشه ماجرا ، در مطبوعات ، گنگ و غیر قابل درک جلوه‌گر شد. نمی‌دانیم ریشه‌یابی دشوار بود یا ازسراحتیاط به ریشه‌یابی نپرداختند. خبرهای ضدونقیض بسیار بود. مطابق معمول آنچه مطبوعات نوشتند ، با آنچه رادیو تلویزیون پخش کرد ، تفاوت بسیار داشت. و این شاید ، بی‌مردن به‌کنه ماجرا را دشوار کرد. رادیو تلویزیون شروع ماجرا را عبورچندن از مرز عنوان کردند (بی‌شاهت نیست به تظاهرات



گزارش خبرگزاریها برخوردارها را که چندماه پیش، در تهران و در شهرستانها، بین مردم و مأموران حومت نظامی اتفاق می افتاد: فریاد می آورد، این خبرگزاریها همچنین از قول آیت الله شبیر خاقانی خبری درج کرده اند مبنی بر اینکه دولت از تحویل اجساد خودداری می کند، هر چند اعراب موافقت کرده اند که مراسم تدفین برگزار کنند. خانه آیت الله خاقانی برای سومین بار در روز جمعه مورد حمله قرار گرفت او حتی نتوانست است خواهر خود را که پنجشنبه پیش به مرگ طبیعی درگذشت به خاک بسپارد؛ زیرا دولت مراسم تدفین را ممنوع کرده است. آیت الله خاقانی تیمسار احمد مدنی را مسئول حمله های مکرر به خانه خود معرفی کرد.

خبرگزاریها همچنین از قول آیت الله خاقانی نوشته اند که تنها و هلی کوپترهای نیروی هوایی در روزهای چهارشنبه و پنجشنبه پنج دهکده عرب نشین را نزدیک مرز عراق بمباران کرده اند. در حالی که بیشتر گزارشهای غیر رسمی و خبرهایی که از قول مقامات و افراد غیر دولتی نقل می شود، تقصیرات درگیری خرمشهر را به عهده مقامات دولتی می اندازند، تیمسار مدنی ضد انقلابیون را متهم به این کار می کند. البته ضد انقلاب تبسیر

وسیمی است که می تواند از افراد دولتی تا افراد کانون فرهنگی خلق عرب را دربرگیرد، اما جالب است که ایشان علاوه بر «جبهه آزادی بخش اهواز» که مقر آن در بندر آباد است، «افراد کاملاً شناخته شده که هویتشان تعیین شده است مانند کمیونتها و ساواکی ها» را متهم کرده است که در این درگیری نقش داشته اند. نکته اینجاست که به زعم استاندار خوزستان کمیونتها و ساواکی ها، با هم رفیق شده و همکاری می کنند! استاندار خوزستان همچنین تمرکز نیروهای عراقی را در مرز عراق و ایران در مقابل آبادان تأیید کرده است در حالی که حکومت عراق در اعلامیه کوتاهی این خبر را تکذیب کرده است.

در این میان متحصنان نیز که از روز جمعه با صدور قطعنامه ای حاوی خواستهای خود، در مسجد امام جعفر صادق (ع) بست نشسته اند، خواستار محاکمه علنی مدنی استاندار خوزستان شده اند و او را مسبب اصلی بروز کشتار خلق عرب سلبان دانسته اند.

آنها همچنین اخبار رادیو و تلویزیونی را دروغین خوانده اند و خواستار لغو سانسور شده اند، جمع آوری اسلحه از دست افراد غیر مسئول، رفع تبعیض و برقراری عدالت بین فارس و دیگر

قومیت های ترک، کرد، لور، عرب، بلوچ، ترکمن، و رسیدگی به کشتار وحشیانه خرمشهر از دیگر خواستهای آنهاست.

خرمشهر: از اولین روز زدو خورد ها، به حالت تعطیل درآمد و درست به حالت تهران پیش از انقلاب، در دوره حکومت نظامی افتاده است. روزیکشنبه خبر رسید که بازار و مغازه های شهر همچنان بسته است و بر خلاف برخی گزارشها شهر حالت عادی خود را باز نیافته است. نیز خبرهایی حکایت از آن داشت که متحصنان به علت گرمای طاقت فرسای جنوب وضع ناساعدی دارند. اما جمعیت همچنان نشسته است و دیگران نیز به آنها می پیوندند، چنانکه گروهی از جزیره «مینو» با پرچم سیاه بسوی خرمشهر روانه شدند و سینه زنان وارد مسجد گشتند و به بست نشستان پیوستند.

در همین حال تیمسار مدنی و نیروهای دولتی نیز مشغول تقویت موضع خویش اند. سران عتایر یکمدهزار نفری طایفه بعد از ظهر روزشنبه با تیمسار مدنی ملاقات کردند و بنا به گزارش خبرگزاری پارس در این ملاقات سران عتایر باشماره «فترده صف، جان برکف، بسوی یک هدف» اعلام داشتند هدف ما جمهوری اسلامی است و در حفظ آن همه چیز خود حتما جان خویش را فدا خواهیم کرد.

روزهای خون و گریه و شرجی...

عکسها از : کاوه گلستان ، محمد صیاد



اندر کاری است که با سرافرازی می گوید « نه ، احتیاجی به دخالت ارتش نیست ، مردم مسلمان خرمشهر خود از شهر خود دفاع خواهند کرد . » مردم را اینچور به جان یکدیگر می اندازند .

فاجعه خرمشهر جوانیست که می گفت : « بچه های عوضی شهرهای دیگر را اینجا آورده اند تا کافر کشی کنند . آنها حتی به بزهایمان نیز تیراندازی کردند . آیا بز هم ضد انقلاب است ؟ »

فاجعه خرمشهر جواب حرف و فریاد و خواسته را با کلوله دادن است . کاری که تخصص رژیم مزدور پیشین بود و ، خوشبختانه ، باعث شد تا باکله سقوط کند و از بین برود .

پسر هشت ساله خود را که شدیداً مجروح شده به بیمارستان آورده . زن ، در حالی که به سر و روی خود می کوبد می گوید « عزیزم ، خدا این را از کجا برایت آورد ؟ » پدر سعی می کند روحیه اش را قوی کند و به او می گوید « زود خوب شو ، بچه ها منتظرند تا باهاشون فوتبال بازی کنی . » پسر کوچک خوش سیما چند لحظه بعد روی تخت بیمارستان می میرد . گریه ام می گیرد و از اتاق بیمارستان بیرون می روم .

فاجعه خرمشهر زن جوانی است که می گفت : « قبله ، قرآن ، نماز عربی است ، چطور شده که حالا عرب خائن و ضد انقلاب است ؟ آنها در یک حکومت اسلامی . این اسلام است ؟ »

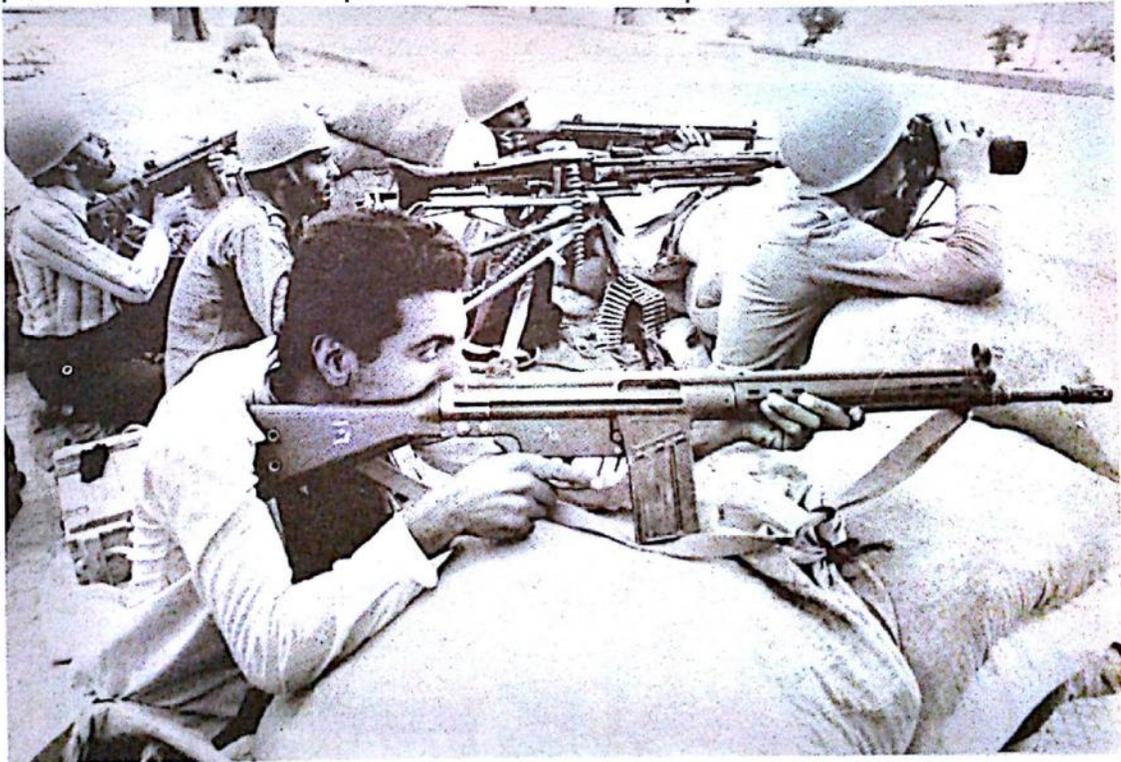
فاجعه خرمشهر ، قدرتمند دست -

خرمشهر در آغاز تابستان : گرما ، رطوبت هوا ، گرد و خاک و امسال : خون و فریاد .

فاجعه خرمشهر جوان عربی است که برادر خود را در درگیری های این چند روزه از دست داده است .

می گفت : « لاله ای که از انقلاب مردم ایران زوئیده ، اکنون تبدیل به گیاهی شده که برای باقی ماندن احتیاج به خون دارد . زمانی در سنج ، زمانی در گنبد و امروز در خرمشهر خون می مکد . خون مردمی را که سالهای سال با صلح و صفا همسایه و همدم یکدیگر بودند و دست بدست و دوش بدوش یکدیگر شاه مزدور و بند و بساطش را بیرون انداختند . »

فاجعه خرمشهر زن عربی است که



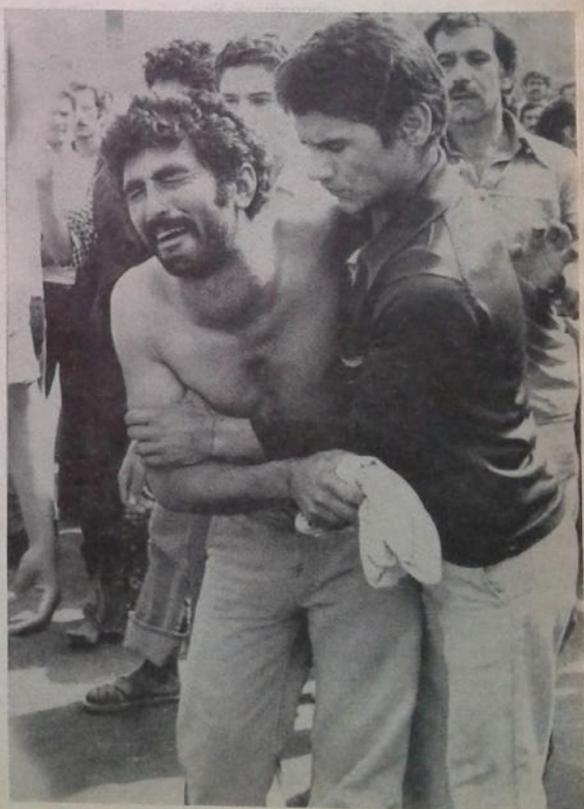
— چه کسانی در هدف ۳ تو نشسته اند، برادر ؟ !



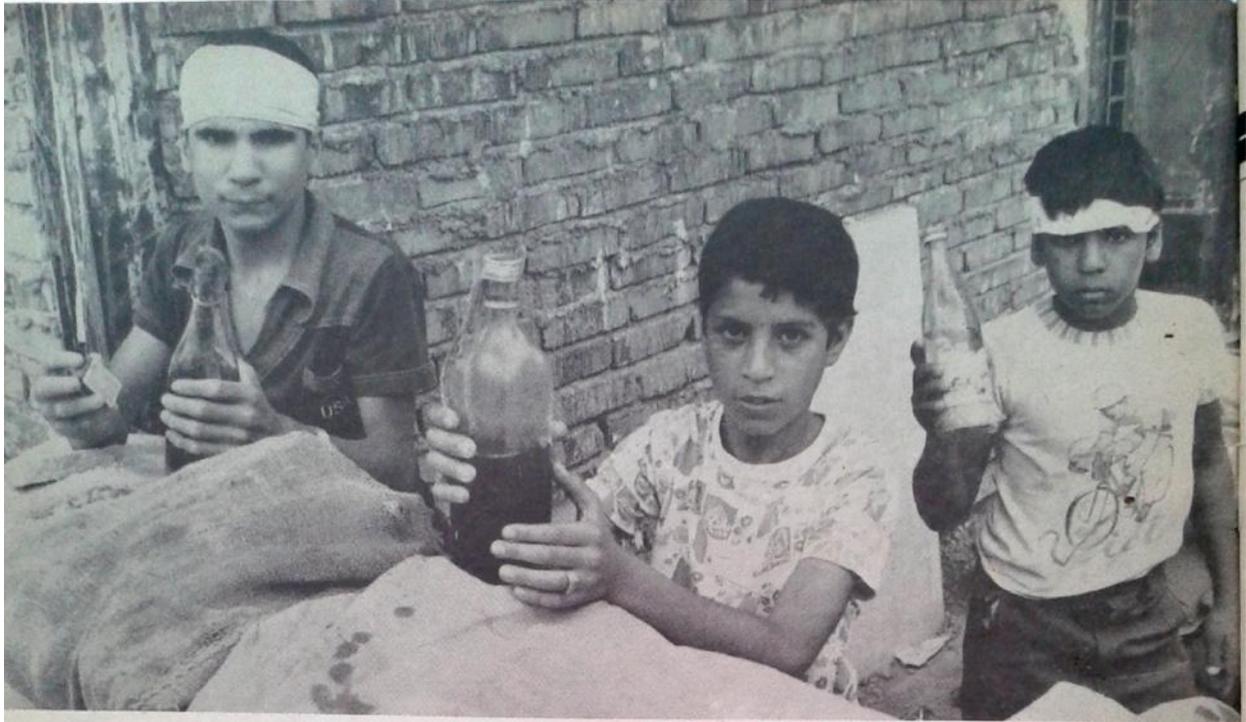
— ما نه نوکر بیگانه‌ایم . نه مسلح‌ایم . نه تجزیه‌طلب . نه ضد انقلاب .



— پالایشگاه ، نفت ، نخل ، لباس قاچاق ، اسلحه و روپند ...



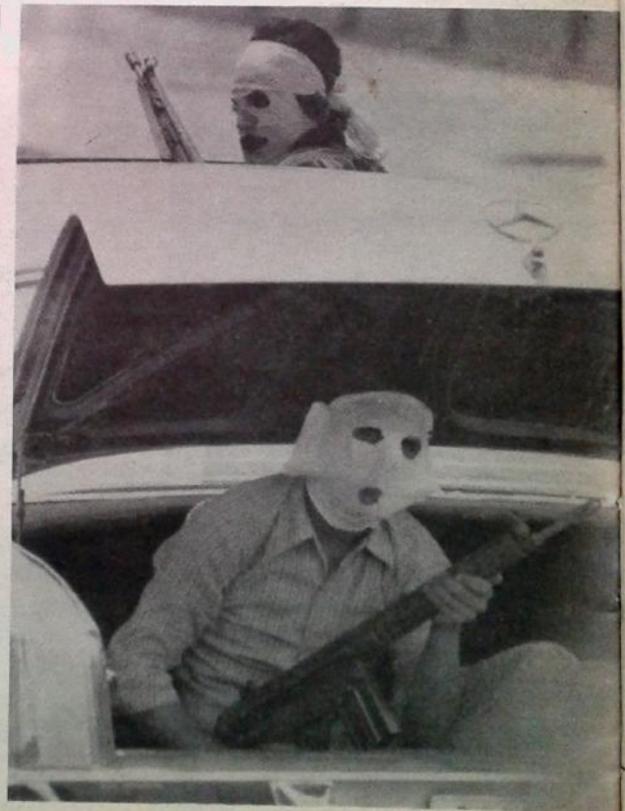
— اشک درد ... مگر ما چه گفته بودیم . تکرار روزهای سخت انقلاب .



— بازهم آن داستان کوکتل مولوتف و بچه‌ها . آن دفعه علیه نگهبانان طاغوت بود . این بار علیه کی ؟



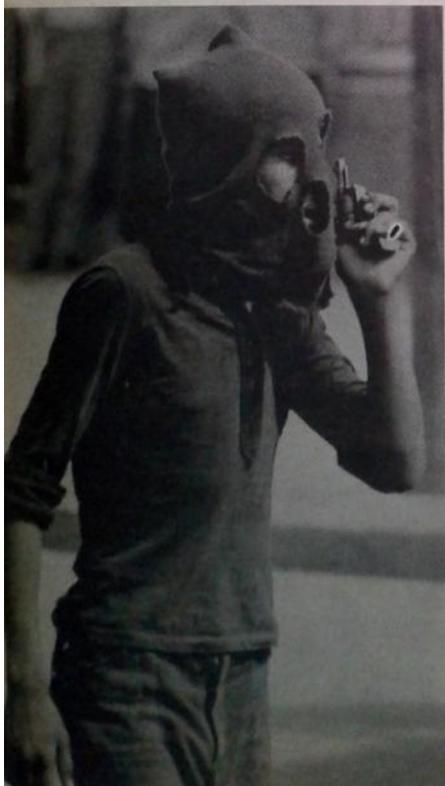
— ماتم از دست دادن اوست .



— شهر در قبضه ماست که نفس را در قفس می‌کنیم !

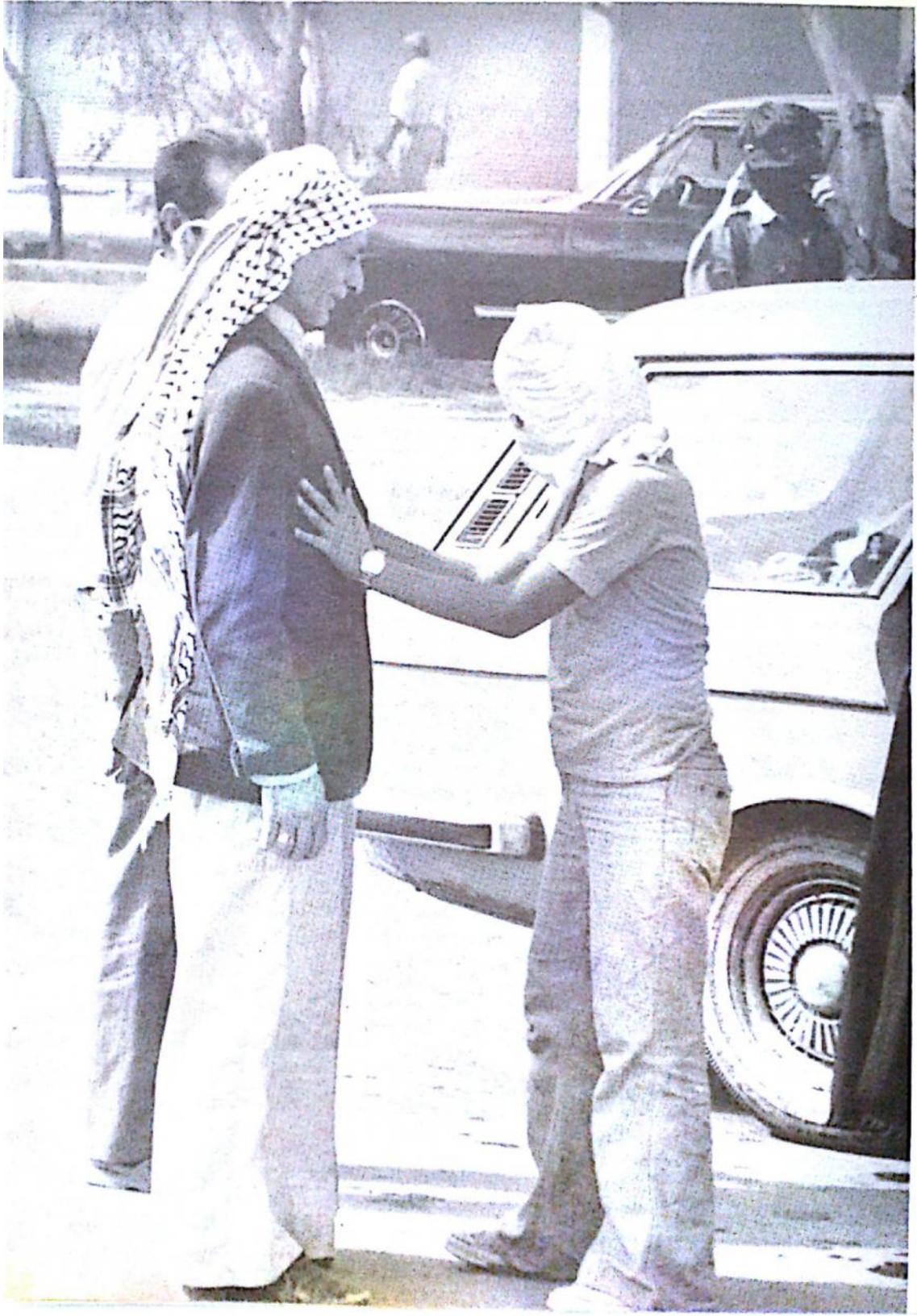


— ما به خدا ضد انقلاب نیستیم ... ماهمه سرباز توایم ... ما از پیروان اسلامیم .



— حاصل جنگی برادرانه و خونریز . وحشیانه و بی رحم ...





منتفی شدن مجلس مؤسسان
اقدامی ضد دمکراتیک است .

عقب نشینی دولت از مواضع دمکراتیک

حسین رهرو

پس از قیام عده‌ای تلاش کردند با اختصاصی کردن رهبری مانع شرکت فعال نیروهای ضد امپریالیستی شوند

موج جدید تهاجمی از نظر شکل با حملاتی که تاکنون علیه آزادی و انقلاب صورت می‌گرفت تفاوت دارد . از نظر شکل اجرا روندی که در چند هفته اخیر علیه آزادی شکل گرفت با حمایت آشکار مقامات مسئول چه در شورای انقلاب و چه در دولت همراه بود. این ویژگی نشان میدهد که گروههایی که از ابتدا می‌خواستند رهبری تمام ملی و تمام خلقی را اختصاص کرده و آنرا از سطح بیان مجسم دردها و خواسته‌های تمام ملت به سخنگوی يك گروه خاص تقلیل دهند تا حدی موفق شده‌اند و چه

پیروزی در دنیا کی . باید افزود که آن بخش از رهبری که تاکنون و بارها در برابر این گونه عملیات ضد آزادی به دفاع از انقلاب و آزادی برخاسته بودند و در برابر اعمال دیکتاتوری يك گروه خاص بر تمام ملت مقاومت می‌کردند این بار - و مانمی دانیم چرا - همراه و همدوش دولت در برابر این تهاجم سکوت کرده‌اند .

فرایند کنونی از نظر محتوی نیز دارای اهمیت سیاسی - اجتماعی مهمی است . در يك جنبش ملی و دمکراتیک مانند انقلاب ملت ما - رهبری عبارت است از نهادی که چه در قالب يك شخص واحد و چه در قالب يك نهاد سیاسی مانند حزب یا جبهه - که با ارائه يك برنامه سیاسی فراگیر تمامی اقشار و طبقات ، سازمانها و گروههای گوناگون را صرف نظر از تنوع اختلافات و تمایزات عقیدتی در يك صف واحد بر اساس محور مشترك یعنی مبارزه ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری متحد کرده و خود به عنوان سخنگو و نماینده تمامی این اقشار

تدوین و تصویب قانون اساسی منتفی شده و طرح انتخابات شورا نیز به تدریج فراموش شده است . هیات حاکمه در برابر خواسته‌های روزافزون مردم برای شرکت هر چه بیشتر در امور کشور به ایجاد سدهای دفاعی پرداخته و روز به روز از مواضع دمکراتیک انقلاب عقب‌نشینی می‌کند .

موج جدید تهاجمی به علت حمایت همه‌جانبه رهبری از اینگونه عملیات خصوصیت‌هایی فرارونده و گسترش‌یابنده یافته و مفهوم سیاسی آن از دایره مالوف و آشنای روزمره فراتر می‌رود .

رادیو و تلویزیون که با تبلیغات خود سعی کرد که ترور آیت‌الله مطهری را به نیروهای دمکراتیک نسبت دهد و با يك کرشمه دوکار برآورد . مشی خجولانه رادیو و تلویزیون پس از ترور ناکام دوم چه خوب سیه روی کرد هر که در اوغش بود ، و به انکاء حمایت دستگاه حاکم ما شاهد بکارگیری رایج‌ترین و شناخته‌ترین ابزار استقرار دیکتاتوری سیاه یعنی تصفیه به دلیل اختلافات عقیدتی در کیهان بودیم و به دنبال آن شاهکار بی‌بدیل طنز سیاه سیاسی ، حمله ضد انقلابی عناصر برانگیخته به تظاهرات ضد آمریکائی روز جمعه گذشته ، نمایش حماقت و فرصت‌طلبی را به اوج رساند و ظاهراً حکایت همچنان باقی است .

در شرایط بحران اقتصادی از طرفی و ضعف دولت به دلیل بی‌برنامگی و حاکمیت دوگانه کمیته‌ها - دولت ، شورای انقلاب - هیات وزراء فعالیت سازمان یافته نیروهای انحصارگرائی نتیجه‌ای جز هرج و مرج و ظهور مجدد و رنگ شده فاشیسم نخواهد داشت .

در چند هفته اخیر زنجیری از حوادث یکدست با هدفی مشابه در کشور ماشکل گرفت . تهاجم همه‌جانبه و سازمان یافته به نیروهای آزادیخواه و دمکراتیک توسط دار و دسته های انحصارگرا چریانی است که از حمله به مطبوعات آزادیخواه تا هجوم وحشیانه به تظاهرات ضد آمریکایی روز جمعه رادریبر میگیرد. تهاجم همه جانبه و حمله به سازمانها و تهاجم همه جانبه و حمله به سازمانها و تظاهرات ضد امپریالیستی از پیروزی قیام تاکنون موضوع تازه و بی‌سابقه‌ای نیست ، اما موج جدید تهاجمی چه در جریان تحریم مطبوعات و چه در جریان حمله خونین نیروهای هرج و مرج گرا به تظاهرات ضد آمریکایی ، این بار بی‌پرده و آشکار مستقیماً آزادی را آماج حمله برنامه‌ریزی شده و سازمان یافته خود قرار داده و با تشدید تنگ نظرانه‌ترین روانشناسی تحمیل‌گرایانه نه تنها آزادی بلکه انقلاب را به مخاطره انداخته است.

از سوی دیگر ما هر روز ناظر از دست رفتن نتایج انقلاب و عقب‌نشینی مداوم هیات حاکم از مواضع ملی و مردمی هستیم . لجاجت و انحصارگرائی در گروه‌های خاصی از رهبری ، وحدت کلمه یعنی اتحاد نیروهای مردمی را در مبارزه با امپریالیسم و دیکتاتوری به خطر انداخته است و طراحان سیاست خارجی آمریکا چقدر باید شادمان باشند که تظاهرات ضد آمریکائی نیرو های ملی و مبارز به تحریک دار و دسته‌های مورد هجوم قرار می‌گیرد . از سوی دیگر دیدیم که چگونه یکی از هدفهای سیاسی اصلی انقلاب یعنی تشکیل مجلس مؤسسان برای

و طبقات، خصوصیتی تمام ملی می‌یابد. ما دیدیم که رهبری انقلاب ایران با ارائه يك برنامه سیاسی مبتنی بر سرنگونی سلطنت و مبارزه علیه تسلط امپریالیزم و با تکیه به قاطعیت و آشتی‌ناپذیری خود به خوبی از عهده‌ایفای این رسالت تاریخی برآمد.

اما پس از قیام ما شاهد تلاش گروه‌هایی بودیم که بادست‌و‌پاز قرار دادن اختلافات عقیدتی خواهان اختصاصی کردن رهبری بوده و مانع شرکت فعال و خلاق کلیه نیروهای ضد امپریالیستی در نهادهای مردمی و صحنه فعالیت سیاسی می‌شدند.

جریانات اخیر نشان داد که رهبری تا تأکید موج جدید تهاجمی بیش از پیش به سمت آنان کشیده می‌شود و این می‌تواند همبستگی ملی را به خطر انداخته در درون صفوف متحد خلق ما شکاف اندازد.

موج جدید تهاجمی دارای این ویژگی نیز هست که به علت فقر سیاست، فقدان برنامه سازنده و خلاق سیاسی - اقتصادی برای مسائل مملکت، از مبارزه سیاسی هراسان و گریزان بوده و سعی می‌کند مبارزه عقیدتی را به جای مبارزه سیاسی بگذارد. موج جدید تهاجمی با حمله به نهاد های دموکراتیک تحت عنوان و به بهانه مذهب در حقیقت فقر سیاسی خود را آشکار می‌کند.

زیرا هیچ نیرویی در جامعه ما خواهان مبارزه عقیدتی نیست. نیروهای سالم و ضد امپریالیزم خواهان مبارزه سیاسی هستند. آنها خواهان فضای باز و آزادی هستند که هر کس بتواند برنامه های خود را برای سازندگی کشور و بهبود زندگی مردم ارائه کند.

انحصارطلبان فرقه‌گرا از آنجا که فاقد هر نوع پیشنهاد سازنده و عملی برای مسائل مملکت هستند لاجرم تعصبات عقیدتی را دامن می‌زند تا ناتوانی خود را پشت دیکتاتوری سیاه پنهان کنند.

گریز از مبارزه سیاسی براساس دامن‌زدن به اختلافات عقیدتی و مسلکی از طریق توسل به خشک‌اندیشی و تعصبات جاهلانه، ایجاد فضای ترس و روانشناسی ترور فکری، دروغ‌پردازی های تبلیغاتی و عوام فریبی از شیوه‌های رایج دیکتاتوری سیاه است.

دیکتاتوری سیاه، دیکتاتوری آشکار نیست، او از طریق دستگاه‌های شناخته مانند ساواک یا ارتش عدل نمی‌کند بلکه با ایجاد هیاهو، خواهان سیاست‌ناآیدگری مطلق بوده و هر نوع مخالفت را تحت عنوان « ارتداد » و « رفض » سرکوب می‌کند. دستگاه‌های سرکوب‌گر در این

نوع دیکتاتوری بیشتر دستگاه‌های عقیدتی و ایدئولوژیکی است. در نمونه های شناخته این نوع دیکتاتوری مانند رایش سوم و یا حکومت مقلد موسولینی هیات حاکمه ناتوان، آنگاه که از حل مسائل اقتصادی و سیاسی عاجز می‌ماند، نارضایتی توده‌های ستمبر جامعه را به سوی دشمنان فرضی سمت داده و نیرو های مردم را علیه خود آنان بسیج می‌کند. آنچه مشخصه اصلی موج جدید

تهاجمی را که در چند هفته اخیر در مملکت ما شکل گرفته است - می‌سازد در حقیقت دیکتاتوری سیاه است. مکانیسم عملکردی در اینگونه نظامها از فشارهای عقیدتی آغاز شده و با تحریک عناصر ناآگاه، نهادهای دموکراتیک مورد حمله قرار می‌گیرند. تاریخ سیاسی جهان‌ها را

ظهور و سقوط این نوع دیکتاتوریا را دیده است مخالفانی که ناصداقانه به یهودی بودن، کمونیست بودن، منافق بودن، متهم می‌شوند، روزنامه‌هایی که به علت زبان حقیقت‌گوی خود غارت می‌شوند، کتابهایی که سوزانده می‌شوند و سرانجام فضائی بوجود می‌آید که هر کس فکر می‌کند فردا نوبت اوست و در حقیقت این‌گونه حرکتها وقتی به راه می‌افتند ترور فکری را تا سطح ترور جسمی بالا برده و ترس از متهم شدن روان‌شناسی اصلی جامعه را خواهد ساخت.

ما هنوز امیدواریم و یا تعایل داریم که امیدوار باشیم، رهبری با روشن‌بینی و درک ضرورت همبستگی ملی در برابر امپریالیزم، تسلط‌گرانیهای مشکوک و ضد آزادی را جلوگیر شود چرا که جامعه ما جامعه‌ای آسیب‌پذیر است و هیچ کس نباید مسئولیت تکرار فاجعه ۲۸ مرداد ۳۲ را به عهده بگیرد.

« امیر کبیر » هنتر کرده است :

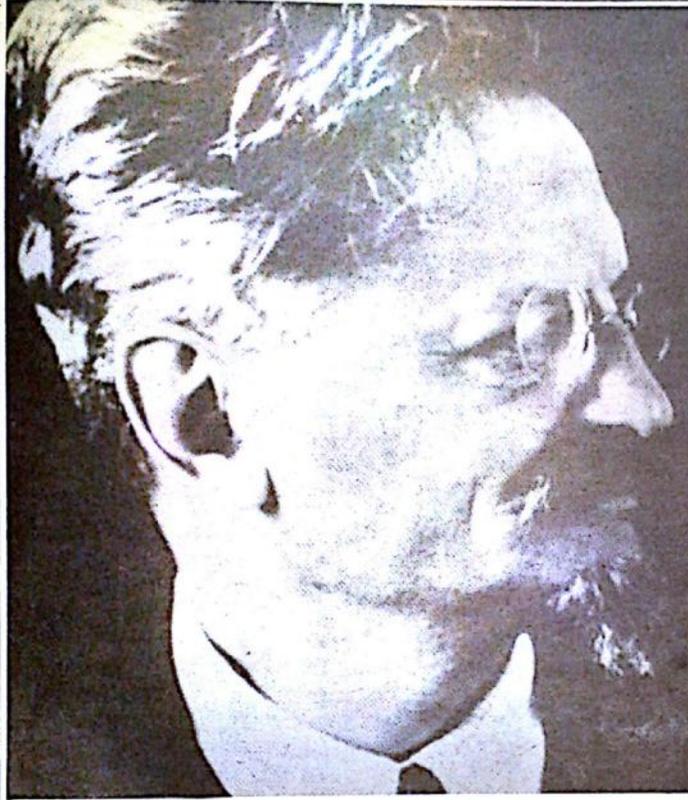
« صدای پای »

« دگرگونی »

مجموعه مقاله‌های

« حسین مهری »

- روایت‌های نو ... فکرهای نو ... برداشت‌های نو ...
- شرح جریان‌های فکری جدید در غرب ...
- شرح بیماری‌های غرب ...



نظر لئون تروتسکی درباره آزادی مطبوعات و حضور طبقه کارگر

حملاتی که چندی پیش علیه آزادی مطبوعات جریان داشت، بالاخره با تعطیل آژندگمان - بدن یک هفته - و کنار گذاشتن بخشی از هیات تحریری کیهان و حملات همه جانبه رادیو و تلویزیون به مطبوعات کشور به اوج خود رسید و بدین ترتیب مسئله آزادی مطبوعات را به یکی از محورهای مهم مبارزه برای دموکراسی بدل کرد.

آزادی مطبوعات و طبقه کارگر، مقاله‌ای تاریخی است که در طی آن، لئون تروتسکی موضع مارکسیسم انقلابی را نسبت به آزادی مطبوعات روشن می‌سازد. تروتسکی در این مقاله روشن می‌سازد که هرگونه گواهی برای تحدید آزادی مطبوعات، حمله به حقوق دموکراتیک بطور کلی است و زمینه را برای اختناق دردوره بعد آماده می‌سازد. در واقع، تحدید آزادی بطور اعم و آزادی مطبوعات بطور اخص، حمله به دست‌آوردهای انقلاب است و تیشه بریشه انقلاب می‌زند. این حملات، در صورت پیروزی، عواقب وخیمی برای طبقه کارگر و انقلاب دربر خواهد داشت.

تروتسکی این مقاله را در سال ۱۹۳۸ دریاخ به جملاتی نوشت که از جانب حزب کمونیست علیه آزادی دموکراتیک هدایت می‌شد.

این مقاله، سی و هشت سال بعد، اینبار در دوران انقلاب پرتغال در این کشور منتشر گردید. در سال ۱۹۷۵، سران ارتش و حزب کمونیست پرتغال دست به حمله وسیعی به آزادی مطبوعات زدند و روزنامه ریوبلیکا، نشریه حزب سوسیالیست

لئون تروتسکی

آزادی مطبوعات و طبقه کارگر

آزادی مطبوعات و طبقه کارگر، پاسخی فاطح به حملاتی است که نسبت به آزادی مطبوعات صورت می‌گیرد.

این مقاله، از مجله هفتگی اینترکانتیال پریس (چاپ نیویورک)، شماره ۹ ژوئن ۱۹۷۵ ترجمه شد و در پیام دانشجوی شماره زمستان ۱۳۵۴ و بهار ۱۳۵۵ برای اولین بار منتشر گردید.

این کشور توفیق گردید. در آنجا کارگران، به تحریک حزب کمونیست، دست بافغال روزنامه زدند و هیئت تحریریه روزنامه را کنارگذاشتند.

هیئت تحریریه روزنامه ریوبلیکا دست به انتشار این روزنامه بطور زیرزمینی زدند، و مقاله آزادی و طبقه کارگر را دریاخ به حملات حزب کمونیست به آزادی مطبوعات، که بنام مارکسیسم صورت می‌گرفت، انتشار دادند که با استقبال کم نظیری مواجه گشت.

این مقاله، با اینکه در رابطه با فعالیت‌های ضددموکراتیک حزب کمونیست در سال ۱۹۳۸ در مکزیک نوشته شده، لکن محتوای سیاسی آن به جریان حمله به مطبوعات در ایران مربوط است. مشخصا با تاکید بر اصول و اندکی تغییر در جزئیات،

در حال حاضر در مکزیک، یک در رشته مبارزات بر ضد مطبوعات ارتجاعی جریان دارد. این حمله توسط رهبران کنفدراسیون کارگران مکزیک و یا بطور مشخص تحت رهبری شخص آلسای لومباردو تولدانو هدایت می‌شود. هدف «تحدید» مطبوعات ارتجاعی است: با قراردادن آنها تحت سانور دموکراتیک و یا بطور کلی توفیق آنها. سندیکاهای کارگری را برای این جنگ بسیج کرده‌اند. دموکراتهای شفا ناپذیری که تجربه مسکوی استالینیت فاش‌شان کرده توسط «دوستان» س. پ. او. (پلیس مخفی شوروی) رهبری می‌شوند، از این مبارزه که نامی جز خودکشی برای آن پیدا نمی‌توان کرد، استقبال کرده‌اند. در واقع پیش‌بینی این امر غیرممکن نیست که در صورت پیروزی این مبارزه و حصول نتایج عملی که سخت به مذاق لومباردو تولدانو مزه کرده، عواقب نهایی آن پیش‌از همه متوجه طبقه کارگر خواهد شد.

نوری و تحریکات تاریخی هر دو برای این حقیقت شهادت می‌دهند که هرگونه تحدید دموکراسی

در جامعه بورژوازی، در تحلیل نهائی درست مانند وضع هر گونه مالیات که همواره برگردیده طبقه کارگر سنگینی خواهد کرد، پیوسته متوجه پروتاریا خواهد بود. دموکراسی بورژوازی تا آنجا بدرد پروتاریا می خورد که راه را برای توسعه مبارزه طبقاتی بگشاید. در نتیجه هر « رهبری » از طبقه کارگر که دولت بورژوازی را به سلاح کنترل انشان عمومی بطور اتم، و کنترل مطبوعات بطور اخص تسلیح کند، بمعنای دقیق کلمه خائن است. در تحلیل نهائی، تشدید مبارزه طبقاتی جناحهای مختلف بورژوازی را بسوی توافق سوق میدهد. آن وقت آنان دست به تصویب قوانین ویژه ای می زنند، انواع تضییقات را فراموش می کنند و سانورهای «دموکراتیک» علیه طبقه کارگر به مورد اجرا می گذارند. هر کسی که هنوز این مطلب را نفهمیده باشد باید از صفوف طبقه کارگر بیرون برود.

بعضی از «دوستان» اتحاد شوروی اعتراض کرده خواهند گفت «ولی بعضی مواقع دیکتاتوری پروتاریا مجبور می شود که به اقدامات ویژه ای دست بزند، علی الخصوص علیه مطبوعات ارتجاعی.» ما پاسخ می دهیم « در اصل این اعتراض به اینجا ختم می شود که انسان سعی کند یک دولت کارگری را بیاورد که دولت بورژوازی یکی بگیرد. با وجودیکه مگر یک کشور نیمه مستعمره است لکن در عین حال یک دولت بورژوازی هست و بهر طریق یک دولت کارگری نیست. ولی حتی از نقطه نظر منافع دیکتاتوری پروتاریا، اقداماتی نظیر توقیف مطبوعات بورژوازی و باساور آنها، ابداء یک برنامه و یا یک اقدام مطلوب نیست. اقداماتی از این دست، تنها بمنزله حرکتی است زشت اما موقت و اجتناب ناپذیر. »

پروتاریا پس از کسب قدرت، ممکن است مجبور شود برای مدتی معین اقدامات خاصی علیه بورژوازی بکند، یعنی اگر بورژوازی علنا رفتاری یاغیانه نسبت به دولت کارگری در پیش گیرد. در آن صورت تشدید آزادی مطبوعات نیز به همراه سایر اقداماتی که در جنگ داخلی اتخاذ شوند عملی خواهد شد. طبیعی است که اگر انسان مجبور شود هواپیما و توپخانه بر علیه دشمن بکار گیرد، نمیتواند بهمان دشمن اجازه دهد که مزارکش خبری و تبلیغاتی خود را در دردوی مسلح پروتاریا حفظ کند. با تمام این احوال، در این مواقع نیز، اگر این اقدامات خاص تا آن اندازه گسترش یابند که بصورت اکتوی درآیند، این خطر را خواهند داشت که از کنترل خارج شوند، و بوروکراسی کارگری یک حصار سیاسی بدست آورد که بنوبه خود یکی از عوامل انحطاط دولت کارگری خواهد شد.

ما در مقابل خود مثال زنده ای از چنین قانون

تحول را داریم و آن خفقان نفرت انگیزی است که بر آزادی سخن مطبوعات هم اکنون در اتحاد شوروی حکومت می کند. این خفقان ربطی به منافع دیکتاتوری پروتاریا ندارد. بلکه برعکس، برای این طرح شده است تا در مقابل مخالفت کارگران و دهقانان از منافع فشر جدید حاکم محافظت کند. از همین بوروکراسی بناپارتیستی در مسکو است که آقای لومباردو تولدانو و شرکاء میمون وار تقلید می کنند و در نتیجه حیات سیاسی خود را با منافع سوسیالیسم یکی می گیرند.

وظایف واقعی دولت کارگری این نیست که بدور کردن انشان عمومی فسلاده پلیس بندازد، بلکه برعکس اینست که آرا از یوغ سرمایه آزاد کند. این کار تنها از طریق ترار دادن وسایل تولید منجمله وسایل تولید اطلاعات عمومی، در اختیار کل جامعه صورت می گیرد. موفقی که این قدم اساسی سوسیالیستی برداشت شد، باید به تمام نمایان موجود در انشان عمومی که علیه دیکتاتوری پروتاریا دست به اسلحه برده اند فرصت داد تا آزادانه عقاید خود را بیان کند. این وظیفه دولت کارگری است که به تناسب تعداد اعضایشان، وسایل فنی مورد لزوم مانند کاغذ، وسایل چاپ و حمل و نقل را در اختیارشان قرار دهد. یکی از علل اصلی انحطاط دستگاه دولتی اینست که بوروکراسی استالینیستی حق انحصاری مطبوعات را در دست دارد که تمام دست آوردهای انقلاب اکثر را در خطر ویرانی محض قرار داده است.

اگر غرض ما پیدا کردن نمونه هایی از نفوذ مخرب کمونیست در نهضت های کارگری کشورهای مختلف باشد، باید بگوئیم، فعالیت کنونی لومباردو تولدانو یکی از شگفت ترین آنهاست. در واقع تولدانو طرفدارانش می گویند که وسایل و روش های را وارد سیستم بورژوا - دموکراتیک کنند که ممکن است در شرایط موقت، تحت یک دیکتاتوری پروتاریالی اجتناب ناپذیر باشد. علاوه بر این، آنها در واقع این روش ها را از دیکتاتوری پروتاریا به وام نمی گیرند، بلکه برعکس آنها را از بناپارتیست های که غاصب این دیکتاتوری هستند بهاریه می گیرند. عبارت دیگر، آنها برای بورژوا - دموکراسی مریض، و بروس بیماری بوروکراسی استالینیستی در حال زوال را تزریق می کنند.

دموکراسی بی رمق دیکریک را دو خطر کننده ودائم از دو جهت مختلف تهدید می کند: اول، امپریالیسم خارجی و دوم، مابوران ارتجاعی داخلی که بر تیراژترین نریات را در اختیار دارند. ولی آدم باید تور و کون بداند که تصور کند که با توقیف مطبوعات ارتجاعی، کارگران و دهقانان قادر خواهند بود خود را از قید نفوذ عقاید ارتجاعی خلاص کنند. در حقیقت تنها

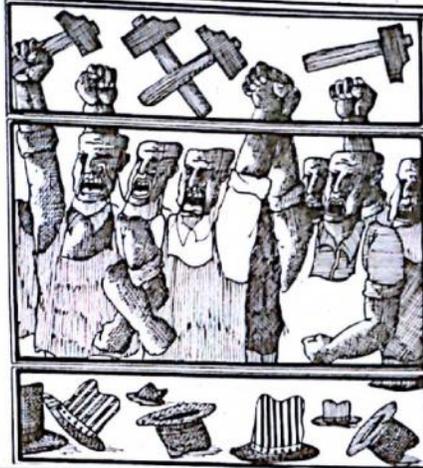
وسیع ترین آزادی بیان و آزادی مطبوعات و تشکیل اجتماعات می تواند شرایط مناسب را برای بشرد نهضت انقلابی طبقه کارگر بوجود آورد.

این ضروری است که مبارزه ای شدید علیه مطبوعات ارتجاعی بعمل آید. ولی کارگران نمیتوانند اجازه دهند که مشت سرکوب کننده دولت بورژوازی جانشین مبارزاتی شود که خودد باید از طریق سازمانها و مطبوعات خود بدان دست بزنند. ممکن است امروز چنین به نظر آید که دولت نسبت به سازمانهای کارگری « روی خوش » نشان می دهد، و کسی فردا، ممکن است حکومت بدست ارتجاعی ترین عناصر بورژوازی بیفتد، امری که بناچار اتفاق خواهد افتاد. در آن صورت، تمام قوانین تحدید کننده موجود، بر ضد کارگران بکار گرفته خواهند شد. تنها ماجراجویانی که به فکر هیچ چیز جز احتیاجات لحظه ای نیستند به وجود چنین خطری بی اعتناء هستند.

مؤثرترین راه برای مبارزه با مطبوعات بورژوازی گسترش مطبوعات طبقه کارگر است. البته، نریات زردی در ردیف الیابایولار قادر بانجام چنین وظیفه ای نیستند. چنین ورق بارهانی جالی در میان مطبوعات کارگری، انقلابی و یا حتی مطبوعات معتبر دموکراتیک ندارند. نشریه الیابایولار در خدمت جاه طلبی شخصی آقای لومباردو تولدانو است که اولییز به نوبه خود در خدمت بوروکراسی استالینیستی است. روش این روزنامه دروغ است و تئویق به بگیر و ببند و تحریف عقاید که همانا روش تولدانو نیز هست. روزنامه تولدانو نه برنامه ای دارد و نه عقیده ای. واضح است که چنین ورق باره ای هرگز نمیتواند حتی یک واکنش سالم در طبقه کارگر ایجاد کند و پروتاریا را از اطراف مطبوعات بورژوازی دور و بسوی خود جلت کند.

لذا، به یک نتیجه اجتناب ناپذیر می رسیم آن اینکه مبارزه علیه مطبوعات بورژوازی بایرون - انداختن « رهبران » منحنط از سازمانهای طبقه کارگر آغاز می شود، بخصوص با آزاد ساختن مطبوعات کارگری از قید لومباردو تولدانو و سایر جاه طلبان بورژوازی. پروتاریای مکرریک باید روزنامه صادقی داشته باشد که احتیاجات او را بیان کند، از منافعش دفاع کند، افشادیش را وسیع گرداند و راه را برای انقلاب سوسیالیستی در مکزیک هموار کند. این چیزی است که روزنامه کلیو در نظر دارد انجام دهد. لذا، ما کار خود را با اعلام جنگی سخت علیه لالزنی دوزخی بناپارتیستی تولدانو آغاز می کنیم. در این کوشش خود، ما به انتظار حمایت تمام کارگران مترقی، مارکسیست و دموکراتهای واقعی هستیم.

۲۱ اوت ۱۹۲۸



گزارشی از خانه کارگر و سخنان کارگران بیکار خانه آنان که دردشان یکی است

جلوی درخانه کارگر مطابق معمول شلوغ است. پراست از رفت و آمد انسانهایی که از طبیعی ترین حشاش، حق کار کردن، محرم شده اند. فضا، فضای پرش است و اعتراض، فضای خشم و رنج مردمی است که با خون خود رژیمی را بر انداخته اند و از این تحول هوز نصیبی نبرده اند. در خیابان ابوریحان بر در و دیوار خانه کارگر انواع اعلامیه ها و پوسترها را می توان دید که کارگران را به شکل، وحدت و مبارزه می خواند و بروی دیوار به درستی نوشته اند: کارگر، برزگر اسلام حامی توست. دموکراسی کارگری جدومرزی ندارد و می توان از فضای خانه کارگر دموکراسی آینده را دید که سرشار از امکان رشد و شکوفایی است تا غم نان انسان را از حقیقت انانیش دور نکند و از تکامل اندیشه باز ندارد.

چهره ها خشمگین، سرخی المرده بیشتر برشگر و پر خاشخو... به شانه یکی می زنم و میگویم خبر نگار تهران مصور هشتم امه ام گزارش تهیه کن. با ناباوری نگاه می کند و می گوید صبر کن. حرفش را با رقیقت تمام می کند و با هم بد داخل ساختمان می رویم. از چند پله پائین می رویم و از راهروی نیمه تاریکی می گذریم. درودیوار را نگاه می کنم که خالی است و چند خبر از کارگران اخراجی به نخته اتلانات زده اند. و تنها یک شمار بازگویی نامی حرکتی است که

آغاز شده است. « چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است. »
این سرآغاز راه نوینی است که آینده روشتری را نوید می دهد. در گوشه و کنار راهرو کارگران بیکار و شاغل در گروه های سه چهار نفری ایستاده اند و حرف می زنند. حرف نمی زنند درددل می کنند. کارگری که با هم داخل ساختمان شده ایم با کسی شروع به حرف زدن می کند و من فرصت می کنم که چند لحظه بیشتر به اطرافم خیره شوم. جوان لاغر اندام و رنجوری دستش را به دیوار تکیه داده است و بانگی چند از کارگران حرف می زند، نگاهش را به زمین دوخته است و گویی به بانگی بلند فکر می کند: « ششماه است که از دست پدر و مادرم فرساری هستم و چون خرجی ندارم به آنها بدهم. اینجا مانده ام و از آشنایانم فرس می کنم، نان خالی و آب می خورم. حتی قادر به گرفتن تاید و شستن لباس خودم نیستم. دولت می گوید صبر کنم. آیا صبر فقط برای کارگر است چرا به بنقال و به بازاری و دکتر نمی گویند که صبر داشته باشند. به پدر گورم چگونه بگویم صبر کند. ششماه صبر کرده و دیگر نمی تواند صبر کند. »

یکی از کارگران مخاطبش با صدای خشم آلود به صخره تکرار می کند: صبر کنید، صبر انقلابی داشته باشید. منی صبر انقلابی را هم ما نفهمیدیم. لابد دولت هم در مقابل حمله های وحشیانه خونخواران

حامی سرمایه دار به کارگران صبر انقلابی نشان می دهد. دولت با نشان دادن صبر انقلابی از خودش دوباره پای خونخواران امپریالیسم را به ایران باز می کند. با وجود فقر و بدبختی که زندگی ما و بچه هایمان را تهدید می کند صبر می کنیم ولی دولت چکار می کند؟ به سرمایه دارها کمک می کند. هفت میلیارد تومان وام به آنها می دهد ولی وقتی که ما ۴ میلیون نفر کارگر بیکار از دولت می خواهیم که طرح پیشنهادی ما را در مورد وام بیکاری تصویب کند در جواب میگوید پول نداریم و از طرف دیگر به حقه و به نیرنگ مقدار جزئی پولی به بعضی از کارگران می دهد به عنوان وام و با این عمل قصد دارد که صفوف متشکل ما را متلاشی کند تا ما نتوانیم به خواستهای برحق خود برسیم. »

در کلامش ناامیدی نهفته است. بهتر بگویم امیدش را از بهبود زندگی در شرایط کنونی از دست داده است لیکن جستجویش برای راههای نوین شاید از همین جا آغاز شود مگر نه اینکه سؤال آغاز پاسخ است!

کارگر اولی حرفش تمام شده است. شرم آورده می یزد معطل نشیها... با هم وارد اتاق نسبتاً بزرگی می شویم. چندمیز چوبی مستطیل بزرگ و چندین صندلی انانیه اطاق را تشکیل می دهند. اطاق بزرگ است از کارگران بیکار. در مقابل نگاههای پراسان با سرعت می گوید خبر نگار است، خبر نگار

تهران مصور است، زحمه می‌بچد خیرنگار است، می‌خواهد از ما بنویسد. در یک لحظه دهها نفر دورم جمع می‌شوند. یک نفر بانایاوری می‌گوید کارت خیرنگاریت کو؟! کارت ندارم و از او می‌خواهم که با دفتر مجله تماس بگیرد. دیگری می‌گوید بابا بشین نمی‌خواه. رفیقش را صدا می‌زند میگوید کاغذ و قلم بیاور و همه چیز را بنویس.

به‌عنوان نماینده شورای مؤسسه مرکزی اتحادیه‌های سراسری کارگران پروژه‌ای، بیکار و اخراجی ایران سخن می‌گوید. سیه‌چرده و لاغر است. پیراهن سیاهی به تن کرده. صدایش قاطع و معلو از خونت است. خونت انسانی که بازمی‌رایخ اولین گامهای استوار را در تنه‌ها راه موجود کرده است. از چگونگی تشکیل شورای مؤسسه می‌گوید: «بعد از یک سری مبارزاتی که تک‌تک شهرستانها انجام دادند و نتیجه‌ای نگرفتند ما تصمیم گرفتیم که یک تشکیلات سراسری بوجود بیاوریم. نمایندگان شهرستانها را دعوت کردیم آمدند و نشستیم و حول‌مسائل بیکاری و خواستهای خودمان سازش صورت گرفتیم، بعدا تصمیم گرفتیم که هرگونه حرکتی سراسری باشد.»

شعار روی دیوار

تنها شعار روی دیوار دوباره به ذهنم خطور می‌کند: «چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است...» او ادامه می‌دهد: «در قبال این تصمیم بود که روز اول ماه مه را برای اعتراض باینکه طرح مانع‌سویب نمی‌شود راه‌پیمایی کردیم. چون به مشکل بیکاری و مساله کارگران بر توجهنی می‌شود راه‌پیمایی کردیم.»

پهلوسختیش آستینش را می‌کشد و می‌گوید بگو چقدر به ما حمله کردند. صدایی از بالای سرم می‌گوید: «ما باکمال نظم حرکت می‌کردیم و تمام شعارهایمان در مسورد اتحاد و همبستگی بود. نیروهای مرتجع و فاشیست باکمال بیشرمی چندین بار به ما حمله کردند و آنها که در لباس اسلام سنگسرمایه‌داران را به سینه می‌زدند خواستند که صفوف منظم ما را درهم بکنند...»

سخنگوی اولی به علامت تأیید سرش را تکان می‌دهد. صورتش درهم می‌رود می‌گوید: «در این برخوردها، چندین ده‌نفر از برادران ما بوسیله شمشا، زنجیرها و چاقوهای آنها مضروب شدند. آنها جلوی حرکت ما را گرفتند و ما برای اینکه برخوردی بیش نیاید جلوی بانک قطنامه خودمان را صادر کردیم... و با انضباط کارگری متفرق شویم.»

سرش از اعتقاد

این جمله آخری را مفرورانه می‌گوید. صدایش سرشار است از اعتقاد به نیروی خود و هم‌قطاران.

پیرمرد لاغر اندامی جلو می‌آید و از رفیقش که پهلوی من ایستاده کبریت می‌خواهد. چهره‌اش چروکیده است، دندانهای زرد و پشت خمیده‌ای دارد. سیگارش را روشن می‌کند. بقیه با احترام به او نگاه می‌کنند. نگاهی به من می‌اندازد و پرسشگرانه به دیگران خیره می‌شود. می‌گوید: خیرنگار است. صندلی چوبی ما را جلو می‌کشد و می‌نشیند. کارگر جوانی برایشان جای می‌آورد. لیوان پلاستیکی، آبی‌رنگ را جلویم می‌گذارد و سخاوتمندانه می‌گوید: بخور آبچی... و بلافاصله گلاب‌هایش از میوعات واز رادیو و تلویزیون شروع می‌شود. کمتر از هفت از آنها نوشته می‌شود. کمتر از هفت آنها را نشان می‌دهند... شاکلی است که رادیو و تلویزیون کاملا آنها را نادیده گرفته است. خودش فکر می‌کند برای این است که حرف حق می‌زند و در نتیجه دولت نمی‌خواهد افکار عمومی به طرف آنها جلب شود. با لهجه شیرین ترکی می‌گوید: «ما این اعمال را محکوم می‌کنیم و آنها را اعمال ضد کارگری می‌دانیم. برای چندمین بار مصری از دولت خواستاریم که این اژدهای خونخوار سانسور را از روی تشکیلات رادیو و تلویزیون بردارد!»

آنطرف‌میز منت محکم بر می‌کوبیده میشود و کسی می‌گوید این حرفها را می‌زند که بما بر حسب کمونیستی می‌زند. پیرمرد در مقابل خونت هم‌درش سرش را به آرامی تکان می‌دهد و زیر لب نجوا می‌کند: اگر تگولیم باز هم بر حسب می‌زند. ما باید حقیقت را بگولیم.

بخت ادامه پیدا می‌کند... گروهی تگراند و بی‌اعتقاد. با اینکه حتی زنجیری هم برای از دست دادن ندارند در گفتارشان محتاطند. آنها که حرف می‌زنند گویی جانشان به لب رسیده است. راه درمان دردهایشان را بخوبی می‌شناسند و با امیدی که از انقلاب داشته‌اند حیرانند که چرا قدمی در راه بهبودی برداشته نمی‌شود. پرسش‌ها و پاسخها با شور و توان تکرار میشود. چرا بانکها را ملی نمیکنند؟ چرا سرمایه‌های کارخانه‌ها و شرکتها را سرمایه‌داران را ملی نمی‌کنند؟ یکی به سادگی می‌گوید: آخر سرمایه‌دارها نیستند، فرار کرده‌اند می‌خواهند آنها را برگردانند تا کارخانه‌ها بره بيفند!

صدای خشمگین کارگری جوان بر می‌خیزد... «حواس کجاست... تعدادی از شرکتها و کارخانه‌های موجود فعلا به دست کارگران اداره می‌شود. این نشان می‌دهد که اگر کارگران امور کارخانه‌ها را بدست خود بگیرند توانایی این را دارند که خیلی بهتر از سرمایه‌داران کارخانه یا شرکت را اداره کنند. بایک مقدار جزئی کمک خودمان می‌توانیم

کارخانه را براه بیندازیم. دولت بهتر است به ما کمک کند نه به سرمایه‌دارها...»

جان کلام

بخوبی می‌دانند که چرخ اقتصاد تنها با دستهای پرتوان آنها به حرکت درخواهد آمد و نمی‌دانند چرا از دستهایشان، از مغزهایشان استفاده نمی‌شود.

پیرمرد لبخند می‌زند سیگار دیگری روشن می‌کند و ستایشگرانه به کارگر جوان خیره می‌شود. جان کلام را شنیده است. زحمه می‌کند: اداره کارخانه‌ها به دست کارگران!

نظرش را راجع به شرکت کارگران در تدوین قانون کار و قانون اساسی می‌پرسم می‌گوید: «خیلی‌ها امروزه سنگ‌بیسینه می‌زنند و از کارگر دفاع می‌کنند ولی در اصل ما کارگران خواستار شرکت نماینده واقعی کارگران در تدوین قانون اساسی هستیم! بطوری که بنی‌صدری‌ها، قسروهری‌ها و بایکی‌ها همیشه خودشان را نماینده کارگر به حساب می‌آوردند که نماینده کف‌مابهاستیم خود را ذی‌حق این کار می‌دانم چون اجداد کارگر بد دنیا آمده‌ام.» حرفها ادامه دارد. حاضرند ساعتها حرف بزنند و دردهایشان را بگویند... ولی طومار دردهای ایشان مگر کجا بازگو خواهد شد؟ که رسانه‌های گروهی طومارهای بیشمار برای ارائه دارند...

حرف آخر را نماینده شورای مؤسسه می‌گوید: «بنویس اگر دولت در جهت ایجاد یک اقتصاد غیر وابسته حرکت کند ما کارگران تضمین می‌دهیم که مانند همیشه در قبال چنین اعمالی جانفشانی کنیم. در غیر این صورت هیچوقت بحرانهای اقتصادی ایران حل نخواهد شد. از دولت می‌خواهیم که سعی در بازگرداندن سرمایه‌داران امپریالیسم به ایران نکند چون نتیجه شوم آنسرا محمدرضاشاه دید!»

این نیش مبارزه است که می‌تپد... از اطابق بیرون می‌آیم هنوزم در گوشه و کنار به بحث ایستاده‌اند... بدین صورت خود را تنها احساس نمی‌کنند... در چهره کارگران با کاره‌مدردی را می‌توان دید و رفاقت برادرانه مردان کار را و هراس از دست دادن کار...

برادر بیکار به رفیق کارگرش می‌گوید: «کارگران شاغل می‌دانند که بیکاری تنها بما مربوط نمی‌شود و فردا دامنگیر آنها نیز می‌شود. از آنها می‌خواهیم همبستگی خودشان را با ما اعلام کنند و برای رسیدن به خواسته‌های ما از هیچ نوع حمایتی از ما دریغ نکنند...» شعار راه‌پیمایی در گوشم زنگ می‌زند... کارگران غافل، فرسوده باذری

دانشجویان پرچمداران
مبارزه با دیکتاتوری شاه - قسمت دوم

استادان مبارز به دانشجویان پیوستند

دانشگاهها دست زد . رژیم که با شیوههای گذشته موفق به کنترل اوضاع نشده بود اکنون به اصطلاح «جنبش بارنگاه داشتن کلاسهای درسی» را عنوان کرد . مدیران دانشگاهها از پدران و مادران دانشجویان دعوت میکردند که در دانشگاهها حضور یابند و سپس با ایجاد وحشت و ارباب به آنها توصیه می کردند که موقعیت فرزندان در خطر است ، مرافق فرزندان خویش باشند و آنها را به شرکت در کلاس تشویق کنند . سپس سخنرانی های غرائی در دانشگاهها برآوردند ، مقالات بسیاری در روزنامهها نوشتند که دانشگاه محل آموزش است نه سیاست . آنها از پدران و مادران و عموم مردم میخواستند که «نگذارند عدهای (بی سروی) که نام «دانشجو» بر خود نهاده اند ، غرض را بردیگران تنگ کنند» هر زمان با دعوت از پدران و مادران ، رژیم شاه عدهای از به اصطلاح دانشجویان را نیز زیر نام «سازمان دانشجویان» که از سازمانهای «رستاخیزی» بود ، به توطئه و ایجاد وحشت و تفرقه در میان دانشجویان واداشت . این به اصطلاح دانشجویان در پناه حمایت بی دریغ ساواک و گارد دانشگاه به دانشجویان آزادیخواه حمله می کردند . آنان با استفاده از رادیو و تلویزیون و مطبوعات به تبلیغات وسیعی بر علیه نیروهای مترقی دست زدند . اما تلاشی مذبحخانه رژیم نمری جز تشدید فعالیتها و حرکات ضد امپریالیستی دانشجویی نداشت . در دی ماه ۱۳۵۶ دانشجویان به چابخانه فرانکلین که آمریکایی بود ، حمله بردند . دانشجویان دانشگاه تهران تظاهرات وسیعی بر علیه سادات ، اسرائیل و آمریکا و در حمایت از خلق ستمدیده فلسطین



تظاهرات ۷۰ دانشجوی
ورزشکارانولت را نگران کرد

در اسفند ۵۶ رژیم در برابر دانشجویان عقب نشینی کرد و دانشجویان دستگیر شده در دادگاه واقعی محاکمه شدند .

هر فروردین ۵۷ دانشجویان دانشگاه صنعتی یکی از افراد گارد را از طبقه دوم ساختمان آویختند .

مبارزات ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری دانشجویان در سالهای ۵۷ - ۱۳۵۶ در ایران ، نسبت به سالهای گذشته ، بازم ابعاد گستردهتری یافت .

در این سالها مبارزات دانشجویی ، بسا مبارزات توده های ستمدیده ایران بیش از پیش پیوند خورد و هماهنگی یافت . اکنون دیگر تظاهرات و جنبش های دانشجویی به دانشگاهها محدود نمیشد . خیابانها ، کارخانهها و مکانهای زلزله زده و دورافتاده ترین روستاها عرصه فعالیت های آزادیخواهانه دانشجویان شده بود .

در آغاز سال ۱۳۵۶ تقریباً تمامی دانشگاهها و مراکز آموزش عالی کشور به علت تظاهرات ضد امریکائی ، ضد اسرائیلی ، ضد دیکتاتوری شاه و خفقان و جو پلیسی حاکم تعطیل شد .

در مهرماه دانشجویان دانشگاههای تهران و صنعتی ، تظاهرات وسیعی در خیابانها برپا کردند . در آذر ماه همین سال هنگامی که ورزشکاران کشورهای مختلف برای شرکت در مسابقات کشتی به ایران آمده بودند ، تظاهرات وسیعی بر علیه آمریکا توسط دانشجویان برپا گردید . بیش از هفتاد تن از ورزشکاران ایرانی که عمدتاً از دانشجویان دانشگاه ورزش نیز بودند در ورزشگاه بزرگ تهران و در حضور ورزشکاران سایر کشورها ، تظاهراتی بر علیه آمریکا برپا کردند که شدیداً موجب نگرانی دولت گردید . پس از تعطیل پی در پی کلاسهای آموزشی دانشگاهها و مدارس عالی ، رژیم دیکتاتوری شاه ، ضمن اخراج دانشجویان ، گمیل آنان به سربازخانهها ، زندان و اعمال شکنجه ، به شیوه های دیگری نیز برای آرام نگاه داشتن

برپا کردند. حمله به بانکها، کیوسک های پلیس، دانشجویان و استادان ساواکی اکتسون دیگر به يك واقعه هر روزه تبدیل شده بود. سال ۱۳۵۶ له تیز مبارزات دانشجویی متوجه امریکا بود. در این سال دانشجویان از هر فرصتی برای ابراز تنفر شدید نسبت به امریکا و رژیم دست نشانده ایران استفاده کردند. تظاهرات ضد آمریکائی

روز عاشورا هزاران دانشجو در تهران و نهرستانها در تظاهرات ضد امریکائی و ضد رژیم فریاد مرگ بر شاه و مرگ بر امریکا سردادند. رژیم دهها دانشجو را دستگیر و روانه زندانها کرد. دهها دانشجوی دانشگاههای تهران، تبریز و دانشگاه علوم سیاسی و اجتماعی (که با نیت خاص و برای گسترش فرهنگ و سیاست رستاخیزی تأسیس شده بود) دستگیر و زندانی و محاکمه شدند.

گسترش مبارزات دانشجویی بار دیگر رژیم را وادار به عقب نشینی کرد. از این پس محاکمات در دادگاههای علنی و با حضور شرکت وکلای

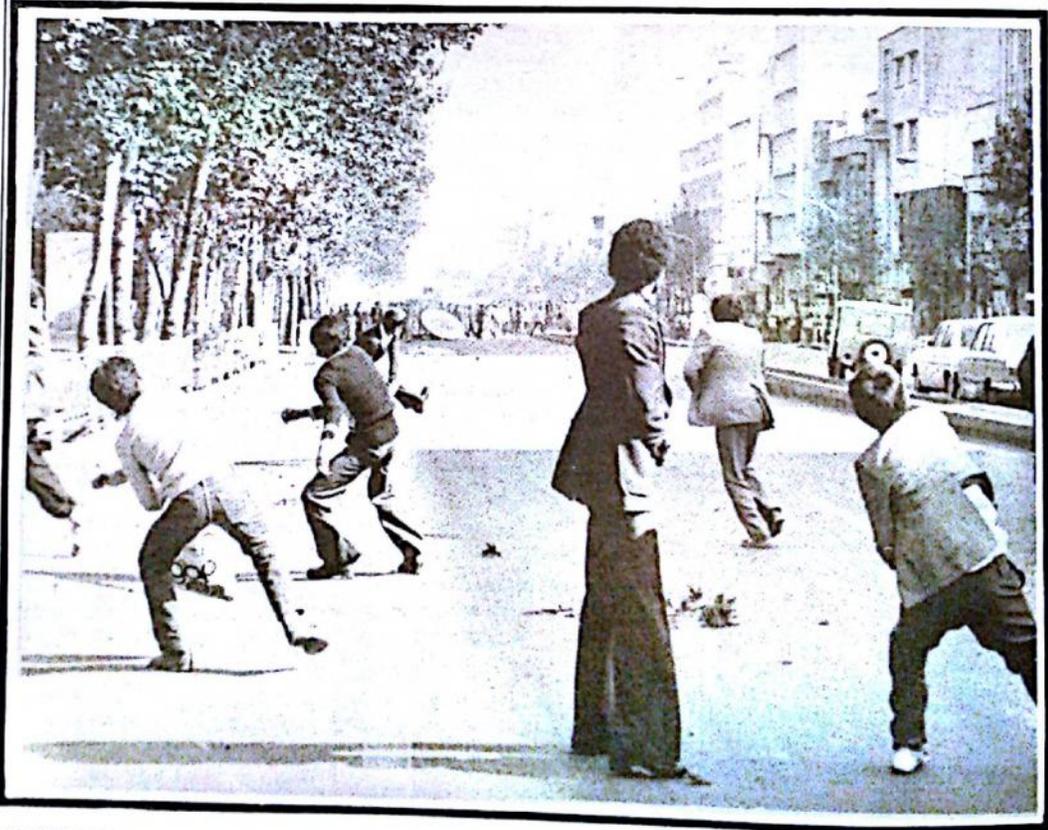
مدافع واقعی (نه تسخیری و فرمایشی) انجام می شد. وکلای مدافع دانشجویانی که در اسفند ماه ۱۳۵۶ در ساری محاکمه شدند، به راستی از دانشجویان جانانه دفاع کردند. یکی از وکلای دانشجویانی که به جرم شرکت در تظاهرات دستگیر شده بودند، در دادگاه گفت: «من نمیدانم در گنجای قانون اساسی نوشته اند که اگر کسی خواستش را بیان کرد مجرم است، آنهم در کنوری که متن اعلامیه حقوق بشر را قبول دارد» پیش از این تاریخ هیچوجه چنین سخنی در دادگاهها گفته نمیشد. دفاع واقعی از سه اصطلاح مهمان نه تنها در کار نبود، بلکه عموم زندانیان سیاسی در بیدارگاههای در بسته نظامی محاکمه و محکوم می شدند. شرایط جدیدی که در نتیجه حشد تضادهای خلق و امیرالیسم، نارضائی شدید مردم از رژیم و رشد و گسترش مبارزات دانشجویی بوجود آمده بود، موجب گردید که بسیاری از دانشجویان دستگیر شده آزاد گردند.

در آغاز سال ۱۳۵۷ جنبش های دانشجویی

کاملا به حرکت های سیاسی تبدیل شد. خشونت و درگیری در داخل و خارج دانشگاهها هر روز افزایش یافت. در اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ اکثریت قریب به اتفاق دانشگاهها تعطیل گردید. زد و خورد میان دانشجویان مخالف و موافق تشکل کلاسیها گسترش یافت.

در فروردین ماه همین سال دانشجویان دانشگاه صنعتی یکی از نگهبانان (گارد) را از طبقه دوم ساختمان آویختند.

در اردیبهشت ماه، دکتر عزت الله نهمیان، رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه تهران که با دانشجویان رفتار بسیار بدی داشت در نخستین ساعات صبح، مورد حمله چند ناشناس قرار گرفت و مجروح شد. تقریباً در همین هنگام زد و خوردهای مشابهی در مراکز آموزش عالی ساری و بابل اتفاق افتاد. تظاهرات وسیع دانشجویان و دخالت مامرد و پس ارتش در دانشگاه تبریز این دانشگاه را به صحنه جنگ مبدل ساخت. در نتیجه دخالت ارتش دهها دانشجو کشته و مجروح شدند و از جمله دانشجویان

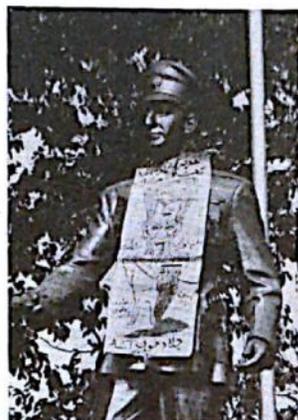


محمد غلامی، منوچهر (داوود) میرزالی و محمد عینی به شهادت رسیدند. تظاهرات دانشگاه تبریز، تبریز و حتی تهران را در بر گرفت. بازار تهران به همین علت تعطیل شد و در سایر دانشگاهها، تظاهرات خونگرم آمیزی انجام گرفت. رئیس دانشگاه تبریز استعفا کرد و روسای دانشگاهها به همین علت در تهران اجتماع کردند، اما پس از مذاکرات بسیار سرانجام بر رژیم رژیم و کنتار دانشجویان صحه گذاشتند. تقریباً در همین زمان یکی از دانشجویان ساواکی دانکنه کشاورزی کرج مورد حمله قرار گرفت و شدیداً مجروح شد و چند روز بعد در نتیجه انفجاری که در دانشگاه فردوسی روی داد يك نفر کشته شد.

استادان همراه دانشجویان

اکنون دیگر استادان نیز به مبارزه علنی با رژیم شاه برخاسته بودند. با صدور بیانیه و شرکت در تظاهرات کنتار و حشینه دانشجویان را محکوم می کردند. استادان دانشگاه صنعتی تهران به دنبال تصمیم رژیم مبنی بر انتقال دانشگاه صنعتی تهران به اصفهان و در واقع انحلال یکی از بزرگترین مراکز فعالیت های ضد دیکتاتوری شاه، خواستار ادامه فعالیت این دانشگاه در تهران شدند. دانشجویان از خواست استادان حمایت کردند. هیات های علمی بیش از ۴۰ دانشگاه و موسسه آموزش عالی به حمایت از استادان دانشگاه صنعتی برخاستند. رژیم حقوق استادان را قطع کرد، اما مردم یاری کردند. رژیم که با مخالفت شدید استادان، دانشجویان، هیات های علمی و نیروهای مترقی و آزادیخواه جامعه روبرو شده بود، تصمیم خود را تغییر داد و جمشید آموزگار نخست وزیر وقت اعلامه کرد دانشگاه صنعتی منحل نخواهد شد، اما ازین پس در این دانشگاه دوره های بالاسر از لیسانس دایر خواهد گردید. استادان با این تصمیم هم مخالفت کردند و به اعتصاب و تعطیل کلاسها ادامه دادند. پس از بی نتیجه ماندن مذاکرات، استادان دست به اقدامات دیگری زدند. شورای منتخب دانشگاه بدون موافقت دولت اقدام به پذیرش دانشجو کرد. مبارزات استادان دانشگاه صنعتی به دنبال تلاش پیگیرشان و همچنین به دلیل گستردگی مبارزات ضد شاه در خارج از دانشگاه و شرایط ناآرام کشور پیروز شد و رژیم پس از ماهها مقاومت، در برابر خواست برحق استادان برای آنکه از شدت ناآرامی ها در داخل و خارج دانشگاهها بکاهد، با ادامه فعالیت این دانشگاه موافقت کرد.

بررسی وقایع ماههای اول سال ۱۳۵۷ نشانگر



رشد سریع جنبش های دانشجویی و نزدیکی آن با مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران است. در مرداد ماه همین سال ۲۴ دانشجو، دانش آموز و کارگر در ساری دستگیر، زندانی و محاکمه شدند که پس از ۸ روز محاکمه آزاد شدند. یازده دانشجو در اردبیل دستگیر و محاکمه شدند. ۱۴۰ نفر در لاهیجان به اتهام واهی اخلاص در نظم دستگیر و محاکمه شدند. با بالا گرفتن دامنه مبارزات ضد امپریالیستی دانشجویان، رژیم بازم عقب نشینی های آشکاری از خود نشان داد. دانشجویان پس از محاکمه آزاد می شدند و یا حداکثر به پرداخت جزای نقدی و یا گاهی چند ماه حداکثر چند سال زندان محکوم می شدند. نزدیکی به مردم

مبارزات دانشجویی در سال ۱۳۵۷ هر روز به مردم نزدیکتر شد. در اواخر مرداد پس از آتش سوزی جانگداز سینما رکس آبادان و شهادت بیش از ۵۰۰ نفر از مردم آبادان، دانشجویان هر چه بیشتر به الهای مابیت ضد خلقی رژیم پرداختند، در شهریور ماه پس از زلزله خانمان-برانداز طیس که بیش از پانزده هزار کشته برجای گذاشت و این شهر را با خاک یکسان کرد، دانشجویان یکی از عمده ترین نیروهای مبارز رساننده به بازماندگان این شهر مصیبت زده بودند.

دانشجویان (با کمک استادان مبارز) ضمن تشکیل يك ستاد مرکزی در دانشگاه صنعتی و جمع آوری وسایل اولیه زندگی، آنفوله، دارو و ارسال آنها به طیس، پیوند استوار و ناگسستی خود را با مردم ستمدیده ایران نشان دادند. قابل توجه است که رژیم دست نشانده شاه به علت درگیری های شدید با مبارزات ضد امپریالیستی خلفای ایران، کمک درخور توجهی به زلزله زدگان نکرد. (رژیم شاه يك هفته پیش از زلزله طیس به کنتار چند هزار نفری مردم در میدان شهدا دست زده بود). مردم طیس که نزدیکی شاه و ارتش مزدورشان را در اقصی نقاط کشور می دیدند و می شنیدند، دانشجویان و گروه های مردمی را تنها حامی واقعی خویش می یافتند. شرکت دانشجویان در این وظیفه ملی بقدری وسیع بود که حتی رادیو و تلویزیون وابسته به رژیم ناچار به اعتراف شد و شرکت وسیع دانشجویان در یاری به مردم را تأیید کرد. در آغاز سال تحصیلی ۵۸-۱۳۵۷، سیاست در دانشگاهها پیشاپیش همه چیز قرار داشت. کلاسها در هیچ يك از دانشگاهها تشکیل نشد. دانشجویان در تظاهرات گسترده فریاد می زدند، «اول آزادی بعد درس و کلاس»، مبارزات دانشجویی با مبارزات استادان بیشتر پیوند خورد و استادان نیز از حضور در کلاس و تدریس خودداری کردند. اجتماع و تظاهرات دانشجویی اکنون دیگر کاملاً آزاد شده بود. دکتر عبدالملی شیبانی رئیس وقت دانشگاه تهران در يك مصاحبه اعلام کرد که تظاهرات و اجتماعات دانشگاهی در چارچوب قانون اساسی باید آزاد باشد. دانشگاهها اکنون تنها محل اجتماع دانشجویان نبود، گروه های مختلف مردم مانند سیل خروشان به دانشگاهها سرازیر می شدند و خواستهای سیاسی و اجتماعی خود را اعلام می کردند. با اوج گرفتن مبارزات ضد امپریالیستی در مهرماه ۱۳۵۷ سازمان ملی دانشگاهیان ایران با اعتقاد به آزادی دانشگاهی، دموکراسی نظام دانشگاهی، استقلال نظام دانشگاهی، تأمین اجتماعی جامعه دانشگاهیان، با عضویت بیش از هزار تن از استادان و اعضای هیات های علمی دانشگاههای کشور اعلام موجودیت کرد. در سالهای پیش (سالهای ۵۰ تا ۵۳) نیز يك سازمان فرمایشی و مدافع حقوق رژیم به نام سازمان دانشگاهیان وجود داشت که در صورت لزوم با تشکیل اجتماع در دانشگاهها اقدامات ضد خلقی رژیم را تأیید می کرد. اما سازمان ملی دانشگاهیان مشخصاً هدفهای ضد امپریالیستی داشت. این سازمان در اولین ماههای تأسیس فعالیت های چشمگیری از خود نشان داد.

در آبان ماه ۱۳۵۷ به عنوان اعتراض به حکومت نظامی، و کشتار مردم بیدفاع « هفت هیستکی ملی» اعلام کرد. دانشگاهیان خواستار لغو حکومت نظامی، آزادی زندانیان سیاسی، بازگشت تبعیدشدگان و انحلال ساواک شدند. هفت هیستکی ملی با همکاری وسیع دانشجویان و شرکت گروههای وسیع مردم در دانشگاهها برگزار گردید. صدها هزار نفر در دانشگاهها اجتماع کردند و خواستار سرنگونی رژیم دستنشانده شاه و قطع دست امپریالیسم شدند. در آستانه هفت هیستکی ملی دانشگاههای ملی و تهران توسط رژیم تعطیل شد. این اقدام رژیم با واکنش شدید دانشجویان و استادان و گروههای مردم مواجه گردید و گروهی از استادان در دانشگاهها متحصن شدند. سازمان ملی دانشگاهیان در این هفته سخنرانیهای بسیاری در سراسر کشور برپا کرد. در جریان این سخنرانیها با فریاد، فریادون تنگبندی و جلال گنجهای از نویسندگان ایران که به دعوت این سازمان فرار بود در دانشگاه جنتی شاپور سخنرانی کنند، در اهواز سنگسار شدند. در یکی از بیانیه های این سازمان گفته شده است که « دولت با پول نفت گلوله به مردم پرتاب می کند ».

مبارزه در خیابان

با اوج گیری مبارزات ضد امپریالیستی خلق های ایران، مبارزات دانشجویی بیش از پیش گسترش یافت. دانشجویان به خیابانها آمدند و مردم را به مبارزه دعوت کردند، در روز ۱۴ آبان ۱۳۵۷ تظاهرات دانشجویان و دانش آموزان در جلو دانشگاه تهران به خون کشیده شد و عده زیادی از دانشجویان کشته شدند. آمار کشته شدگان این واقعه متفاوت است، برخی تعداد کشته ها را تا ۶۵ نفر اعلام کرده اند. بیمارستانها نیز برای جلوگیری از تشییع جنازه شهدا در محاصره ارتش قرار گرفت. دانشگاهها تعطیل شد و تظاهرات در خیابانها ادامه یافت. عده ای از اعضای سازمان ملی دانشگاهیان ایران به عنوان اعتراض به تعطیل دانشگاهها در دبیرخانه دانشگاه تهران و وزارت علوم و آموزش عالی متحصن شدند. تحصن استادان در وزارت علوم با حمله و تیراندازی ماموران ارتش و شهادت مهندس کامران نجات الهی (استاد دانشگاه پلی تکنیک) به خون کشیده شد. پس از کشته شدن استاد نجات الهی ماموران نظامی نیمه شب به محل تحصن استادان حمله کردند و ضمن ضرب و جرح استادان و فضای بی حرمتی به استادان «زن» آنان را به زندان انتقال دادند. در تمامی ایران به خاطر شهادت استاد نجات الهی

و تجاوز به حریم آزادی و بی حرمتی به دانشگاهیان تظاهرات وسیع صورت گرفت. هنگام تشییع جنازه این استاد که دهها هزار نفر در آن شرکت کردند، در چند متری میدان انقلاب (۴۴) اسفند (سابق) ماموران ارتشی به روی مردم آتش گشودند و دهها نفر را به شهادت رساندند.

سازمان ملی دانشگاهیان ایران به عنوان اعتراض به تعطیل و بسته شدن دانشگاهها توسط رژیم، در نیمه دوم دیماه «هفته بازگشایی دانشگاهها» اعلام کرد. دانشجویان و دانشگاهیان در این هفته با کمک و پشتیبانی کامل مردم، دانشگاهها را گشودند. در بیست و سوم دیماه ۱۳۵۷ بیش از ۵۰۰ هزار نفر از گروههای مختلف مردم دانشگاه تهران را گشودند. شعار «دانشگاه سگرم آزادی است» تمامی ایران را پر کرد. بازگشایی دانشگاهها حاصل خون جوانان به خون خفته خلق بود. دانشگاهیان در این هفته بسیار دیگر خواستار خروج مستشاران خارجی، انحلال ساواک و ساواک، لغو حکومت نظامی، بازگشت حضرت آیت الله العظمی خمینی و آزادی زندانیان سیاسی شدند. پس از فرار شاه مخلوع از ایران دانشگاه بیش از پیش به مرکز آموزشهای سیاسی و نظامی گروههای مختلف مردم تبدیل شد. دانشجویان در بحث های سیاسی شرکت کردند و در خیابانهای دانشگاه به فروختن روزنامه ها، نشریات و کتابهای سیاسی پرداختند.

گروههای دانشجویی

در فاصله ۲۶ دیماه تا سقوط رژیم دیکتاتوری در تاریخ ۲۳ بهمن ماه ۱۳۵۷ دانشجویان به طور چشمگیر در مبارزه شرکت کردند. به دنبال سقوط رژیم دانشگاهها و بویژه دانشگاه تهران به مرکز آموزشهای نظامی مردم برای مقابله با حملات احتمالی بازماندگان رژیم تبدیل شد. دانشگاهها به سنگر اصلی نیروهای مردمی بدل شدند. تانکها و خودروهای به غنیمت گرفته شده در خیابانهای دانشگاه تهران به حرکت درآمد. سنگرهای پاسداری ساخته شد. دانشجویان در تمامی لفظات شبانه روز به پاسداری ایستادند. سازمانهای رزمده در دانشگاه به آموزش نظامی پرداختند، دانشگاه به راسخی چهره دیگری یافته بود. بی تردید تبدیل دانشگاه تهران به سنگر اصلی مبارزه مردم بر علیه امپریالیسم و ارتجاع و دیکتاتوری، بر اثر حرمتی بود که مردم برای مبارزات دانشجویی و نهادهای دانشگاه در سالهای سیاه دیکتاتوری قایل بودند. مردم با تبدیل دانشگاه تهران به سنگر اصلی مبارزه برپیشانی دانشگاهیان و بویژه دانشجویان در مبارزه ضد دیکتاتوری تاکید کردند. دانشگاه تهران در

طول حیات پربار خود، به راستی هیچگاه تا به این اندازه حرمت ندیده بود و هیچگاه تا به این اندازه به مرکز برای آموزشهای انسانی ر پلایش فکر و اندیشه انسان تبدیل نشده بود. به دنبال سقوط رژیم دیکتاتوری و استقرار گروه حاکمه جدید و بروز تضاد های این گروه با خواستهای کارگران و زحمتکشان، دانشجویان با توجه به خاستگاه طبقاتی و وابستگی هایشان به این یا آن طبقه، و برخورداری از ایدئولوژی های مختلف، به گروههای تقسیم شدند، هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، گروه دانشجویان پیشگام را تشکیل دادند، طرفداران سازمان مجاهدین خلق، دانشجویان مسلمان و طرفداران حزب توده دانشجویان دموکرات و وابستگان به جناح معروف به «خط سوم» گروه دانشجویان مبارز را بوجود آوردند. در کنار این گروهها، یک گروه دانشجویی دیگر بوسیله برخی از جناحهای رهبری تشکیل شد که به طور آشکار با آزادهای دموکراتیک که حداقل حاصل انقلاب می توانست باشد، به مقابله برخاستند. این گروه در زیر لوای اسلام از حد آزادی های خود پا فراتر نهاد و به تجاوز آشکار به حریم آزادی گروههای دیگر پرداخت. این گروه در بی فعالیت های ضد دموکراتیکی که انجام داده، بعدها به گروه دانشجویان «فلاان» معروف گردید.

سازمانها و گروههای دانشجویی اکنون با انتشار جزوه، نشریه و کتابهای مورد نظر خویش به تبلیغ مثنی و اعتقادات خود می پردازند، کنفرانسهای مختلف، جلسات بحث و گفتگو و میتینگ و تظاهرات تشکیل میدهند، اکنون دانشگاهها به محیط زندهای بدل شده است که یک لفظه از حرکت بازمی ایستد و آرام نمیکرد. دانشجویان به دلیل آسایه های اجتماعی و شناخت عمیقی که به ماهیت طبقات و دولت های وابسته به آنها دارند، اکنون نیز بی تردید بزرگترین نیروی جلوگیری کننده هجوم مجدد ارتجاع و دیکتاتوری انحصارطلب به ایران ستم کشیده هستند. مبارزات دانشجویی امروز هم گسترش یافته است و هم جدی تر شده است. اختلافات و تضادهای گروههای دانشجویی که نتیجه تکامل حرکت های مبارزاتی است آشکارتر شده است. بی تردید حاصل مبارزات دانشجویی که اکنون با مبارزات گروههای گوناگون مردم و بویژه کارگران و زحمتکشان بیش از پیش پیوند خورده است، هر روز ارزشمندتر و غنی تر خواهد بود و در آینده ایران تأثیر بسزایی خواهد داشت.

پایان

اسلام راستین و اسلام ارتجاعی

نامه را خواندیم و دیدیم درد دل خیلی از مسلمانان معتقد این دیار است. درد دل ما هم هست و درد دل بسیاری که این روزها از جریانات کلی مملکت در عذابند. تصور می‌کنیم این درد دل میهن‌پرستان است. به همین خاطر چاپ می‌کنیم.

جوانی به نام مسعود مدرس به دفتر مجله آمد و گفت: این نامه را برای آقای بازرگان، نخست‌وزیر نوشتم و بردم که به دفتر نخست‌وزیری بدهم. دیدم خیلی شلوغ است. فکر کردم، اگر نامه را بدهم، ممکن است هرگز خوانده نشود. ندادم. واز ما خواست که چاپش کنیم.

زنان ورزشکار الزاماً درسی زن باید داشته باشند و ماسکشان دور از چشم نادرجم برگزار شود. حتی اگر قسرن بیستم باشد. نتیجه افکاری از این دست مرتجعانه این شده که به عنوان مثال اگر در زمان طاغوت عرب‌های سینما برو به دیدن صحنه‌های خیلی بی‌پرده اعمال جنسی بر روی پرده سینما صوت بلبل‌شان بیوا می‌رفت حال با دیدن يك بوسه زن و شوهری چنین می‌کنند. در حال حاضر بسیاری از نشانه‌های ارتجاع‌رخی می‌نمایانند در حالیکه دولت شما يك دولت با افکار ارتجاعی نیست. اگر واقعاً قدرت در دست شما و کابینه‌تان بود هرگز چنین نشانه‌هایی بروز نمی‌کردند و يك جمهوری اصیل اسلامی می‌داشتیم ولی چیزی که الآن مشاهده می‌شود آمیزمای از اسلام واقعی و اسلام ارتجاعی است. وای بوقتی که رئیس جمهور آینده مرتبط با اسلام نوع اخیر باشد. آقای بازرگان بیائید برادریو تلویزیون نظری بیافکنیم. آقای طومارزاده (بیخشد قطب‌زاده) و دوستانشان يك نوع افکار اسلامی خاص خود را دارند که آنرا می‌توانیم «اسلام بروایت قطب‌زاده» و فقط «نامید». حقایق مملکت را می‌گویند که نمی‌گویند. اجازه بحث آزاد می‌دهند که نمی‌دهند. برنامه تفریحی دارند که ندارند. موسیقی با استانداردهای غیر ارتجاعی پخش می‌کنند که نمی‌کنند واز همه مهمتر در کارفرمان‌رایی خود تخصص یا پیش لازم را ندارند که ندارند. حتی هر آدم بی‌تخصص می‌تواند نظر بدهد که در فاصله اخبار یکساعت که شصت در صد آن زائد است و جایش در برنامه‌های

و عید نوروز را اربع‌عی می‌داند. در صورتیکه يك مسلمان واقعی ایرانی می‌داند که اول ایرانی است و بعد مسلمان. نه بالعکس بهمین جهت نام هر چه شاه در تاریخ مملکتش بود را لک‌دار نمی‌کنند کورش کبیر واقعاً کبیر بوده. هم اوست که خدا در تورات بسیار از او یاد می‌کند از جمله «او (کورش) شیان من است و هر کجا که رود همراهش هستم» اگر نظر آنانرا که معتقدند کسانیکه نامشان به نیکی در کتب آسمانی برده شده است در زهره صدویست و چهار هزار پیامبر قبل از محمد هستند قبول کنیم، کورش پیامبر محبوب می‌شود. کورش تنها ایرانی است که يك نویسنده آمریکایی در کتاب خود موسوم به «شعله‌های نوغ» از او نام برده و شرح حالش را به عنوان یکی از حدود ۱۵ تابعه عالم بشریت به تفصیل نوشته‌است - باین حساب دیواری از دیوار کورش کوتاه‌تر پیدا نشد که خیابانش را به شریعتی تغییر نام دادید. به طور کلی همین ملی‌گرایان است که سبب می‌شود علاوه بر جریانهای مذهبی و کمونیستی شق سومي وجود آید و نضج بگیرد ملی‌گرا بهترین صفتی است که می‌تواند در مقابل صفات «مذهبی» و «کدونیست» یا «چپ‌گرا» به آزاد مردانی چون مصدق امثالهم نشت داد.

ع - در يك جمهوری ارتجاعی ترانه با صدای زیر از رادیو یا تلویزیون پخش نمی‌شود. گوینده زن در تلویزیون باید یا ملبس به مقنعه باشد و یا تا زیر گردن پوشیده باشد. چه با اگر يك سائتی هنر پیدا شد در حکم محاربه با خداست. در با ترانه - مردانه می‌شود.

واژه‌ها و جملات کمتر فرمانروایی بررادیو و تلویزیون. آقای بازرگان در ایران مانند بسیاری نقاط دیگر جهان شمار زیادی از مردم قشاورستان در مورد دولت را محدود به مطبوعات و رادیو تلویزیون می‌کنند. همین‌ها و چند فاکتور دیگر سبب شده که به تدریج تعداد ناراضیان کشور بخصوص از طبقه متوسط شهرتین افزوده گردد.

این ناراضیان مذکور خواهان بازگشت به زمان شاه نیستند ولی این اوضاع را هم نمی‌پسندند. متأسفانه باید اذعان داشت که آیت‌الله خمینی که سازش ناپذیری و خصوصیات برجسته اخلاقی‌شان سبب پیروزی این نهضت اسلامی شده در يك مورد بزرگ دچار اشتباه شده‌اند و آن اینکه دیگر برخلاف گذشته میان روحانیون مرفقی و مبارز و روحانیون ارتجاعی فرقی نمی‌گذرانند. همین باعث شده مرتجعان نیز همگی انقلابی و سیاستمدار دوآتشه شوند. بدبختانه تعدادی از همین‌ها اطراف آقا را نیز احاطه کرده‌اند. این دو اشکال وارد یکی اینکه افکار ارتجاعی و موسیایی شده خود را مرتب به گوش آقا می‌رسانند. دیگر آنکه مانع از رسیدن آن اخبار واقعی مملکت که به صلاحشان نیست به آقا می‌شوند. بعنوان مثال گمان نمی‌برم آقا از کم و کیف تظاهرات شجاعانه زنان و کثانی آنچنان که شایسته و ایستاست نشان نداده و نبوده‌اند. روش زیاد از اندازه محافظه‌کارانه شما سبب شده که مرتجعین روز بروز قدرت بیشتری بیابند از آن جمله است محله نه کتابفروشی‌ها تظاهرات علیه ممدود روزنامه‌های شما. که در این برهه از زمان چشم امید روشنفکران و مردم غیر متعصب هستند

جناب آقای بازرگان اینجاسته مسلمانانی شیعیه هستم که فرایض فینی خود را انجام داده و می‌دهم. در تظاهرات ضد رژیم شاه نیز شرکت داشتم. باین وجود در فرزندم به جمهوری اسلامی رای منفی دادم چراکه دورنمایی از ارتجاع تازه به قدرت رسیده می‌دیدم و غرض از نوشتن این نامه به شما صرفاً از آنجست است که منم مثل خود شما دلم می‌سوزد انقلاب با این عظمت به بیراهه کشانده شود. به نظر من بهترین نوع حکومت برای این‌مرز و بوم «دمکراتیک اسلامی» است که به خاطر دمکراتیک بودن با مميزات امروزی جهانی مطابقت نماید و به خاطر اسلامی بودن بافت های اجتماعی جامعه‌مان را در برگیرد حال که دمکراتیک بودن «اخ» شده و جمهوری فقط اسلامی در آنهان تسوده مردم مشاور گشته غول بی‌شاخ و دمی بنام ارتجاع قد علم کرده و سوی يك جمهوری ارتجاعی اسلامی تکرانی‌هایی یافته‌است. اگر من مطمئن بودم که يك جمهوری اصیل اسلامی خواهیم داشت از جواب مثبت در رفتارم دادن دیگر چه باك. اشکال قضیه اینجاست که شما، آیت‌الله طالقانی و دیگر روشنفکران مذهبی در مقابل اقدامات مرتجعین مذهبی و کثانی آنچنان که شایسته و ایستاست نشان نداده و نبوده‌اند. روش زیاد از اندازه محافظه‌کارانه شما سبب شده که مرتجعین روز بروز قدرت بیشتری بیابند از آن جمله است محله نه کتابفروشی‌ها تظاهرات علیه ممدود روزنامه‌های شما. که در این برهه از زمان چشم امید روشنفکران و مردم غیر متعصب هستند

ویژه دیگری است، و در پی نطق یکساعتی شما حداقل باید یک آهنگ یا ترانه جهت رفع خستگی بینندگان پخش کنند. پس چرا ایشان هنوز مصدر کارند و با وجود آنچه افشاگری هنوز در افشانی می کنند در کار وزارت خارجه دخالت می کنند (یا می کردند) خود را کاندیدای ریاست جمهوری نمی کنند. به یک روزنامه آمریکایی «هرالد تریبون» می گویند مهندس بازرگان پیر و خسته است و خودشان مالامال از انرژی. جواب آشکار است چون یک جریان ارتجاعی شدید از ایشان حمایت می کند و جناب و جمهوری ارتجاعی اسلامی خاطر نشان می کنم:

۱- در اسلام واقعی بحث و گفتگو (و نه مجادله لفظی) در صورت لزوم بر سر «ایم»هایی از قبیل کمونیسم است در اسلام ارتجاعی «ایست»ها مخصوص کمونیستها را به خشونت از مهر که بیرون می برند. نگارنده این ستور خود نیز معتقد به وجود مثلث شیطانسی «کمونیسم - امپریالیسم - صهیونیسم» می باشد ولی این اعتقاد که شاید درست هم نباشد دال بر آن نیست که واژه انسانیت را از کمونیستها بگیریم. بسیاری از کمونیستها زیر شکنجه ساواک شهید شدند انهم در زمانیکه مدعیان کنونی - متخصصان مبارزه با رژیم - معلوم نیست چه می کردند. بسیاری از کمونیستها و به طور کلی چه گرایان بخاطر عشق و علاقه ای که به مردم دارند کم همت به خدمت ملت هستند. یعنی عملاً مسلمان محسوب می شوند که «عبادت به جز خدمت خلق نیست». فقط نیستی

فکریشان جور دیگری است. اگر این مسئله شما را خیلی ناراحت می کند در یک رادیو تلویزیون مردمی و نه رادیو تلویزیون قطب زاده توسط روشنفکران مذهبی با آنها بحث کنید، مجاب شوید یا عجب کنید چه بسا که تعدادی از آنها از نظر فکری هم مسلمان شوند استدلالات قوی پیش رو دارید از قبیل اینکه بنا به عقیده مارکس «دین، افیون جامعه است» و برای هر حرکت اجتماعی باید دین را از بین برد. حال آنکه انقلاب ایران خط بطلانی بر این تئوری کشید. اگر چنین نمی کنید لاقول مانع از تعرض در ترجمین به چینی ها و افراد ملی گرا که این روزها به آنها همچنانکه در رژیم پهلوی - انگ کدو نیستی زده شده است، بشوید. مگر نه «سکوت هر مسلمان خیانت است به قرآن» قرآنی که «لا اکره فی الدین» می گوید. اگر از نفوذ کمونیسم نگرانید اطمینان کامل داشته باشید اینطور که اوضاع پیش می رود کمونیستها دحروتر خواهند شد. چرا که توده مردم از ارتجاع بیزارند و به آنان به چشم دشمنان انقلاب و خودشان می نگرند. همان ارتجاعی که چهارده قرن به جای پرداختن به مسائل اساسی اسلام به جزئیات پرداخت هم از دنیای تمدن ب عقب ماند و هم دین و ایمان بسیاری را گرفت. ارتجاعی که باعث شد به قول زنده یان دکتر شریعتی «مسیحی و کلیسای یکی شوند و مسلمانان صدتا» ضمناً کمونیستها نیز دشمن مترجمین ستند و به فرودده حضرت علی «دشمن دشمن من، دوست من» تو خود حدیث همین بخوان از این مجله.

یادمان زود همانطور که مذهبی های تقلبی داریم چینی های تقلبی نیز داریم زیاد هم داریم.

۲- در اسلام راستین باید تمامی گرفتارها مطابق با اصول اخلاقی باشد. فردای روز چهارده اسفند که در سراسر کشور با شرکت گروهها حتی حزب توده خائن به مصدق مراسم به مناسبت تجلیل از دکتر مصدق برپا بود حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی در نطقی که در قبه ایراد کرد در ذکر نهضت های ملی تاریخ ایران اصلاً نامی از مصدق نیاورد و از اینکه در بزرگداشت ملی شدن نفت (که همیشه مترادف با نام مصدق بوده و هست) اسمی از آیت الله کاشانی مبارز بزرگ آن سالها «!» به میان نیامده بود اظهار تأسف کرد (در حالیکه همگان می دانند کاشانی در آن سالها با دربار ساخت و به مصدق پشت کرد!) آیا این بی انصافی «طبق با موازین انسانی یا اسلامی است؟ همین شخصی در مجلس ترجمین آیت الله مطهری علناً و بدون اینکه مدرکی ارائه دهد با لحنی بسیار زنده مارکسیست را متهم به قتل او کرد. آیا چنین تهمت زدن های بیجایی با اصول انسانی یا اسلامی سازگار است؟

۳- در اسلام ارتجاعی، ملیت و فرهنگ بومی بی ارزش است یک مترجم بسرای اینکه رد گمس کند طومارزاده (ببخشید قطب زاده) در حقیقت آگاهانه یا ناآگاهانه در خدمت جریان مذکور می باشد. همانهایی که برایشان طومار جمع کرده اند و یا محرک این کار بوده اند. همانهایی که کار این دولت ملی نیز هستند و با اجازه تان

قدرتشان را بهیچ عنوان نمی توان دست کم گرفت.

آقای بازرگان باور کنید ضد انقلابیون واقعی همین مترجمین هستند چون در لباس اسلام و به اسم آیت الله فدینتی چه می کنند. در تظاهرات برحق زنان علیه حجاب ظاهری اجباری همینها بودند که متعرض آنان شدند و اهانتها روا داشتند ماهیت همانهاییکه اینجانب با چشمان خود، آنها و اعدایشان را در خیابانهای تهران دیدم از طسریق صدا و سیماهای ایران و نیز توسط قشری ناآگاه از مذهبیون «ساواکسی سابق» اعلام شد. زهی خیال باطل! ناگفته نماند اینجانب به دولت حق می دهم بر رادیو تلویزیون که بودجه اش از دولت است و بود ارتباطی آن از کران تا کران گسترده است کنترل داشته باشد - منتها چیزی در حد کشورهای پیشرفته جهان یا بقول آن شخص مانور رفیق - نه آنچه که الان هست. بیادتان می آورم که تلویزیون قطب زاده حتی نطق شما را در ورزشگاه تبریز که به قول رادیو بسی بسی می شدید اللحن ترین سخنرانی تان علیه مترجمین مذهبی بود اصلاً پخش نکرد. در اینجاست که باید گفت «فاعتبروا یا اولی الابصار».

امید آن دارم که به خاطر حفظ آبروی این انقلاب و بخاطر به پایان رساندن آن دست مترجمین را از وصل یا فصل کردن اهور کشور به کلی کوتاه کنید. چرا که در غیر این صورت هم آبروی انقلاب می رود و هم اعتبار اسلام در جهان مترقی امروز از بین خواهد رفت.

کیهان غلامی - دانش آموز

بنام مقدمه می‌گویم عجب این که شماره ۱۰ مجله تاحدی با منطق سروکار داشت، ولی با این حال روال همینگی خود را از یاد نبرد. یکی اینکه در «کلام نخست» اظهار کرده‌اید تهران مسور و ابستگی به هیچ دسته و گروهی ندارد. این قبول، ولی خوب بود همانجا مرقوم می‌فرمودید از طرفدازان سرسخت کلاسیک بدستها و نیز از انگولکچیان سرسخت‌تر یزدی و قطب‌زاده هستید. حالا با آمریکائی یا اروپایی بودن یا نبودن آقای یزدی و قطب‌زاده کاری نداریم، اما شما با حروف درشت بنویسید: مردم ضرورت سقوط این دولت را درک خواهند کرد و با حروف ریز مشخص کنید از قول بابک زهرایی و سرس قطب‌زاده بگذارید تا او هم گیرانزین و بهترین گوینده را بیاورد تا بگوید تهران مسور و فلان محله و فلان دگر، فلا، دگر، فلا!

ثابت سروستانی

مجله تهران مسور دارد از راهی که انتخاب کرده بود منصرف می‌شود و شده لانه دشمنان ملت ایران. در یکی از شماره‌ها از قاضی محمد که کردستان را تجزیه کرده بود تجلیل کردند. در شماره دیگر از صفر قهرمانی رفیق پیشه‌وری و غلام‌بچی که یکسال آذربایجان را تجزیه کردند تجلیل کردید. معنی این‌ها این است که ای مردم بروید دنبال تجزیه طلبی که قهرمان می‌شوید. راستی اگر کار این دونفر مقدس بوده که قهرمان شده‌اند پس چرا از پیشه‌وری و غلام‌بچی و ژنرال کبیری تقدیر نمی‌کنید؟ چرا استالین را که ارباب همه آنان بوده مدح نمی‌کنید؟

تهران مسور - لغات و باخوانندگان است، اما به عقیده ما قاضی محمد و صفرخان قهرمانی هر دو قهرمان و ستودنی‌اند و تازمانی که خلاف آن برای ما ثابت نشده از ستایش آنها پرهیز نخواهیم کرد.

فریده - ر - اهواز

از شما خواهش می‌کنم درباره زندگی و مبارزات آقایان قطب‌زاده و یزدی مطالبی بنویسید که ما هم درباره آنها اطلاع کافی بدست آوریم. بعضی عقیده دارند که مجله شما واقعیات را نمی‌نویسد و می‌گویند از کجا معلوم چیزهایی که می‌نویسید درست باشد. من آرزو می‌کنم مجله شما این چنین نباشد و اگر واقعا نیست خودتان تاکید کنید که بدانیم.

تهران تصور - ما سعی می‌کنیم حقایق را بنویسیم و سعی داریم تا موضوعی کاهلا بر ما روشن نشده نوشته نشود. در صورتی که لغزشی در کار بود از خوانندگان توقع داریم به ما تذکر دهند.

فریبرز رزائی

راستی شاه خود را روشنفکر اصلاح‌طلب و اصولا نویسنده تصور می‌فرمایید؟

خیال می‌کنید اگر به مسائل کشوری بنزاید و همه اقدامات دولت انقلابی را به یاد حمله بگیرید مقام و رتبت شما بالا می‌رود؟ و یا اینکه به احتمال زیاد - دستور دارید که اینگونه و به روش یوسیده رژیم سابق حقایق را واژگون جلوه دهید و رضایت اربابان را فراهم سازید؟

شما از آزادی چه تصور و چه برداشتی دارید؟ مجله شما در راهی صدمه‌دهی پیش می‌رود و اگر چنین تصور می‌کنید که با این گونه مطالب و ارجحی می‌توانید خللی در مسیر انقلاب - که هنوز بدان معتقد نیستید و بدین ترتیب ارزش فکری خود را تا پایین‌ترین حد سقوط می‌دهید و ارددسازید و یا در صفوف فشرده و متحد خلق که در راه نابودی منافع اربابان شما قدم برمی‌دارند شکاف اندازید، زهی خیال باطل.

تهران مسور - والله ما چنین خیالی نداریم!

کامل سلطان آبادی - آبادان

روی سخن با آقای مه‌ری است و در جواب بعضی از مطالب ایشان از جمله در شماره ۳ که ناشی از ظاهر بی‌نیسی ایشان روی بعضی مسائل است. هیچکس حزب توده را نمی‌خواهد، چون ماهیت این حزب و وابستگی‌اش بر همه روشن است و علت برانگیخته شدن نظرهای مخالف مردم با چریک‌های به «اصطلاح» فدائی خلق ماهیتی است که روز به روز روشن‌تر می‌شود. چون عین همان اعمالی را که حزب منحنط توده در زمان مرحوم دکتر مصدق کرد و کشور را به ورطه ۲۵ سال اختناق و استبداد و بردگی و ظلم کشاند، این جماعت فدائی سعی در برپوش دارند. نمونه و سند مهم عینی من و اکثریت جوانان آبادان ستاد تخلیه شده این جماعت که در خانه فرهنگ آبادان بود می‌باشد. پس از بررسی می‌دانید از درون این ستاد چه بدست آمد؟ مطمئن هستم اطلاع ندارید و از من نیز بساور نخواهید کرد، ولی قدم‌رنجه فرمائید و از نزدیک مشاهده کنید این وسایل را:

- ۱ - اعلامیه‌های چاپ شده «تحریک آمیز» به زبان‌های عربی و فارسی آماده بخش.
- ۲ - چهار عدد تفنگ ژ - ۳ با شماره‌های و سائل نظامی ۳ - یک مسلسل تیربار.
- ۴ - یک عدد کلت نارنجک انداز.
- ۵ - سه عدد کلت ارتشی و فشنگ.
- ۶ - بیش از ۲۰۰ عدد نارنجک با شماره‌های نظامی و تعدادی دست‌ساز.
- ۷ - وسائل جعل اسناد دولتی از قبیل گواهی‌نامه - کارت ماشین - پلاک موتور و ماشین - پاسپورت.
- ۸ - در حدود ۱۱۱ نوع داروهای مختلف و از هر کدام صدها عدد (پسته یا شیشه).
- ۹ - تعداد زیادی وسائل جراحی - ظروف اطاق عمل - وسائل بی‌هوشی - دو نوع - خطرناک و مقدار زیادی باند و سرم.

تهران - صور - خواننده عزیز .
 علامهها از نظر شما تحریک آمیز بوده
 ست و در مورد بقیه وسائل اگر اینها در
 يك ستاد چریکی نباشد ، دیگر ستاد
 چریک نیست . مهم این است که ببینید از
 این وسائل علیه خلق استفاده شده یا علیه
 دشمنان خلق .

احمد بیضائی - سرهنگ بازنشسته

جناب آقای بهنود سردبیر محترم مجله
 تهران مصور .

عطف مصاحبه آقای خسرو قفقائی تحت
 عنوان بهمین قفقائی چگونه نهیدند ، مندرج در
 صفحات ۲۳ و ۲۴ شماره ۱۳ مورخه ۳۱ فروردین ۵۸
 آن مجله محترم لازم است توضیح زیر را به
 استحضارتان برسانم :

- ۱ - اینجانب شخصا در عزم حتی يك بار
 مرحوم بهمین قفقائی را ندیده ام .
- ۲ - در مورد پرونده اتهامی ایشان هیچگونه
 سنی اعم از بازپرسی - دادیار و غیره نداشته ام .
 (به مواز مدارك موجود در پرونده ایشان که
 دسترس آن به هولو امکان پذیر است) .
- ۳ - عین مراتب بالا را بهمین نحو به عرض
 جناب آقای خسرو قفقائی رسانیده ام ، مستدعی
 است مقرر فرمائید مراتب را به نحو مقتضی و برابر
 قانون مطبوعات در آن مجله محترم امر به درج
 فرمائید .

باتقدیم احترام سرهنگ بازنشسته احمد بیضائی
 اعضاء محفوظ - ایلام

بارها اعلام می شود که مردم به آزادی
 رسیده اند . کدام آزادی ؟ آزادی که شمار نیست .
 آزادی هوایی است که تنفس می شود . مردم
 عملا می بینند که آزادیهای که در اولین روزهای
 انقلاب حاصل شده بود ، روز به روز از مردم گرفته
 می شود . خفقان شدیدی حکم فرما شده است که

اگر بهمین سان پیش برود ، از خفقان دوران
 آریامهری بیشتر خواهد بود . افراد دستهای از
 نام اسلام سوء استفاده می کنند و از آن وسیله سرکوب
 مردم را ساخته اند و از احساسات مردم سوء استفاده
 می کنند . و قدرت های قانونی حاکم بر شهر در مقابل
 آنها سکوت می کنند .

اصل جریان : از طرف گروهی از دانشجویان
 دانشکده دامپروری ایلام نمایشگاهی از اوضاع
 فرهنگی و مبارزاتی مردم مناطق کرد نشین در
 تاریخ ۲۷ و ۲۸ اردیبهشت تشکیل شد .

با وجود اینکه تبلیغات منفی از طرف گروهی
 بر ضد نمایشگاه انجام شده بود ، نمایشگاه افتتاح
 شد و من جزء اولین کسانی بودم که وارد نمایشگاه
 شدم . کار در کمال صداقت و با ارزش انجام شده
 بود . در نمایشگاهی که به بود از ایدئولوژی مشخصی
 دفاع نشود و هیچ گونه جنبه تحریکی در نمایشگاه
 وجود نداشت . مردم زیادی به دیدن نمایشگاه آمده
 بودند . در این موقع چند نفر با حرکات غیر طبیعی
 وارد نمایشگاه شده و غیرمقدمی را که به آنها دادند
 پاره کردند و شروع کردند به تحریک مردم و
 اتهام های ناروا به رهبران شهید شده قوم کرد
 وارد ساختند . این عده چندان از عکسها را پاره
 کردند . و پشت سرم به مردم تنه می زدند و به مراقبین
 توهین می کردند . پشت سرم به صورت گسروسی
 صلوات می دادند (در آن شرایط لزومی نداشت .
 سوء استفاده از اسلام) . بالاخره بر اثر اعتراض مردم
 موقتا ساکت شدند ، وقتی که من نمایشگاه را ترک
 کردم نمایشگاه وضع تقریبا عادی داشت . روز بعد
 متوجه شدم که نمایشگاه تعطیل شده است .

بعدا معلوم شد که یکی از تماشاچیان را که
 به آن گروه اعتراض کرده بود که چرا عکسها را
 پاره می کنید ، مگر آزادی نیست اگر بدت می آید ،
 نمایشگاه را ترک کن ، کنگ زده اند ، و يك نفر
 دیگر را داخل دانشکده و يك نفر دیگر را در خارج
 از دانشکده به خاطر دفاع از نمایشگاه و هدف

مردمی آن کنگ کاری کرده و زخمی کرده اند . بالاخره
 بر اثر بوجود آوردن فضا ئی بحرانی ، مسئولین ،
 نمایشگاه را به خاطر جلوگیری از درگیری های
 بیشتر تعطیل کردند . در صورتیکه اگر آن عده که
 ظاهرا پشتشان از جانی گرم بوده دخالت نمی کردند ،
 نه درگیری پیش می آمد و نه نمایشگاه بسته می شد .
 مگر انقلاب نشده است ؟ مگر ادعا نمی شود که
 آزادی برای مردم فراهم شده است ؟ مردم در
 چنین مواقعی که از طرف عده ای اوباش مسود
 حمله قرار می گیرند به کجا دادخواهی بکنند ؟ به
 هر کجا که سر می زنند طرف آن اوباشان فرصت طلب را
 می گیرند . این است نتایج انقلابی که ۱۰۰ هزار
 کشته داده است ؟

- « صد میلیون عرب »
 اثری از کارشناس
- جهان عرب ، « تیری دژ اردن »
 ترجمه حسین مهری
- این کتاب ، زندگی نامه
 شوربخت ترین شوربختان جهان است :
 فلسطینیان
- این کتاب ، گزارش جنگ
 های يك ملت آواره شده با امپریالیسم
 و صهیونیسم است ...
- این کتاب ، شرح تولد دوباره
 ملت رزمندگی به نام فلسطینیان است ...
- نویسنده می گوید « صهیونیسم » خواب
 پریشان دیده است ... واسرا بیل ، دهل
 چرکینی است که باید آن را بر حمانه
 قطع کرد ... صهیونیسم ، استراتژی
 تحسب است ، پنجه خونین امپریالیسم
 در خاور میانه است ...
- با « صد میلیون عرب » ، شناخت
 ما از فلسطین و فلسطینیان کامل
 می شود ...

پاسخ دکتر یزدی به احمد شاملو

مدیر محترم مجله تهران مصور

در شماره مورخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۸م آن مجله و در شرح مصاحبه با آقای احمد شاملو مطالبی بی اساس درباره اینجانب نوشته شده بود که توضیحات زیر درباره آن لازم بود. خواهشمند است دستور فرمایند آنرا طبق موازین مطبوعاتی در همان صفحه چاپ کنند تا برای کسانی که طالب حقیقت هستند مورد استفاده قرار گیرد:

از طرف «کمیته مردم آمریکا برای ایران» از اینجانب دعوت شده بود که درباره «نقش علمای اسلام در انقلاب ایران» سخنرانی کنم. این سخنرانی در کلیسای شهر واشنگتن برگزار شد و اینجانب در حدود یک ساعت درباره نقش علمای اسلام در این انقلاب سخن گفتم. هم نوار این سخنرانی موجود است و هم متن نوشته شده آن در دسترس میباشد. شرکت کنندگان در این کنفرانس علاوه بر اینجانب عبارت بودند از آقای دکتر نوز استاد فیزیکدان دانشگاه استانفورد کالیفرنیا که بعنوان ناظر بین المللی در محاکمه ۱۱ نفر از عناصر ضد رژیم پهلوی ایران سرگرد بود و سخنانش در مجموع گزارش سفرش به ایران بوده آقای پروفسور فالک استادیار دانشگاه پرینستون و کسی که علیه دولت آمریکا

در جنگ ویتنام شهرت و سوابق فراوان دارد. آقای احمد شاملو هم فارسی سخنانی گفتند که توسط یکی از دوستان آقای شاملو که از اعضای ایرانی همین کمیته و وابسته به همان گروه از کنفدراسیون ایرانی بودند به انگلیسی ترجمه شد. دبیر روابط خارجی این کمیته که مسئول کنفرانس مزبور هم بود آقای پروفسور تام ریگس استاد تاریخ در دانشگاه جورج تاون میباشد. آقای پروفسور تام ریگس از شرکت کنندگان در برنامه کنفرانس دعوت کرد که برای صرف چای به منزل او بروند و آقای شاملو و خانم شان و همچنین آقای احمد کرمی و جمعی دیگر از دوستانش بسیار نزدیک آقای احمد شاملو نیز حضور داشتند. اینکه گروههای مختلفی از آمریکائیها علاقمند باشند (بهر دلیل) که از جنبش انقلابی ایران مطلع گردند و از علل ناراضی مردم ایران باخبر شوند امری بسیار طبیعی بوده است و میباشد و اینکه از ایرانیان فعال مقیم آمریکا برای ایراد سخنرانی و دادن توضیحاتی دعوت کنند آنهم بسیار عادی و معمول بوده است و آقای شاملو هم خود مدعی هستند که در زمینه افشاگری رژیم سابق در میان امریکائیها فعالیت داشته اند، پس اصل مسئله مورد بحث و اعتراض نیست، بلکه



این يك وظیفه بوده است. شاید آنچه که برای این آقایان غیر قابل تحمل بوده و موجب اعتراض است دعوت از يك مسلمان و آنهم دعوت برای معرفی نقش انقلابی علمای اسلام میباشد. در این جلسه که يك کنفرانس عمومی و علنی بود صد هفتاد نفر در آن شرکت داشتند و برادران و خواهران مسلمان مقیم واشنگتن هم در این کنفرانس حضور پیدا کردند و صد ها کتاب و نشریه بزبان انگلیسی نیز بین شرکت کنندگان توزیع گردید و همه ناظر بودند که چگونه سخنرانی اینجانب مورد استقبال قرار گرفت و به تصدیق عموم برای اولین بار اطلاعات دقیق و منطقی و متدل درباره نقش علمای اسلام در انقلاب ایران و علل و ویژگیهای انقلاب اسلامی داده شده است.

واضح است که نه اینجانب و نه هیچک از برادران و خواهران مسلمان ما عضو کمیته دعوت کننده نبوده اند و قبول دعوت توسط اینجانب برای ایراد سخنرانی نیز بهیچوجه به معنای قبول صلاحیت کمیته مزبور نبوده است.

اما چیزی که آقای شاملو با ظرافت شاعرانه خودشان از آن گذشته اند و شاید به همین دلیل هم آنرا فراموش کرده اند این است که اگر قبول دعوت يك گروه از مردم آمریکا در واشنگتن برای معرفی چهره های انقلاب ایران، به نظر ایشان جرم بسوده است پس چرا شرکت خودشان را جرم نمی دانند ؟ ایشان که تازه نفس از راه رسیده بودند و هنوز هم زبان انگلیسی را بلد نبودند پس به توصیه و معرفی چه کسانی برای ایشان برنامه ای گذاشته شده بود ؟ ... خیر، آقای شاملو اگر در آن کنفرانس به تصدیق چند صد نفر ایرانی شرکت کننده از اعضای انجمن های اسلامی دانشجویان و سازمانهای دانشجویان ایرانی در واشنگتن مطلبی و مسئله ای غیر عادی به چشم می خورد همانا شرکت خود ایشان و سخنرانی طولانی شان آنهم بزبان فارسی در يك کشور خارجی و برای يك عده آمریکائی بوده است !!! و اگر نه نوار سخنرانی اینجانب و همچنین متن نوشته آن در دسترس است و میتواند دسترس کسانی قرار گیرد که علاقمند به رسوا شدن جناس و سوسه کننده هستند.

دکتر ابراهیم یزدی
وزیر امور خارجه

تهران مصور

با چاپ این نامه در انتظار نوار سخنرانی های آقای احمد شاملو و دکتر یزدی، می مانیم. چرا که تنها چاپ آن سخنرانیها که پیش از انقلاب صورت گرفته و هیچ ملاحظه ای در آن زمان نداشت، وجود داشته باشد. می تواند به کشف واقعیتها کمک کند.

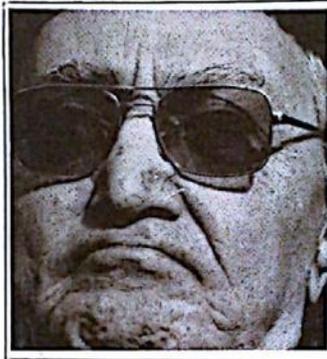
سنجایی: می ترسم به جای جمهوری، به دیکتاتوری برسیم

گفت و شنودی متفاوت و شیطنت‌آمیز بارهبر جبهه ملی

ایران يك نظام دموكراتيك به بار می‌آورد از او می‌پرسم:

بنظر شما آیا ما در ایران دموکراسی داریم؟
« به تاحدودی تنها عناصر انحصارطلب و آنتوگر نمی‌گذارند این دموکراسی مستقر شود. »
سی می‌کنم «عناصر انحصارطلب را توضیح دهد آشکارا از شکافتن‌ساله پرهیز دارد و سرانجام آنها را چنین‌تبریف میکند «عناصری که جز مسلک خود هیچ مسلکی را قبول ندارند، آنها که حتی عنوان ملی‌راهم قبول نمی‌کنند از کلمه دموکراتیک می‌ترسند، مبارزات ملی‌شدن نفت را تقبیح می‌کنند انحصارطلب‌اند» فکر می‌کنم، به‌بخش‌از سخنانی آیت‌الله خمینی در مورد نفت اشاره دارد و وقتی که فکرم را مطرح می‌کنم یسا تنها می‌افزاید « انحصارطلبی خیلی خطرناک است می‌ترسم به‌جای جمهوری به یک‌نوع دیکتاتوری برسیم » می‌گوید که با تشکیل و وجود شورای انقلاب مخالف است « در زمان پیروزی انقلاب این فکر با منم مطرح شد من با آن مخالفت کردم بنظر من درست این بود که از همان آغاز يك دولت انقلابی سرکار می‌آمد و برنامه‌های انقلابی را اجرا می‌کرد نه اینکه با تشکیل شورای انقلاب و کمیته‌ها دولت در حال تعارض و رقابت‌اند « تشکیل شورای انقلاب و وجود کمیته‌ها جز بی‌نظمی نیست و این به دیکتاتوری منجر خواهد شد و آنچه که علت استغای من از وزارت خارجه بود و نه دولت که بی‌دولتی بود من به بی‌دولتی اعتراض داشتم »
مصرانه می‌خواهم که در باره استغای خود بیشتر توضیح دهد اما فقط می‌گوید:

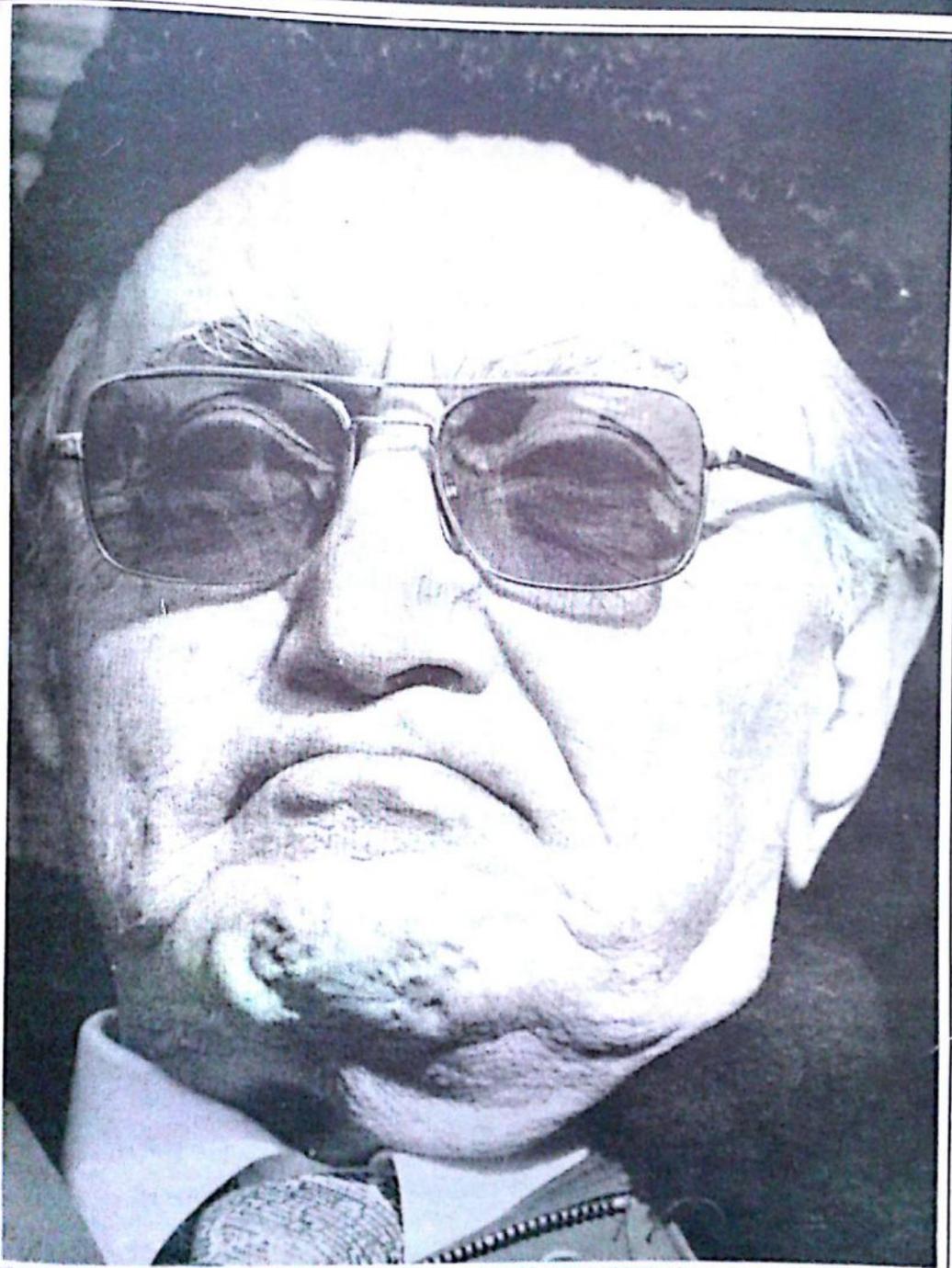
« نمی‌خواهم در این باره صحبت کنم »
از نگرانیهای خود می‌گوید از اینکه ملیت ایرانی در خطر است هویت ایرانی را یکی از مهمترین عامل بقا کشور می‌داند و می‌گوید « ایرانی بودن، هویت اصیل ما است هویت ایرانی ما کمتر از هزیت اسلامی ما نیست ملت ما قبل از اینکه مسلمان باشد ایرانی است، زبان فارسی آداب و سنن



مخفی‌را احساس می‌کردم. با از بین رفتن سازمانهای ملی و زیرزمینی شدن گروههای مبارز، روحانیت به حرکت درآمد آنها مساجد، یعنی تنها محل جمعی که برای مردم باقی مانده بود را در اختیار داشتند. مسجد محل تجمع و عبادت مردم بسود و روحانیت از آن استفاده کرد، البته نقش عظیم دکتر شریعتی را نباید نادیده گرفت، او بیان‌نویسی از اسلام ارائه کرد و تأثیر فوق‌العاده‌ی بر نسل جوان داشت باید به نقش دکتر شریعتی بیشتر توجه کرد تاریخ نشان خواهد داد که او در حد غزالی بوده و نقش او حتی بیشتر از سید جمال‌الدین آمدآبادی است و بهر حال با توجه به اوضاعی که گفتم روحانیت رهبری جنبش را درست گرفت. »
در مورد اینکه آیا جبهه ملی در سیاستهای خود به نوعی پذیرش انفعالی و دنباله‌روی از روحانیت و رهبری دچار شده است یا نه و اینکه چرا درقبال مسائل جاری موضع انتزاعی ندارد، سنجایی به برنامه سه‌ماهه‌ی که در پاریس بحضور آیت‌الله خمینی ارائه کرده است اشاره می‌کند و می‌گوید که این برنامه مبتنی بر ایجاد يك نظام حکومتی، بر طبق موازین اسلام و دموکراسی، استقلال ملی، متکی به آراء عمومی بود و اعتقاد دارد که اگر برنامه سه‌ماهه‌ی عمل می‌شد برای

با سنجایی به گفتگو می‌نشینیم به تصدیق آنکه حرفهای نگفته مطرح شود و نه تکرار کلیاتی که از صافی مصلحت‌اندیشی گذشته است چرا که سنجایی باید وارث مصدق باشد و رهرو راه او. و آدمی انتظار دارد که در کلام سنجایی اگر نه حضور شکوفان مصدق، حداقل سایه او را حس کند که برهنه و آشکار زبان تنها به حق می‌گرداند و قدم به حقیقت می‌زند و بی‌تردید با مردمی که تنها شیفتگان حقیقتند صریح و صادق سخن می‌گوید.
و در سنجایی آدمی مردی را می‌بیند که مدعی میراث مصدق است و آنگاه که شور گزین حقیقت صراحت و صداقت می‌خواهد و به جان خریدن خطر که نام و ننگ نشاند و مصلحت نپندیدند سنجایی شنبط را خاموش می‌کند تا کلام در حصار بماند که هراس فراگیر است و حضور قاطع استبداد همه‌جا محسوس. و مصاحبه دیگر انتقال‌دهنده حقیقت نیست و لاجرم پرشکر دیگر پرسنده نمی‌ماند، چالشگری است که باید به کاوش حقیقت بنشیند تا از ورای گفتگوی معمول و به مصلحتا شاید خواننده نسیم واقمیت را احساس کند و رگه‌هایی از آنچه باید گفته می‌شد را ببیند.
گفتگو را به پاریس می‌کشانم به این قصد که بدانیم چرا جبهه ملی نتوانست با ارائه يك برنامه ملی و دموکراتیک محوری برای تشکل مردم و ستگری در برابر انحصارطلبان می‌گوید:

« ما نتوانستیم این رسالت را انجام دهیم جبهه ملی در سالهای ۳۳-۳۴ فعالیت نسبتا خوبی داشت. اما وقتی که آمریکا تصمیم گرفت از دیکتاتوری شاه حمایت کند حکومت سیاست سرکوبی جنبش‌ها و گروههای مبارز را به شدیدترین وجه آغاز کرد و در نتیجه امکان هر نوع فعالیت علنی از بین رفت و فداکارترین و مبارزترین جوانان مملکت به مبارزات زیرزمینی و چریکی پرداختند و در این میان جبهه ملی به علت فشار دیکتاتوری از بین رفت. من در آن سالها به خارجه رفتم و چند سالی در آنجا ماندم اما سودای وطن مرا به ایران بازگردانید در این هر جا می‌رفتم سایه يك پلیس



1980-81

شاهانه و ... طاغوتی نیست میراث مشترک ملی ما است. و وقتی به او می‌گویم در زمان وزارت خود شما شاهانه و محبت تکامل را از کتابهای درسی حذف کرده‌اند آشفته می‌شود « کوچک شمردن شاهنامه » کوچک شمردن تاریخ باستانی کوچک شمردن ملت است رستم شاهنامه آرمان انسان میهن پرست و فداکاری است که در برابر هر نوع ظلم و ستم حتی ستم شاهانی از قبیل کیکاوس مبارزه میکند ما ملتی هستیم که قبل از اسلام ۱۵۰۰ سال تاریخ داشته‌ایم ما ایرانی هستیم و باید ایرانی بمانیم .»

اعتقاد دارد که روحانیت شیعه باید در موضع اعتقاد و ارشاد بماند روحانیت را دستگاه می‌داند که همیشه با مردم و در میان توده بوده است چرا که این مردمان که مساجد را می‌سازند ، محسارح روحانیت را می‌پردازند و روحانیت تنها وقتی قوی است که مردم باشد نه اداره کننده کشور و اگر روحانیت چنین نباشد نمی‌تواند رسالت خود را ایفاء کند و می‌افزاید « اما هنوز نباید زیاد نگران باشیم » می‌پرسم هم‌اکنون چه کسی مملکت را اداره میکند شورای انقلاب یا دولت ؟ و پاسخ دو پهلو است و بیشتر شبیه یک آرزو است « شورای انقلاب مولفی است باید مجلس مؤسسان تشکیل شود

و قانون اساسی تدوین گردد » در امر تدوین قانون اساسی شرکت دارد اینها می‌دانم می‌پرسم

کار تدوین قانون اساسی به کجا کشیده است ؟

می‌گوید « من در امر تدوین آن کمک نمیکنم چیزی که نوشته شده است کاملاً دموکراتیک است البته امر آنرا زیاد تغییر ندهند .»

چه کسی آنرا تغییر خواهد داد ؟

سکوت می‌کند و سرانجام می‌گوید « نمی‌دانم »

میدانم که میدانند ، همه میدانند اما نمی‌خواهند

بگویند مصلحت نیست و در برابر این پرسش که

« روحانیت یا شورای انقلاب در امر تدوین قانون اساسی نظارت دارد یا نه ؟ » و یا اینکه « تصمیم نهایی را چه کسی می‌گیرد » سنجایی چیزی نپدیداند

و یا اینکه نمی‌خواهند بگویند اعتقاد دارد که باید

مجلس مؤسسان و مردم تصمیم بگیرند ... حتی

نمی‌تواند بگوید که آیا در قانون اساسی جدید

امتیاز خاصی به روحانیت داده خواهد شد یا نه

می‌گوید « یک شورای نگهبان قانون اساسی خواهیم

داشت که احتمالاً از روحانیون و حقوقدانان

تشکیل می‌شود و سعی میکند آنرا با شورای قانون

اساسی فرانسه و یا دیوان عالی آمریکا مقایسه کند

راه خوبی برای توجیه نیست یادآور می‌شوم که

اعضای شورای نگهبان قانون اساسی فرانسه یا

دیوان عالی آمریکا فقط از نظر حقوقی اختیاراتی

دارند اکثر از طرف مردم انتخاب می‌شوند اما

شورای نگهبان قانون اساسی در ایران انتخابی

نخواهد بود و اختیارات آنها هم خیلی زیادتر است آیا این به معنای نفی حاکمیت ملی نیست ؟ امیدوار است که نباشد چرا که حتی نمی‌داند که اعضای شورا چگونه باید انتخاب و انتصاب شوند « از جزئیات بی‌خبرم » .

نمی‌توانم به این مساله فکر نکنم چه کسی و چگونه اعضای شورای نگهبان را انتخاب خواهد کرد ملت یا ... و اگر قرار است روحانیون در این شورا باشند از کدام جناح ؟ می‌پرسم « آقای سنجایی آیا در داخل روحانیت تضادهایی وجود ندارد و اشاره می‌کنم به مقاله آقای خلخالی و تظاهرات تبریز » می‌گوید :

* روحانیت ، باید نقش ناظر داشته باشد ، نه اداره کننده کشور .

* عناصر انحصار طلب نمی‌گذارند ، دموکراسی مستقر شود .

* من با وجود شورای انقلاب مخالفم .

* تشکیل شورای انقلاب و وجود کمیته‌ها

به دیکتاتوری و بی‌نظمی می‌گشند .

* ما پیش از آن که مسلمان باشیم ، ایرانی

هستیم .

« اگر چنین چیزی باشد از صلاحیت من

خارج است شما دارید شیفت می‌کنید !»

بحث را رها می‌کنم و نظر او را راجع به

جبهه دموکراتیک ملی می‌پرسم .

« دلم نمی‌خواهد راجع به این جبهه صحبت

کنم جبهه ملی و دموکراتیک انشعابی از جبهه

ملی نبود فردی که سابقاً کمابیش عضویتی در

جبهه ملی نسبتی با رهبر بزرگ ما داشت اینسرا

تشکیل داده است افراد و گروههایی که در این

جبهه هستند هنوز هویت سیاسی خود را نشان

نداده‌اند .»

و بلافاصله می‌افزاید « که جبهه ملی با

گروه‌های چپی صرفاً به دلیل مسلک آنها مخالفت

نمی‌کند بلکه با آن گروههایی مخالف است که عملاً

در روش یا مسلکشان پیرو بیگانه‌اند . امیدوارم

که جبهه دموکراتیک اینطور نباشد نمی‌خواهم

آنها را منتهم کنم (که به کنایه آنها را به چپی

بودن منتهم کرده است) اما آنها هنوز خود را نشان

نداده‌اند ایرادات آنها بیشتر جنبه شخصی‌داده .

و بعد صحبت را به جبهه ملی برمی‌گرداند

و اینکه شرط وحدت از نظر جبهه ملی اعتقاد به

دموکراسی حاکمیت ملی و استقلال است و

تشکیل صف واحد نیروهای ملی را ضرورت

اساسی جامعه ما میدانم و اعتقاد دارد آن بحث از روحانیت که مخالف اتحاد با چپی‌های ملی هستند اشتباه می‌کنند همانطور که شیوه‌هایی از قبیل « ارباب ، تهدید ، ترساندن ، ایجاد وحشت سلب امنیت ، حمله به تظاهرات ، تحریم مطبوعات و ... » را که از طرف برخی از آنان تحریک می‌شود مخالف دموکراسی و اسلام و یک رویه فاشیستی میدانم .

می‌پرسم آیا شرکت اعضای جبهه ملی در دولت به معنی تأیید دولت از طرف جبهه ملی نیست پاسخ مثبت است و در برابر این سؤال که شما چگونه روش دولت در برابر مطبوعات و رادیو تلویزیون را تأیید می‌کنید می‌گوید :

« اینها روش دولت نیست ما سیاست رادیو تلویزیون را تأیید نمی‌کنیم تحریم مطبوعات را هم تأیید نمی‌کنیم اینها روش دولت نیست ، روش گروههای خارج از دولت است مطبوعات باید حقایق را بنویسند .»

از بحث مطبوعات به رادیو تلویزیون می‌رسیم

و از آنجا به بحثی کلی‌تر می‌پرسم حرفهای

کسروی را به یاد می‌آورم و اینکه بعد از انقلاب

شرطه خوشه‌چینیان از راه رسیدند دیرآمدگانی

شناخته بودند که بیشترین بهره را می‌خواستند

کشانید و انحصارطلبی و انقلاب برایشان نردبانی

بود تا شهید پله‌یی باشد و صعود را به کرسی

قدرت تضمین کند . و حال نیز کسانی آمده‌اند

که با گذشته‌های مهم و ناشناخته و برنامه‌های

مشکوک و تردیدنا و باسیاستهایی که دولت نیز

با آن موافق نیست فکرم را مطرح می‌کنم و از

آنها نام می‌برم و نظر سنجایی را می‌پرسم می‌گوید :

« منتم مثل شما آنها را نمی‌شناسم باید

بگذارید زمان افراد را بشناسند بگذارید تاریخ

همه چیز را توضیح دهد .»

و من اصرار می‌کنم که قضاوت تاریخ هر

چند داوری نهایی است اما سیاست خارجی ایران

و اداراتی از قبیل رادیو تلویزیون هم اکنون

در حال اجرا است و حال است که سرنوشت ملت

ما را خواهد ساخت نه آینده حرفها باید در لحظه

سازندگی مطرح شود و چه بهتر که از زبان شما . مثلاً

شایعانی در مورد دکتر یزدی وجود دارد ؟

« من نمی‌خواهم در این باره صحبت کنم

سیاست خارجی ما باید ملی باشد .»

و سرانجام راجع به آیت‌الله کاشانی می‌پرسم

و میدانم که اینروزها از او به عنوان یک روحانی

مبارز یاد می‌شود می‌گوید :

« او در ایجاد اختلاف بین نیرو های ملی

و تضعیف روحیه مردم مخالفت با جنبش ملی

نقش فوق‌العاده و پرانگیزی داشت .»

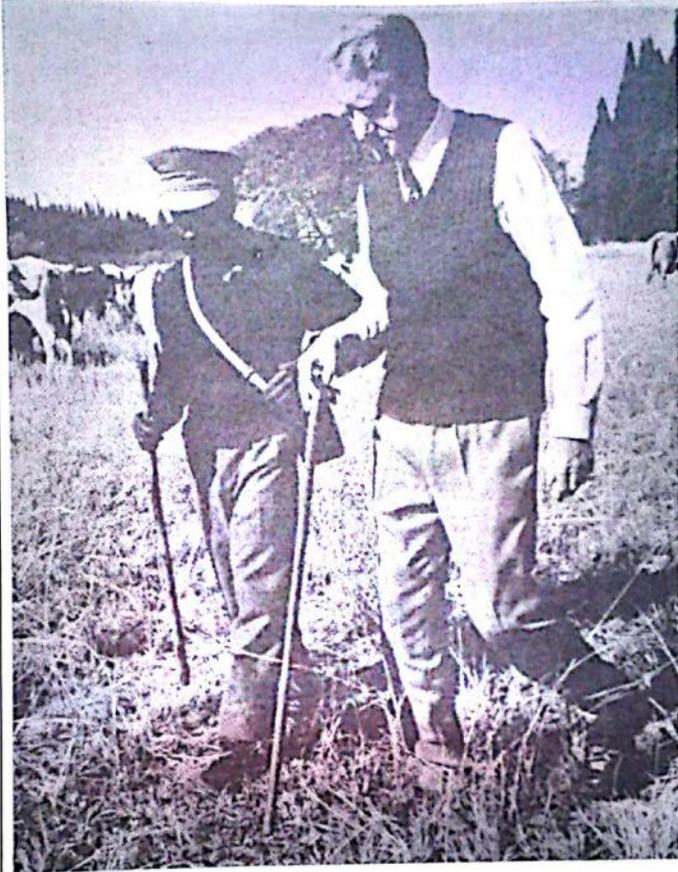
دوازده هزار و پانصد کشته : ۶ سال بحران رودزیا همانقدر کشته به جا گذاشته است که جنگی ۹ ساله الجزایر . نه انتخابات ماه آوریل و نه به قدرت رسیدن اکثریت سیاه پوست هیچکدام وقفه‌ای در این کشتارها به وجود نیاورده است. چریکهای جبهه میهن پرستان خلسه سلاح ندهاند . رودزیا تنها صد هزار سرباز را مأمور نظارت بر انتخابات کرده بودند . اما فشار چریکها همه آنها را مجبور ساخته بسود که اسلحه‌هایشان را زیر پرچمها مخفی کنند . در برابر چشم انداز یک راه حل سیاسی ، همه گروهها برای تغییر دادن مسیر به نفع خود ، باتمام قوا جنگ را برگزیده‌اند . و در پس پرده این جنگ خطر بین المللی شدن بحران است که هر لحظه شدیدتر میشود .

قدرتهای بزرگ جهانی ، این بار خطر را حس کرده و جنبه‌های انفجار آمیز ماجرا را مورد توجه قرار داده‌اند . دوشنبه هفته پیش ، کادیلاک سیاه‌حال سائروس ونس فرستاده ویژه جیمی کارتر در مقابل « وایت‌هال » ، محراب دیپلماسی انگلستان توقف کرد . سائروس ونس پنج ساعت تمام با لرد کارینگتون وزیر امور خارجه انگلستان گفتگو کرد . مسئله رودزیا سرآغاز بحثها بود ، و اینکه این مسئله میرم است و در حل آن تامل جایز نیست .

سائروس ونس سرحال نیست : واشینگتن در قضیه رودزیا هم بازی را به وزارت امور خارجه انگلستان باخته است . اما لاقبل باید ظاهر قضیه را حفظ کرد . دولت محافظه کار خانم تاچر از فردای پیروزی انتخاباتی‌اش در ۳ مه گذشته ، با خیال راحت در نقش قدرت قیم ساختن فرورفته است . نقشی که درسهای تاریک منوی کابینه کارگری کالاهان با جیره‌خواری از سیاست آمریکا از خاطرها برده بود .

ساخت و پاختهای لندن و واشینگتن در مورد قضیه رودزیا - که از سوی فرانسه ، آلمان فدرال و کانادا نیز کم و بیش تأیید می‌شد - هرگز به نتیجه‌ای جز طرح کاملاً تئوریک یک حل و فصل : مبتنی بر تشکیل کنفرانس غیرممکن با شرکت تمام جناحهای درگیر ، نرسید . حل و فصلی که ظاهراً فریبنده به نظر میرسد اما این بحیب را داشت که واقعتاًها را مورد توجه قرار نمیداد : اولین این واقعتاً قدرت فوق‌العاده یان اسمیت در حفظ موقعیت داخلی خود ، گسترده دامهای فراوان در سر راه همه و اجتناب از افتادن در هر دامی بود .

در سال ۱۹۷۶ یان اسمیت زیر فشار دوگانه آفریقای جنوبی و هنری کی سینجر وزیر امور خارجه وقت آمریکا با نهایت خضوع و خنوع



بحران رودزیا بین‌المللی می‌شود

رودزیا: جنگی آفریقائی

Rhodésie : guerre à l'africaine

● جنگی خونین و بی‌رحم میان جانشین یان اسمیت و رهبران میهن پرستان رودزیا در گرفته است . رهبران انگلیس و آمریکا چه نقشی در این میان ایفا خواهند کرد .

با به قدرت رسیدن اکثریت سیاهپوست در رودزیا موافقت کرد. روز ۳ مارس ۱۹۷۸ رهبر ناسیونالیست میانه‌روی سیاهپوست را وارد کابینه موقت کرد. روز ۱۳ آوریل گذشته دانی که بر سر راه غرب گذاشته شده بود آنها را گرفتار کرد: برخلاف انتظار همه و به رغم تهدید چریکها ۶۴ درصد رای‌دهندگان سیاهپوست نمایندگان خود را برگزیدند. کنار رفتن یان‌اسمیت دشمنان او را خلع سلاح کرد. بعد ماجرا روشن‌تر شد. روز هشتم ماه مه در پارلمان هنوز با رنگ و روی انگلیسی سالیسبوری ت مردی از میان دو ردیف حاجب کلاه‌گیس به سر عبور میکرد. این مرد یان‌اسمیت بود که برای ادای سوگند دولت تازه سیاهپوستی به پارلمان می‌آمد. یان‌اسمیت در برابر رئیس پارلمان، یک آفریقائی تروریست سابق تعلیم دیده در اردوگاه‌های روسی ادای احترام می‌کند... هرگز تا وقتی که عمر من باقی است، این کشور توسط سیاهان اداره نخواهد شد... این حرف‌ها هم از دهان همین یان‌اسمیت در سال ۱۹۷۶، خارج شده بود.

آخرین شاهکار او همه‌کردن رژیم مزیخ به تمام نشانه‌های اطمینان‌بخش قانونی، به کشور زیمبابوه - رودزیا بود: یک نخست‌وزیر آفریقائی منتخب، «اسقف کوچک» ابل‌موزوروا، شورش سابق که مرتب برای بزرگان دنیا نامه مینویسد و در نامه‌هایش تاکید میکند که خیلی سیاهپوست است و خیلی «رئیس».

مارگارت تاچر ت برای وفادار ماندن به وعده وعیدهای انتخاباتی‌اش، وزیر فشار جناح راست حزبی، آشکارا در راه سازش گام نهاده است. او با احتیاط پیش می‌رود؛ اما سریعتر از انتظار. لرد کارینگتون هنوز عرق پیروزی محافظه‌کاران را از پیشانی پاک نکرده اعلام میکند: «طرح انگلیس و آمریکا در حال حاضر معتبر به نظر نمی‌رسد». روز چهاردهم ماه مه «سر آنتونی داف» فرستاده ویژه وزارت امور خارجه انگلیس برای پنج روز مذاکره «مثبت» قدم به خاک سالیسبوری می‌نهد. روز ۱۸ مه، یان‌گیلمور معاون کارینگتون سیاست تازه وزارت خارجه را در پارلمان انگلیس مطرح می‌سازد: «باید تحولات عمیق (مقصود انتخابات است) در اوضاع رودزیا را مورد توجه قرار داد». البته بحث بر سر پایان دادن به تحریم‌های اقتصادی که گریبان مستعمره سابق انگلستان را می‌فتارد نیست. بحث بر سر شناسائی شتابزده رژیم جدید این کشور هم نیست. برای این کار باید از موانع بیشتری عبور کرد که دو مانع به نظر عبورناپذیرتر می‌رسد.

نمایندگان دائمی کشور های مشترک‌المنافع از خود سرسختی نشان میدهند. در راس مخالفان

جامعه سیاهپوستان آمریکا را از خود برنجانند و خود را از چشم کشورهای جهان سوم ببندازند. تحصیل کردن يك طرح غربی به مردم رودزیا، حتی اگر نتیجه به نفع شورشیان میهن‌پرست تمام شود، هنوز به نظر کارتر بهترین وسیله برای رویارویی با شوروی در جنوب آفریقا است.

بازگشت محافظه‌کاران به مستند قدرت لندن و فشارهای داخلی، بیشک کارتر را برآن خواهد داشت که در موضع خود تجدید نظر کند. روز ۱۵ ماه مه سنای آمریکا با اکثریت سه‌چهارم، سیاست رودزیائی کاخ سفید را مردود شمرد. سناتور های آمریکائی به رهبری جی‌هلنسز، سناتور جمهوریخواه کارولینای شمالی، به رئیس جمهوری تا ۱۵ ژوئن برای شناسائی دولت زیمبابوه مهلت دادند. خودداری کارتر از این شناسائی به معنای تایید «تروریستهای مورد حمایت مسکو و کوبا» تلقی خواهد شد.

صلیبی بردوش

جیمی کارتر هم قول داده است. او قول داده است که با دقت موضوع را مورد بررسی قرار دهد، اما به شرط یافتن دلایل قاطع و کافی و اطمینان‌بخش: اطمینان به اینکه ابل‌موزوروا مثل رهبری معتبر در نقش رئیس واقعی ظاهر شود. و اطمینان به اینکه وی با رهبران جبهه میهن‌پرستان به توافق برسد. در شرایط کنونی این اطمینان آخری دست نیافتنی به نظر میرسد. چرا که اسقف سیاهپوست رودزیا اکنون هدفی جز خرد کردن رقبا در برابر ندارد. شاید هم وی می‌خواهد بدینترتیب از انتقام آینده آنها در امان بماند.

جنگ از نوع «آفریقائی»، که از این‌س در رودزیا درگیر خواهد شد، مسلماً عاری از ملاحظاتی بشری است. این جنگ بی‌رحم و کینه‌آلود جلوه خواهد کرد و کم‌کم امکان هرگونه راه‌حل مبتنی بر مذاکره را از میان خواهد برد. رهبران گروه‌های چریکی که يك لحظه در برابر نتایج رای‌گیری لرزان شده بودند، دوباره جان گرفته‌اند.

نشانه‌های آشکار حکایت از آن دارد که حامیان سوسیالیست آنها خیال‌ها گردنشان را ندارند. ژنرال هاینس‌هوفمن، وزیر دفاع آلمان شرقی چند روز پیش وارد موزامبیک شده بود.

و میگهای ۲۱ تازه‌ای تحویل موزامبیک و سایر کشورهای خط مقدم جبهه شده است. امر از «اسقف کوچک» حمایت جدی و قاطع به عمل نیاید، بعید نیست که او بزودی صلیب خود را به دوش بگیرد.

گریستیان دهنیو - آکسپرس



هرگونه سازش با سالیسبوری باید حکومت‌مفرد نیجریه را مورد توجه قرار داد که تروتهای نفتی و موقعیت آن به عنوان شریک اقتصادی لندن، ویژه‌ای سنگین در تصمیم‌گیریهای آئی انگلستان به شمار می‌آید. کنفرانس‌کنورهای مشترک‌المنافع در ماه اوت آینده در زامبیا برگزار خواهد شد. تا قبل از این تاریخ هیچ اقدامی از سوی انگلستان جایز نخواهد بود.

دومین مانع بر سر راه خانم تاچر، موضع آمریکا در قبال رودزیاست. جیمی کارتر بسا هرگونه حل و فصل مسئله رودزیا که رهبران شورشیان مسلح را در حاشیه نگه‌دارد، مخالف است. و برای مخالفت خود دلایلی هم دارد.

جیمی کارتر از این بیم دارد که باشناسائی رژیم که حق‌ایتش برای او مورد تردید است،

داستان غم‌انگیز روزنامه کیهان

در کیهان اتفاق حیرت‌انگیزی افتاده است ارتجاعیان، «انقلابیون» را به نام «ضدانقلاب» بیرون کرده‌اند و در شیور دمیده‌اند که ضدانقلاب را بیرون کردیم. مردم که نمی‌دانند از نزدیک فضا و افراد را نمی‌شناسند گهگاه حمایت‌هایی از آدمگان و جبهه‌گیری‌هایی در برابر بیرون‌شدگان نشان داده‌اند. این ظلمی است که بر اعضای تحریریه کیهان رفته است. ظلمی که تا فرصت اثبات آن دروغاً بدست آید، طومار تحریریه کیهان را در نوردیده است.

باورکردنی نمی‌نماید اما قضیه به همین ساده‌گی است که گفته شد. آنها که آمده‌اند نه که انقلابی‌تر از ارجحان و اعتصابیون نیستند، سهل است، هزار مرتبه ضدانقلابی‌ترند.

اما چه کسی می‌تواند باور کند؟ چرا که گردانندگان کونی کیهان چندان ناجوانمردانه از حربه «امام» و «اسلام» استفاده کرده‌اند، که تا زمان درازی نگذرد، واقعیت ماجرا برای آنها که اهل مطبوعات نیستند و از نزدیک شاهد ماجرا نبوده‌اند باور کردن نخواهد بود. آنها فضائی بوجود آورده‌اند که فاش گفتن ماجرا، حتی هراس‌آور شده است و بی‌ترس‌فردا چماق تکفیر را بر سر این قلم‌هم بکوبند که: ای مردم بشنابید یک ضدانقلاب دیگر! اما حقایق ناچار باید گفته و نوشته شوند. به هر قیستی که باشد. شاید همه حقایق ارزش آن نداشته باشند که به هر قیستی گفته شوند. اما ماجرای کیهان از آن دست نیست، باید گفته شود. چون این ساله کیهان نیست ساله مطبوعات است.

دو سه روز پیش از آنکه ماجرای کیهان اتفاق افتد، حضور آن در فضای کیهان احساس شده بود. همه اعضای تحریریه منظر وقوع حادثه‌ای بودند. همه اهل مطبوعات از نزدیک در گفت‌وگو‌های چند نفری یا تماس‌های تلفنی

ماجرای دنیا می‌کردند و از هم می‌پرسیدند که کار به کجا رسیده است. درست مانند یک کودتای در شرف وقوع که همگان حمنسور آن را احساس کرده و در فکر چاره‌اندیشی باشند. اما چاره‌ای اندیشیده نشد. در واقع چاره‌ای نمی‌پذیرفت. کودتاجیان به هیچ صراطی مستقیم نبودند. ناگزیر اتفاق افتاد:

صبح روز بیست و هفتم اردیبهشت ۲۰ تن از اعضای کیهان را به تحریریه راه ندادند و نامه‌ای به دستشان دادند که «دیگر به وجود شما احتیاجی نیست، به کارگزینی مراجعه فرمائید.» زیر نامه یک امضای ناشناخته بود که هنوز هم معلوم نیست از آن چه کسی است. تنها عبارت «مدیریت» موسسه کیهان، خوانا بود که متأسفانه بر مجهولات این ماده می‌افزود. زیرا مدیریت کیهان هم، در حال حاضر، ناشناخته است. آقای مصباح‌زاده و پسران که رفته‌اند. دیگران هم در آنجا کارمندند و هیچ کس صاحب موسسه یا نماینده مدیر نیست. پس این مدیریت کیست؟

بیست تنی هم که از تحریریه رانده شده‌اند، اگر عناصر شناخته شده‌ای نبودند. مساله‌ای نبود. دست کم تردید باقی بود که شاید ضد انقلابی باشند، و می‌توانستیم خود را به نوعی رامنسی کنیم. اما برعکس اغلب آنها چهره‌های آشنائی هستند. چند تن از آنها کسانی هستند که در مبارزات سیاسی دوره طاغوت نقش خود را به درستی ایفا کرده‌اند. به زندان افتاده‌اند، زجر کشیده‌اند، و اگر مبارزه با طاغوت را یک «کل» بگیریم که باید بین ایرانیان تقسیم شود، آنها بسیار بیشتر از سهم خود ادا کرده‌اند. عده‌ای دیگر در مبارزات سندیکا، طبقه‌لختان و سانور نقش برجسته‌ای داشته‌اند و در زمانی که همه - حتی چند تنی که اکنون در روزنامه کیهان به نوائی رسیده‌اند، سندیکا

را زیر فشار گذاشته بودند که اعتصاب رابشکند، تا آنها حق‌المعمل خود را از صفحه نیازمندیها دریافت کنند - ایستادگی کردند و نگذاشتند اعتصاب شکست بخورد و طاغوت پیروز شود. یک تن، مدتها، ممنوع‌القلم بوده است. چند تن دیگر هم کسانی هستند که اگر چه پیشینه سیاسی درخشانی که قابل ذکر باشد ندارند، از عناصر طاغوت هم نبوده‌اند و شرافتمندانه زندگی و کار کرده‌اند.

بیش از هر چیز این ترکیب نشانه سر درگمی، آنهایی بوده است که دست به کودتا زده‌اند، با وجود این امکان دارد برای سردرگم کردن دیگران چنین ترکیبی را انتخاب کرده باشند. نکته ظریف در این میانه این است که کودتاجیان مطلع خود را زیر پوشش «اسلام» و «انجمن اسلامی» پنهان نگاه داشته‌اند، چنانکه در نگاه اول چنین به نظر می‌آید که آنها به علت تعصب در اسلامیت خویش مهره‌ها و عناصر مترقی‌چپ را به کنار نهاده‌اند، اگر چنین بود هم قابل توجیه بود. چنین هم نیست، زیرا عناصر اسلامی شناخته شده‌ای در تحریریه کیهان هستند که اکنون همدوش اعتصابیون به مبارزه برخاسته‌اند و حتی بیشتر از دیگران از آنچه اتفاق افتاده، در رنجند.

متأسفانه توطئه‌چینیان، چنان تریبی در پیش گرفتند که نقشه‌چینی آن آشکار است: در شامگاه روز واقعه خدمت امام رسیدند و با گزارش‌های نادرست و یکجانبه، ذهن امام را منحرف کردند و چنان تنها به قاضی رفتند که دیگران را «ضد انقلاب» و «غیر اسلامی» جلوه‌گر ساختند و دریغ که امام در این ساله عاصی هتازده‌گی به خرج دادند و بدون اینکه اصل ماجرا کاملاً روشن شود، قضاوت فرمودند. اینگونه رفتار را توطئه‌چینیان از دوستان اطلاعاتی ما آموخته

بودند - که خداوند نبخشدشان ، بنای بسدی گذاشتند . -

باری ، در چشم من ، آنانکه چنین کردند دو گناه بزرگ مرتکب شده اند : یکی آنکه ۱۳۰ تن اعضای تحریریه کیهان را از کار خود باز داشته و اعتصاب ناگوار و ناصوابی را بر آنان تحمیل کرده اند و دیگر آنکه امام را به اشتباه انداخته اند و بابت هر دو گناه باید مجازات شوند . این گناه بزرگی است که هر دسته ای در جانشی نوطه ای بچینند و سرگناه راهی قم شود و امام را ببیند و او را دچار اشتباه کند و خود بر اسب مراد بنشیند . ایمان حتی اگر بظاهر دشمن امام و جمهوری اسلامی و انقلاب نباشد ؛ در باطن با آنها دشمنی دارند . زیرا با چنین روش های اندک اندک ، اعتماد مردم را از امام میگیرند . این نابخردی و وحشتناک است .

لاغر کردن اعتدای که نسبت به امام هست بویژه در این برهه از انقلاب که هنوز تارسیدن به مقصود ، راهی دراز در پیش داریم ، خیانت است . اگر خیانت نباشد ، چه نامی میتواند داشته باشد ؟

دریغ و شوربختی این است که آنها همه کار خود را زیرپوشش «انجمن اسلامی» کرده اند و چون مردم ما به اسلام اعتقاد دارند ، و فرهنگ اسلامی در قلب و ذهن و اندیشه شان جریان دارد ، و جامعه کیهان از این وضع مستثنی نیست . کارکنان و کارگران شریف و صدیق کیهان نیز بدون اینکه اصل قضیه را بشکافند ، تاکنون به کارهای ایمان مهر تایید زده اند .

به این ترتیب آنها از حمایت وسیعی از مردم مسلمان برخوردار شده اند . بدون اینکه اعالشان درخور يك انجمن اسلامی باشد .

براین ترتیب آنها موفق شده اند ، روزنامه را منتشر کنند و چون روزنامه منتشر شد جاذبه

* آنها که با نقشه چینی به حضور امام رسیدند ، گزارش غلط دادند و رهبر انقلاب را به اشتباه انداختند ، به انقلاب خیانت کرده اند .

قدرتی پدید می آید که عده ای از کارکنان را به دلایل متعدد - از دست دادن کار ، بیم از آینده ، همراه شدن با موج روز و ... - بسوی خود می کشد .

ماجرای کیهان ، از آن جهت ، بسرای مطبوعات و سرنوشت آن موثر است - که به تجربه چند ساله و بویژه در دو اعتصاب مطبوعات که یکی چند روز و دیگری ۶۲ روز طول کشید ، دریافته ایم که تحریریه کیهان ستون فقرات مبارزات مطبوعاتی را تشکیل میدهند . اگر تحریریه کیهان نبود ، نه آن اعتصاب نخستین در دوره شریف امامی و نه آن اعتصاب بزرگ در دوره ازهاری - سراسر دوره ازهاری - شکل و دوام نمی گرفت . اگر تحریریه یکپارچه و پرشهامت کیهان نبود ، هرگز مطبوعات نمی توانستند در برابر طاغوت قد علم کنند . در تمام سختی های دوره اعتصاب همواره این تحریریه کیهان بود که مقاومت نشان داد . این کیهان بود که ایستادگی کرد و اعتصاب را سرپا نگهداشت .

چند بار که اعتصاب در حال فروریختن بود ، نویسندگان و خبرنگاران کیهان با تمام قوا مقاومت

کردند . و چون اعتصاب با موفقیت پایان یافت این تحریریه کیهان بود که تیر درشت صفحه خود را چنین انتخاب کرد . «با پیام امام خمینی اعتصاب پایان یافت» . کارنامه تحریریه کیهان در مبارزه با دیکتاتوری و استبداد از همه تحریریه ها درخشانتر است ، چگونه است که آنها ضد انقلاب شدند و گردانندگان امروز کیهان که باید آنها را «غاصبان کیهان» خواند ، چنین رقم میزنند که : «تحریریه کیهان میتواند به کار خویش باز گردد به شرط آنکه در خدمت انقلاب باشد» چه کسی از این تحریریه در خدمت انقلاب نیست ؟ کدامیک از آن ۲۰ تن اجزای در خدمت انقلاب نیستند ؟ کاش سخن غاصبان کیهان از سر صدق بود . مطمئنم اگر «ضد انقلاب» را یافته بودید و بیرون کرده بودند ، تحریریه کیهان از آن استقبال می کرد و می کند . چرا با گذاشتن عباراتی نظیر «به شرط آنکه در خدمت انقلاب باشند» تحریریه اعتصابی کیهان را ضد انقلاب جلوه می دهید ؟ جز این است که می خواهید قباحات کار خود را بیوشانید ؟

اگر مردم ندانند در آنجا چه گذشته است ما که میدانیم . اگر ما هم ندانیم خود که می دانید . آیا وجداننان آسوده است ؟ ای جرعه نوش مجلس جم سینه پاکدار کالیته ای است جام جهان بین که آه ازو آبی به روزنامه اعمال ما فشان بتوان مگر سترد حروف سناه ازو

سرکوبی خونین مردم که تناسبی با شورش آنان نداشت ،

۱۵ خرداد، قیام طبقه متوسط علیه ستم



سألهات كه از واقعه ۱۵ خرداد ۴۳ می-
مزند ، اما هر سالروز آن خاطره نهادت هرازان
انسان عاصی از ستم را بباد می آورد ، كه استبداد
را روا نمی داشتند و حكومت عدل را طالب بودند .
هر چند كه انگیزه آنان توان حمل محتوی بالنده
حركتشان را نداشت .

مردم كه از زورگویی رژیم سرسپرده به تنگ
آمده بودند ، گرفتاری رهبر رادیکال مذهبیون
ملی را دستاویز حرکت آشكار و قهرآمیز ، علیه
شاه ، ساخته و با شعار «خمینی خدا نگهدار تو -
بمیرد دشمن خونخوار تو .» مظهر ستیاری و
نوكز اجنبی را هدف قرار داده ، مهمترین مانع
آزادی ملی را به مبارزه آشكار طلبیدند . هر كه
خونین ۱۵ خرداد هر چند اولین سند جنایت رژیم
وابسته نبود ، اما از ننگین ترین و دهشتناكترین
جنایات رژیم شاه به حساب می آید چرا كه به
قول چريك فدایی خلق بیژن جزئی «چنین سرکوبی
خونین به هیچوجه متناسب با امكانات و نیروی
ثورشیان نبود .»

براستی مردم و شهدای ۱۵ خرداد چه
میخواستند ؟ و برای تحقق خواستشان چه كردند
كه منسوب آن كیفر وحشیانه شدند ؟ تجزیه و
تحلیل خواستهایشان چندان مشكل نیست ، -
نگاهی به سألهای قبل از خرداد ۴۳ ، انگیزه
خواستهای مردم و حركتشان را بیان می سازد .
كودنای امریکائی كه دولت ملی دكتر مصدق
را برانداخت ، در صدد آن بود كه رژیم شاه
را مستحكم كرده به حاكمیت كامل سیاسی برساند ،
اما ضعف دولتیهای بعد از كودتا در حل تضادهای
جامعه كه مولود ناوانی سیستم اجتماعی -
اقتصادی حاكم بود انگیزه مبارزات ضد استبدادی
و ضد امپریالیستی را تقویت كرده ، لاجرم نیروی
رژیم وابسته را ، تحلیل میبرد . كوششهای متعدد
امپریالیسم امریکا ، برای تبدیل استقرار حاكمیت
سیاسی رژیم سرسپرده شاه و ایجاد مناسبات
اقتصادی بر اساس بهره كشی ، چهارچوب وابستگی
كامل به امریکا با دو مانع اساسی برخورد میكرد .

اولین و مهمترین مانع ، خلق ایران بود كه
همه نیروهای تحت ستم یعنی طبقه كارگر ،
دشمنان بورژوازی ملی ، خرده بورژوازی و
روشنفكران را در بر می گرفت و دیگری فئودالیسم
روبه زوال و فئودالهای شريك در قدرت سیاسی
حاكم بود ، كه در مقابل تصعیمات اینچینیسی
حكومت برای ماندن ، مقاومت می كرد . درهم
شكستن مانع دوم چندان مشكل نبود زیرا با
تبدیل مولفیت اقتصادی آنان و دادن اعتباراتی
چند در سطح رهبری و همچنین سر كوب برق آسای
ننگسجیان فئودالهای مترد میتوانستند ضربه
نهائی را به بیکر محتضر ، فئودالیسم بوسیده وارد
آورند . و برای همیشه سایه این موجود مزاحم

را از سرخویش دور سازند . اما خلق كه
عمده ترین نیروی مقاوم به شمار می آمد ، اساس
دیگری داشت . هر تغییر و تحول اجتماعی منوط
به حضور و موافقت مردم است ، مردم كه
فئودالیسم بوسیده و محتضر نبودند ، تا با يك
لگد از پنجره به بیرون پرتاب شوند ، آنان
سازندگان ثروتهائی هستند كه جهانخواران دندان
خویش را بهر آن تیز كرده اند .

سرشت نیروی مردم سرشار از بالندگی
است . این ویژگی ترندهای امپریالیسم را
خنثی كرده ، الزاما در مقابل تهاجمات آنها
ایستادگی كرد ، تظاهرات متعدد كارگران ،
دشمنان ، دانشجویان و مردم بسیج شده توسط
سازمانهای بورژوازی ملی و خرده بورژوازی
در اواخر دهه ۳۰ و اوایل دهه چهل همگی
نشانه های این مقاومت و ایستادگی در برابر
امپریالیسم ، بود . تراژدی نابودی نیروهای
رادیکال عرض اندامهای پهلوان پنهانسی كه
خود را وارث نهضت ملی ایران می دانستند .

نیروی مبارزه خلق را تضعیف كرده بود اما
سلاح آبدیده امپریالیسم از نیروی دو برابر
تغذیه می كرد : تشدید تضادهای طبقه حاكم
منجر به حاكمیت طبقه انگلی در راس قدرت
می شد . سرمایه داری وابسته كه از صافی چند
لست انتقال گذشته بود ، و در شرف پایان
پیروزمندانه جنگ بر ضد فئودالهای مترد بودند ،
از آنجا كه حاكمیت سیاسی رژیم شاه مستلزم
همه اشكال استقلال بود ، مجالس نه ساخته و
كوكی دست امپریالیسم تهیه و تدوین قوانین
و مصوبات ضد ملی و ارتجاعی را تقبل كرده
و هر روز اسناد تازه تری را برای محو استقلال
ایران و انقیاد نیروهای خلق ، امضاء می كردند .
این ستم ، طبقه متوسط و تهیدستان شهری را كه
در پیرامون تنها سازمان فكري مشكل جامعه و
رهبران آرمانخواه آن متمرکز بودند ، به سوی
ثورش كشاند . اما نبود سازمانهای انقلابی ،
حركت خود به خودی مردم را كه دقیقاً ناشی
از فشار استبداد امپریالیستی بود از رهبری ر
هدایت درازمدت بی بهره ساخت و شكستی آنچنان
خونین به بار آورد كه داغ آن هنوز بردلها
سنگینی می كند . باری طبقه متوسط (دربریگردد)
تهیدستان شهری نیز هست) از تق تق كردن بقایای
نهضت های ملی و پهلوان پنهانسی سیاسی به
تنگ آمده بود ، رهبری ، این گروهها را كزار
زد ، خواست كه خود برجای آنان بنشینند .
تجربه تاریخی ثابت كرده است ، كه این طبقه
وسیع طبقاتی به نهائی و با ایدئولوژی خویش
نمی تواند ، بار مبارزه را تا منزل پیروزی بكشاند ،
او فقط مبین و یاور خوبی برای طبقه كارگر و
سازمانهای رزمنده آن است . غیبت پرچم دار اصل

مبارزه یعنی طبقه كارگر ، مردم را به سوی
بخشی از این طیف وسیع طبقاتی كه به مبارزه
منخول بود ، كشاند ، این بخش ، روحانیت مترقی
بود كه در راس آن آیت الله خمینی قرار داشت .
علیرغم همكاری گروههای كثری از روحانیون
با دستگاه پهلوی ، روحانیت ایران نیز بسا
انگیزه های مختلف و متفاوت به مبارزه باسلطه
پهلوی برخاسته بود ، سابقه مبارزات آنان با این
خانواده از زمان شخصی رضاخان قراق شروع شده
و در زمان سلطنت فرزند او نیز ادامه می یابد ،
علیرغم انگیزه های متفاوت روحانیت در مبارزه
با رژیم ، روحانیت مترقی به گفته شهید بیژن
جزئی نویسنده كتاب تاریخ ۳۰ ساله ایران دو
انگیزه برای حركت خود داشت :

۱ - مقاومت در مقابل دیکتاتوری رژیم كه
جنش ملی را خفه می كرد .

۲ - به خطر افتادن مصالح صنفی آنها .
جزئی می گوید : « در جریانهای كه از
اواخر سال ۴۱ شروع شد و به ۱۵ خرداد كشید ،
نه فقط به خمینی بلكه براكثریت قاطع روحانیون
بزرگ تاثیر داشت . آیت الله خمینی ، اعلائی ،
بهبهائی ، شریعتمداری ، میلانی و خوانساری كم
و بیش در راس جریان قرار داشتند در این میان
آیت الله خمینی توانست شخصیت ویژه ای از خود
نشان دهد ، (امام) خمینی در حد اعتراض به
رفرم دستگاه نماند و دیکتاتوری رژیم و شخص
شاه را مورد حمله قرار داد و این علت اساسی
شهرت و محبوبیت او شد . ادامه این مقاومت
كه به زندان و تبعید او منجر گردید برای خمینی
موفقیت ملی ایجاد كرد .»

حمله به مدرسه فیضیه قم ، قطره آبی بود
كه در ظرف مملو از آب فرو ریخت ، سخنرانی
های آیت الله خمینی در قم و انتقادات بی پروای
او از وابستگی به امریکا و از شخص شاه و
اعتراض علیه قدرت خودكامه وی ، آتش سینه
مردم را تیزتر كرد . دستگیری آیت الله خمینی
انبوه مردم را به خیابان كشاند ، گروههای كوچك
مردم بهم پیوسته خیابانهای تهران و قم را از
هرم نفس خویش گرم ساختند ، جزئی مینویسد :
«حمله به مدرسه فیضیه قم و سپس بازداشت
آیت الله خمینی در ۱۳ خرداد ، باعث شد كه
تظاهرات در روز ۱۵ خرداد ابعاد و شدت
بی سابقه ای پیدا كند ، خصلت شورشی تظاهرات
باعث تعطیل زندگی عادی شهر و جاری شدن
انبوه انسانی به خیابانها شد ...»

خیابانهای مهم شهر توسط نیروی نظامی از
يكدیگر قطع شد و نیروی نظامی همراه نانك
و زره پوش و جیبهای حامل مسلسل سنگین ،
مردم را اعم از تظاهر كننده و عابر به سلوله
بست .

در مدرسه فیضیه قم پس از تبعید آیت الله خمینی، همه جا بوی مبارزه داشت. طلبه ها آماده می شدند.

۱۵ خرداد، مبارزه را آموختیم

م. بهنود

مدرسه فیضیه - قم ۱۳۴۴



و در بدی تازمانی که از زندان بدر آمده، در حد داشته به بیشتر.

حالا در دبیرستان ادیب بودیم. در اجرای اعتصاب معلمان و بهمد دانش آموزان که بروی کار آمدن امینی انجامیده بود، یاد گرفته بودیم که باید گروه گروه بود، فریاد زد، شمارهای منظم داد. جسته و گریخته شنیده بودیم، آخوندی در قم برپا خاسته و جانانه به پهلوی تاخته و زیر تازیانه کلامش رژیم دارد فریاد می کند - و آن شب به ما گفتند که آن آخوند (که حالا دانستیم نامش آیت الله خمینی است) را گرفته اند می خواهند بکشند. پس ...

- مادر امروز من به مدرسه نمی روم. قرار است تظاهرات داشته باشیم.

- برای چی؟
- آقای خمینی را به تهران آورده اند ... پدر سوخته ها می خواهند او را بکشند.

- آقای خمینی کیه، مادر؟ مری کشته میشی.

پدر احم هایش را در هم کشید که: برو ...

نسل ما با ۱۵ خرداد مقاومت را شناخت، ستم را دید، عصیان را حس کرد و خشونت و خون را یافت. صبح ۱۵ خرداد، می دانستیم بمدرسه رفتن نیستیم. از دیروز خبر رسیده بود که خیر هایت.

کتاب نیاورده بودیم، کفش راحت پوشیده بودیم، می خواستیم برای نخستین بار اعتراض را و راه پیمائی (نه شورش) را یاد بگیریم. پیش از آن تنها یکبار به خیابان ریخته بودیم، موقع کشته شدن معلم خانم که قربانی یک حرکت آمریکائی شده بود، بعد در باشگاه مهرگان از سخنان دکتر امینی لذت برده بودیم که چطور به دکتسر اقبال می تاخت. و در جلایه نیز در متینگ جبهه ملی، وقتی که نام دکتر محمد مسدق از زبان بناپور بختیار جاری شد، همراه جمعیت پیش از یک ربع ساعت فریاد برداشته بودیم و هورا کشیده بودیم، این تمام سابقه سیاسی ما بود که نسل بعد از ۲۸ مردادیم، نسل که خاطره های محو از کودتا دارد و از زبان پدر شنیده است، ما نیز ۲۸ مرداد را با بزه زندان افغان پدر و آواره شدن ما

مردم از خیابانهای مرکزی به خیابانهای اطراف پخش شدند و جمعیتی که داوطلبانه مایه اجبار کار را تعطیل کرده بود همچنان زده در خیابانهای اطراف شهر سگر بندی کرده و در هر جا نغمه ای ساز کرده بودند، نیروی مسلح به خیابانهای اطراف شهر اعزام شد و در منطقه ای وسیع که از شرق به خیابان دلگشا و سه راه شکوفه می رسید و از غرب تا انتهای خیابان آذربایجان گشتار با ابعادی وحشیانه آغاز شد. سرکوب خونبار جنبش مردم، انقلاب را عقب انداخت، اما خفه نکرد، این آتشی بود در زیر خاکستر که همواره زنده ماند تا قیام پیروزمندان مردم. سرکوب ۱۵ خرداد، طبقه متوسط و معترض و به ستوه آمده را خلع سلاح کرده، این گروه وسیع اجتماعی را در کنار دیگران قرار داد. و این از اولین نتایج واقعه ۱۵ خرداد بود، رهبران رادیکال مذهبی از ادامه سخنرانی و ارشاد منوع شدند، و چند از آنان رنج تبعید را به تن خریدند و آیت الله خمینی به خارج از ایران تبعید شد، طرفدارانشان از اقدام آزادانه به آیت الله خمینی منع گشتند.

دیکتاتوری سایه سیاه خود را بر همه جا افکند، و آورده خاطر، بندهای اسارت را مستحکم تر نمود واقعه ۱۵ خرداد حرکت خود به خودی توده های مردمی بود که می دانستند رفم (انقلاب سفید) جمدرضا شاهی محول رنگی بیش نیست، اما مبدأ حرکت آنها تردیدها و توهماتسی در بر داشت که اجازه حداکثر سوء استفاده را به محمد رضا شاه و بورژوازی کمبرادور می داد. اما حرکت مردم صادقانه بود و محتوی عمیق ضد امپریالیستی و ضد استبدادی داشت، همین ویژگی سبب شد که تا خلق ایران با یادآوری جنسایت خونین ۱۵ خرداد، هر سال روز آن را با تظاهرات و اعتصاب همراه کند و تا آنجا پیش رود که تومار سلطنت وابسته را درهم بپسند و انتقام خونهای بناحق ریخته شده سالیان مملفته را بستاند.

علی کاهران



خیابان چهارمردان - قم

بابا ... برو! و غمنازه به مادر گفتم: ...
 ... دیگه بچه نیست ، بگذار بره زندگی
 را یاد بگیره . « زندگی یاد بگیره » ولسی
 من نمی‌دانستم که برای یاد گرفتن زندگی به
 تظاهرات می‌رویم. همه می‌رفتند ، منم سرتترس
 داشتم ، ورزش می‌کردم ، در مدرسه انتظار داشتم ،
 پس باید می‌رفتم ، نه بیشتر .
 مادرم اشکش را پاک کرده ، یاد روزگار
 مرارت پس از ۲۸ مرداد افتادم و دوشنبه‌ها که به
 زندان برای ملاقات پدرم می‌رفتم . روزهایی که
 به خرم‌آباد رفت ، دنبال پدر که به فلك الافلاك
 افتاده بود .
 رفتیم ... کفش‌های ورزش و راحت ، پیراهن
 سرمه‌یی (قرار بود مشکلی باشد من نداشتم سرمه‌یی
 پوشیده بودم) . قرارمان ۷ صبح جلوی پارک شهر .
 انبوه بچه‌ها ... هنوز ترس در چهره‌ها نبود ،
 می‌خندیدیم و می‌رفتیم ، همه جا دکان و بازار
 تعطیل بود ، هراز گاه یک دوچرخه‌سوار می‌آمد
 و چیزی را فریاد می‌کرد . راه افتادیم از طرف
 بازار صدای فریاد شمار می‌آمد ، شهر بطور محسوس

ناآرام بود ، روز آغاز شده بود ، انبوس‌ها
 می‌آمدند و می‌رفتند ، اما در صف انبوس چیز
 چند زن کسی نبود ، نگاه کردیم ، آسمان تیره
 بود و انگار جایی را آتش زده بودند ، دود
 غلیظی به هوا می‌رفت ، روبه بالا راه افتادیم ،
 جلو روزنامه اطلاعات غوغائی بود و هیاهویی .
 بعد شنیدیم عباس محمودی ، باوحت ، از دیواری
 که خراب کردند ، از پشت ساختمان گریخته است .
 مردم غضب خود را از مطبوعات وابسته
 بیرون می‌ریختند ، هر چه آفتاب پهن می‌شد ،
 هیجان بیشتر شهر را در خود می‌گرفت ، حالا
 تک‌توکی صدای تیر می‌آمد . ملت گویی ۲۸ مرداد
 را به خاطر آورده بود ، به مقر «شعبان بی‌مخ» -
 زورخانه شعبان جعفری هجوم برده ، کتابها را بیرون
 ریخت و سوزاند ، و همه‌ی وسایل آن زورخانه
 مظهر ستم کودتائی را ، مانس دانستیم و در حاشیه
 می‌رفتیم . شمار می‌دادیم . از اینجا ، به آنجا -
 از این خیابان به آن خیابان حدود ظهر بود ،
 هنوز ساندویچی را که سرچهارراه یوسف‌آباد
 خریده بودیم؟ تمام نکرده بودیم که رسیدند ،

دوچرخه‌سوارها از ساعتی پیش خبر می‌دادند که
 حدود بازار حمام خون برای افتاده و حوالی دانشگاه
 خیرهاست ولی خودشان را آن‌موقع دیدیم ، صدای
 گلوله را نخست‌بار بود که شنیدیم . در دوسابقه‌ی
 سیاسی پیش از این صدای گلوله نشنیده بودم .
 سربازان از کامیون‌ها پیاده شدند ، تفنگ‌هایشان را
 به نحو تهدیدکننده‌ی در دست‌هایشان گرفته بودند .
 قیافه مادرم موقع خداحافظی در نظرم آمد . همه
 ترسیده بودیم بعضی از بچه‌ها حتی گریه‌هم
 می‌کردند ، جلو چشمان اولین آم به خاک افتاد .
 مردمیانه‌سالی بود که فریاد می‌زد : «مرگ بر شاه !»
 کسی پائین‌تر از چهارراه یوسف‌آباد ، در خیابان
 حافظ افتاد ، خیابان خالی و خلوت شده بود ما
 دیدیم و داخل یک کوچه شدیم - زیر پانک کار -
 سربازان ریختند توی کوچه همه در تیررس‌شان
 بودیم ، مردی فریاد زد : «بهاشید اینجا» از پنجره
 گذاشته بودند ، قلبمان مثل دل گشک می‌زد ، بار
 گلوله و گلوله و گلوله ... تا غروب صدی گلوله

بلند بود و تا غروب در خیابانها کشته دیدیم مردم
هراسان که خشم خود را بر مغازه‌ها و شیشه بانکها
فرود می‌آوردند. یک فروشگاه اتومبیل همان حدود
با سنگهای که از غضب پرتاب می‌کردیم خرد شد،
اتومبیلهای داخل نیز .

شورش مردم دیگر آرام‌شدنی نبود، تصور
کردم این داستان دیر می‌پاید . به این‌زودی آن
صحنه تیرخوردن مردی که فریاد می‌زد ، از جلو
چشممان دور نمی‌شود . نش او وسط خیابان
افتاده بود. اعلام کردند ساعت ۸ حکومت نظامی
است، مردم به سوی خانه‌هایشان هجوم بردند،
کف خیابانها خون بود. غروب متفرق می‌شدیم،
چهره‌هایمان را غم و وحشت پوشانده بود . یک
اتوبوس بی‌گرفتن بلیت سوارمان کرد و با سرعت
و احتیاط به سوی توقفگاه گذاشت، سرکوه‌مان
با سرعت می‌رفت که پائین پریدم و افتادم توی
جوی آب. مادرم تا سرخیابان آمده بود و گریه
می‌کرد. همسایمان از من سراغ فرزندش را
می‌گرفت که با من رفته بود ولی گمش کرده بودم.
شب، در پشت‌بام ستاره‌ها را می‌شردم که خواب
ببرد، نمی‌برد. گوینده مدام تفسیری را که وزیر
اطلاعات وقت جهانگیر تنضلی نوشته بود را
می‌خواند، باز همان تفسیرها !
صدای گلوله تا صبح می‌آمد. تا صبح بمب
جاها می‌سخت .

دو سال بعد ، هنوز دبیرستان می‌رفتم ،
کارم می‌کردم ، تازه دریافته بودیم ماجراجیت .
آنروز در خیابان چرا فریاد می‌کردیم . آقای
ستلجی ، راهما و اسادمان بود. در درجه‌های
مرتب هشتگی تفسیر قرآن می‌گفت. از او سمد
گرفتم برای دانستن ماجرای ۱۵ خرداد ، تعریف
کرد، از دید یک روحانی مبارز، وقتی به‌عنوان
نخستین کارهای روزنامه نویسی مامور تهیه گزارش
از مدرسه فیضیه قم شدم - که هنوز میشد درباره‌اش
نوشت - از آقای ستلجی نوشته‌ای گرفتم برای
آیت‌الله حسینی و راه افتادم .

حدود ظهر به قم رسیدم . زیارتی در حرم،
گفتی در خیابان چهارمردان - که حالا شده است
مثل امیرخیز تبریز در ماجرای قیام مشروطیت
و خاطراتی دارد و روزها دیده است - و بعد از
او مدرسه فیضیه که داخل شدم ، هوای بسوی
دیگری داشت، نگاههای تعجب‌زده و کنجکاو،
از طلبه‌ی مقام آقای حسینی را پرسیدم نشانم داد.
در پله‌های آجری که بالا می‌رفتم نوشته‌ی روی
دیوار بود : «... گمشده ، یابنده آنرا به‌شیخ ...
مسترد دارد» داشتیم میخواندم طلبه جوانی در گوشه
زمره کرد : « مسترد از باب استدلال . لفتش
برای شهرها تقبل است !» و رفت، خندیدیم.
شب ماندیم و فردا هم برای تهیه گزارشی از

مدرسه فیضیه و حوزه علمیه قم .

مدرسه فیضیه را نیم‌گرفته بودم. گرچه طلبه‌ها،
با چه کوششی می‌خواندند و می‌خواندند ، وضو
می‌گرفتند نماز می‌گزارند، باز می‌خواندند ، در
حجره‌های کوچک ، یک زبلو ، یک بالابوش ، کاسه
آب و بقیه‌ی و در آن‌گونه عکس بیری باعینک
به استکانی و چهره‌ی مصمم ، می‌رسیم :

- مساله چیست ؟

اشاره به تصویر می‌کنند ، یعنی «خمینی» .
حکومت پلیسی شاه ، پس از آن کنتار ۱۵
خرداد نفس‌ها در سینه بریده است. اما مبارزه
هنوز جریان دارد . آنتی است زیر خاکستر . این
مدرسه فیضیه چه روزها دیده است، پوشش کماندوهای
غول‌پیکر به مدرسه و انداختن طلبه‌های مبارز از
پشت‌بام به کف حیاط. هنوز صدای « الله اکبر» در
فضا وجود دارد ، محیط به طرز رغب‌آوری آکنده
از بی‌اعتمادی به بهتریان است. آنها حق دارند.
در حجره‌ی ، به معرفی آیت‌الله حسینی ، به‌دیدار
طلبه‌ی می‌روم. دوساعتی با او به گفتگوی دلنشین
می‌گذرد . اینها چه می‌گویند ؟

گویی از دنیای دیگری هستند. نه چون
جوانان شهری به تفریحات سالم و ... دلخوش
دارند ؛ نه در پی زندگی بهتر و تأمین آتیه و ...
آنها می‌خوانند ؛ طلبه «شیخ کاظم» نام دارد ،
اگر استاز بایسم سارتر را می‌خواند . می‌گوید :
تا سال آینده آنقدر فرانسه می‌دانم که به زبان
اصلی بخوانم . می‌پرسم : چرا سارتر ! می‌گوید :
اینجا کونیست‌اند. باید دشمن را شناخت.

آشکارا برای روزی آماده می‌شوند. برای
آنها «خمینی» یک نام آسمانی است، در اجتماع
چند نفری آنها - که به دعوت شیخ کاظم به حجره
او فرا خوانده شده‌اند، تا باین شهری گفتگو
کنند - با احترام از آیت‌الله شریعتداری ، آیت‌الله
طباطبائی قمی، آیت‌الله میلانی سخن می‌گویند.
آیت‌الله زنجانی و آیت‌الله طالقانی را به‌عنوان
مردان سیاست می‌شناسند که در لباس روحانیت،
سیاست‌مداران این ملک را تقوا می‌بخشند.

یک طلبه می‌گوید : تمام امید ما به آیت‌الله
شریعتداری است که اینجا هستیم و سایه‌شان
بر سر ماست.

در آن فضای سخت مبارزه‌زده ، و کمتر روحانی
که همه‌گویی برای رزم آماده می‌شوند ، از همه چیز
سخن می‌گوئیم ، برای نخستین بار درمی‌یابیم ،
آن حوادث ۱۵ خرداد که شنیدیم و دیدیم ، بی‌ریشه
نبود. پس چرا به موفقیت نیانجامید ؟ طلبه‌ی جوانم
را می‌دهد : زمانش نبود . بالاخره زمانش فرا
می‌رسد. غروب یادوتا از آنها که حالا به من اعتماد
کرده‌اند، راهی کوچکی می‌شویم که حالا زیارتگاه
است و آنروز خانه «خمینی» رهبر مبارزه بود.
قم برپود از اسانه ، از اسانه‌هایی درباره مقاومت

این مرد . این‌مرد که چه‌تهامتی دارد ، تاپای

مرگ می‌رود و لحظه‌ی تردید نمی‌کند .

داستان ربودن آیت‌الله خمینی را برابم تعریف
می‌کنند : نامشان شب ریختند ، اتومبیلی را سر
خیابان نگهداشته بودند، دهانفر این‌سو و آن‌سو
پراکنده شده بودند و پاس می‌دادند . آنها از دیوار
بالا رفتند و دروا گشودند و به اندرون خانه
ریختند. همه‌را ساکت کردند ، مأموران خود را
همانندت و دهان و دست‌و پایی آنها را بستند و بردند

و در اتومبیل نشاندهند و از شهر دور کردند.

پس « در تهران آنها را به زندان بردند.

آیت‌الله میلانی ، آیت‌الله شریعتداری ، آیت‌الله

طباطبائی قمی هر کدام از سویی به طرفداری

برخواستند ، در قم اجتهاد آنها را که طما امضا

کرده بودند. سیدجلال‌الدین تهرانی پیش شاه‌برد،

می‌گویند پیرمرد ، دست آن سفاک را بوسید که :

آنها را نکش ! یا کروان هم معتقد بود نباید ایشان

را کشت . نصیری خان اصرار داشت که : نه ،

فایده ندارد . این مساله می‌سازد . بایسره نیستش

کرد !

تا سرانجام از خوف تهدیدها که شده بود

ونگرانی‌ها ، از کشتن «آقا» درگشتند و به‌خانه‌ی

درداودیه بردند. سروان سیف عصار - که بعدا

بخاطر همین موفقیت در ماموریت درجه گرفت.

مأمور پاسداری بود. آیت‌الله طباطبائی قمی و

فرزندش ، طلبه‌ی به‌نام خلخالی ، سید مصطفی و

سیداحمد ، فرزندان امام همه بودند . چند روزی

در آن‌خانه گشت ، خبر آوردند چه نشه‌اید که

تمام مأموران ساواک ، روزها پشت‌سر «آقا» به‌نماز

می‌ایستند. و آنچنان شیفته شده‌اند که بلند صحبت

نمی‌کنند و گویی محافظانند و نه زندانیان .

طلبه‌ها می‌گفتند : آقا در مریضخام داده است،

به آن مردیکه (یعنی شاه) بگویی یکسروز

همینطور ترا در گونی می‌کنم و به بیرون ایران

می‌فرستم !

خلاصه «آقا» مرد بزرگ اسانه‌ها بود ولم،

پایگاه اسانه‌ی مبارزه. و اگر چشم‌و دل می‌گشودی،

می‌فهمیدی که حادثه‌های بعدی از اینجا نشان

خواهد گرفت. آنروز قم برای من همداری در خود

داشت. و بعد از آن هر بار دیگر که به‌هم‌رفتم تگاهی

از دور به مدرسه فیضیه انداختم، اگر بته بود

هم از داخل خالی درسته آن صدای فریاد بلند بود.

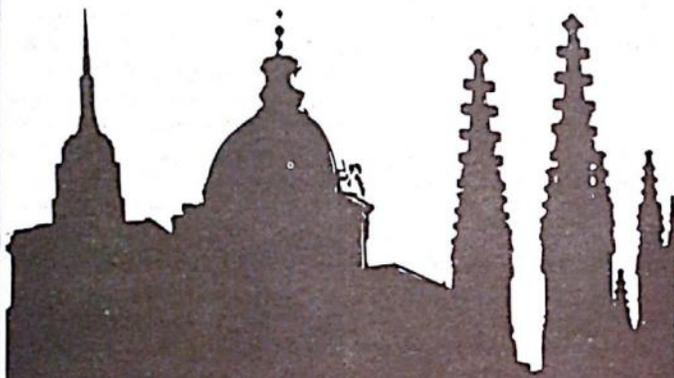
روزهای نزدیک انقلاب که ادامه منطقی ۱۵ خرداد

بود، مدرسه خان: خیابان صحن ، خیابان چهار

مردان ، دوروبر خانه آیت‌الله شریعتداری همه‌جا

شده بود : مدرسه فیضیه .

سفرهای پرهیجان با گروه‌تورهای ایران



مادرید ۱۴روز ۶۸۹۰ تومان
رم ۱۴روز ۶۹۱۰ تومان
امریکا ۲۲روز ۱۴۳۰۰ تومان

و ۱۲ تور دیگر با مزایای:

• گروه تورهای ایران، سه‌بارنامه است که هر یکار مسافران خود را با ۵۵۵/۵۵۵ ریال و امانت‌نهارا با ۱۴۵/۵۵۵ ریال در مقابل حوادث بیمه می‌نماید.

• گروه تورهای ایران برای همسفران خود و برای ورود و خروج‌های محلی را اهدا می‌نماید.

• برای دریافت برسرور و آگاهی از برنامه‌های گوناگون گروه تورهای ایران، به آدرس‌های عضو گروه و یا به آدرس‌های مسافرتی خود مراجعه فرمائید.

بهر بودجه‌ای می‌توانید از برنامه‌های گروه تورهای ایران استفاده نمایید.

تیم ۱۰۰ صری‌ها -

آنها که کماکان معتقدند باید صبر کرد و انتقاد نکرد و مانع در برابر انقلاب بوجود نیامد، «اتحاد را حفظ کنیم» و «دشمنان در کمین‌اند» و ... بنا بگویند پس کی باید حرفمان را بزنیم؟ وقتی کارها تمام شد و به طور قانونی شدیم «ضد انقلابی» و ضد حکومت؟
اما امیدها بسیار است. پیش‌بینی می‌کنیم که در این دو هفته بسیاری از آنها که ۳ ماهی دارند و نجات، تفاوتی نمی‌کند به جمهوری اسلامی رای داده‌اند، یا نه - سخن خود را - خواهند گفت.

مجله تهران‌پسور

اخیراً: تویلی همراه با دفترچه‌ای بنام «اولدوز» ویژه: صد بهرنگی بوسیله «سازمان انتشاراتی، فرهنگی و هنری ابتکار» با قیمت ۲۵۰ ریال منتشر شده است. از آنجا که اینجانب آهنگ متن و صدای خود را برای آن و با تأکید بر عرضه آن با حداقل قیمت ممکن برای مرده در اختیار دوستی گذاشته بودم و نیز از آنجا که وسیله سودجویی قرار دادن نام انقلابیون و هنر انقلابی و مترقی متغیر با خواست و آرمانهای «صد» و هر مبارز آزاده‌ای می‌باشد، بدینوسیله و بر حسب وظیفه این عمل را تقبیح می‌نمایم.
هراکتون نواز آهنگهای مترقی با کیفیت خوب همراه با جزوه و پوستر با قیمتی حدود ۱۵۰ ریال عرضه می‌گردد.

بهر روز دولت‌آبادی

رستوران پیک

واقع در سپهد زاهدی
جنب جهان‌تاکسی
ماهانه ۲۲۰ تومان
فروش می‌رسد
مقطوع ۸۰۰ هزار تومان
تلفن ۸۳۰۳۶۸

روحانیت ...

مگر آنکه وحدت را «حرکت فردی» تعبیر کنند که در این صورت ما باید شاهد (۳۵ میلیون وحدت کلمه) باشیم که هر کسی فقط با خود وحدت داشته باشد.

برای الگو شدن باید حرکت را از خود شروع کرد و بعد قصد تعمیم آنرا به سایرین داشت. در مورد اشتباهات احتمالی ناشی از روش های فردی همانگونه که از جمله حیرت انگیز آقای طالقانی با ایجاد علمی آن نمی توان گذشت و باید آنرا ستایش کرد به همان لحاظ نمی شود میسار (قاطمیت) را که ایشان برای پذیرش ونوعی تایید قلمبازده (که حتی بخاطر گنجاندن نام او و تخصیص دادن نظر هائی درباره او در این مطلب باید از خوانندگان پوزش طلبید) انتخاب می کند، قبول کرد.

نمی توان قبول کرد که فقط « قاطمیت » بتواند توجیه کننده « عمل » باشد. و به تنهایی بعنوان يك معیار قضاوت بکار رود . مگر اشرف ، در قاچاق و دزدی و فساد و فحشاء قاطمیت نداشت ؟ مگر جاسوسان کثیف سیا در اعمال ننگین خود در نوکری به نفع اربابان خویش قاطمیت ندارند ؟ مگر گانگسترهای مافیای درجنایات خویش قاطمیت ندارند ؟

آیا می توان بعنوان يك اصل (قاطمیت) را ملاک پذیرش و توجیه اعمال گرفت ، مسلماً نه چون يك قائل هم با قاطمیت دست به قتل می زند.

و در مورد شخص قلمبازده چگونه می توان عریده جویبهای شخصی را در پشت یک پیرامان گروهی و بعنوان سرپرست آن « قاطمیت » نامیده و مقاصد و گفته های او را نادیده گرفت که می گوید به حساب نویسندگان خواهم رسید ، می گوید من در این رادیو تلویزیون را خواهم بست. می گوید همین است که هست. مگر او کیست ؟ از کجا آمده ؟ و محتوایش چیست ؟ به جنگ قلم با قلم باید رفت چون جنگ اندیشه با اندیشه است. آیا او این اندیشه و این محتوی را در خود سراج دارد ؟ که جواب این همه نوشته را بانوشته بدهد ؟ یا چون اندیشه اش یاری نمی کند به گروه های خیابانی متوسل می گردد ؟

او می گوید به بازی کشیده نخواهد شد ، بازی نیست ، جنگ است ، جنگ فکر و اندیشه است، علیه زور و قلدری و عریده جویی ، منتها آنکه هر کسی با سلاح خود می جنگد ، و او به این جنگ کشانده شده ولی با سلاح طومار یا سلاح عریده و بیساز این هم نبایستی انتظار داشت چه از توان او خارج می نماید. مطلبی در هفت پیش در همین مجله چاپ شده

بود که چرا رسالتها فراموش شده و به این شخص پرداخته اند و چرا در باره کیفیت برنامه های تلویزیون بعضی پرداختن به آن شخصی اظهار نظر نمی شود و راجع ارائه نمی شود. برای روشن شدن مطلب می توان وقایع بعد از انقلاب را با مثال زیر روشن کرد و بیماری را مثال زد که غده ای در بدنش بوده ، جراح با چاقوی خود غده را که سالیان دراز مریض را رنج می داده از بدن او بیرون آورده . ولی به همراه این چاقوی شناختن مقداری باکتری هم وارد بدن بیمار شده اند ، اکنون تحت تاثیر فعالیت مخرب این باکتریها حال مریض خراب است، رنگش پریده است، نیش دست نمی زند فشارخونش پایین است و اختلالاتی در بدن او ایجاد شده است. مریض ضعف ناشی از عمل جراحی را دارد و تحت تاثیر باکتریها روز بروز ضعیفتر نیز می شود و باکتریها قوی تر می شوند . حال چاره کدام است. آیا باید بفرنگ برگردد مریض بود و او را سرخاب کرد ؟ آیا باید په او ویتامین داد ؟ آیا باید په او تبیر داد ؟ حیر ، اینها همه معلول است، باید علت را از سر راه برداشت. باید به جنگ باکتری رفت ولی دیگر با چاقو نمی شود به جنگ باکتری رفت ، آنتی بیوتیک لازم است.

به همین علت است که نویسندگان می نویسند و مستقیماً بقلب مطلب می زنند.

بهر حال از موضوع بدور افتادیم. صحبت بر سر « قاطمیت » انتخاب شده وسیله آقای طالقانی برای تأیید یک شخص بود.

انتخاب چنین میساری از طرف شخصی دانشمند و عالمی مثل طالقانی چیزی نیست جز تایید این موضوع که در انتخاب روشهای فردی هیچ شخصی از اشتباه بدور نخواهد ماند. پس برای جلوگیری از اشتباهات باید مشورت کرد و این مشورت باید اول در سطح مراجع عالی روحانی شروع شود. وقت ضیق است ، دشمن در کمین است ، همه چیز را همگان دانند ، وحدت کلمه را (به معنی اتحاد برای رسیدن به وحدت) و از خود باید شروع کرد.

اما در باره جمله حکیمانه آقای طالقانی ایشان در مصاحبه تلویزیونی خود و در انتهای آن گفتند « روحانیت باید « نظارت » و « هدایت » کند ».

این دو کلمه و نقی که برای روحانیت در نظر گرفته شده بسیار منطقی و علمی است . و پاسخی است برای این سوال که آیا روحانیت باید بطور مستقیم و مستر در مسائل امور اجرایی سیاسی سلطت قرار بگیرد و دخالت دائم داشته باشد یا خیر و مفهوم اینکه می گویند « دین اسلام از سیاست جدا نیست » کدام است و حدود دخالت

دین در سیاست تا چه حد باید باشد .

برای سنجش چگونگی عملکرد و تعیین نحوه دخالت ، از علم سبیرنتیک کمک می گیریم . سبیرنتیک که از کلمه یونانی (کبرنتس KUBERNETI'S) یعنی سکانداری گرفته شده است ، دانشی است مستقل که وابسته به علوم دیگر نیست بلکه به شئای علوم دیگر کمک کرده و آنها را به روشها و لوازم تحقیق جدید ، مجهز می کند .

این علم ، از طریق وارد کردن ریاضیات در قلمرو علوم مختلف مثل زیست شناسی - جامعه شناسی - فیزیک - فلسفه ، به این علوم قابلیت ها و ایجاد تازه می بخشد و در عین حال به تسریع فرآیندهای ذهنی نیز کمک کرده و به بررسی آن می پردازد .

در مورد تسریع فرآیندها در رابطه با غلبه بر زمان از دیدگاه قرآن همین بس که می گوید و التسریر الحساب ۳۹ نور (خداوند در محاسبه سریع است و تاخیر ندارد) که این تعریف خود حکایت از اوج اهمیت تسریع در فرآیندها در غلبه بر زمان دارد . پس علمی که در باره این اصول صحبت می کند از دیدگاه قرآن نیز می تواند از اعتبار فراوان برخوردار باشد .

یکی از مواردی که سبیرنتیک در باره آن گفتگو می کند عبارتست از هدایت دستگاهها و دستگاههای خود تنظیم کننده .

چون بررسی دستگاههای خود تنظیم کننده می تواند برای نتیجه گیری در مورد نحوه عمل روحانیت در رابطه با دولت و جامعه مورد استفاده قرار گیرد لذا به توضیح آن می پردازیم: اگر در يك مجموعه دو نظام وجود داشته باشد و این دو نظام ، طوری بر یکدیگر اثر کنند که یکی تغییرات دیگری را هدایت و کنترل کند ، به نحوی که کل مجموعه در جهت هدف های تعیین شده برای آن ، حرکت نموده و هدایت گردد ، به کل این مجموعه دستگاه خود تنظیم کننده می گویند .

برای اینکه يك دستگاه ، دارای خاصیت خود تنظیم کنندگی باشد ، وجود يك عامل اساسی ضروری است که عبارتست از وجود « ارتعاش معکوس » بین قسمت هدایت شونده یا قسمت هدایت کننده .

وجود ارتباط معکوس بین « هدایت شونده » و « هدایت کننده » باعث می گردد که « هدایت کننده » همواره از موقع و موضع و شرایط هدایت شونده اطلاع داشته باشد تا بتواند آنرا تصحیح نموده و کل دستگاه را در جهت هدایای آن باسناد نگاه دارد .

نقش ستاد فرماندهی ارتش در رابطه با واحد های نظامی مشغول جنگ را می توان در

این مورد مثال آورد که ساد در عین حال که ناکسک های مختلفی را بررسی و آنچه را که لازم است به واحد ها ارائه میکند ، در عین حال بایستی هر لحظه از وضع واحدهای مشغول نبرد مطلع باشد و این امر از طریق ارتباط واحدها با ساد صورت میگیرد که به آن ارتباط معکوس می گویند .

ولی ارتباط معکوس در سیرتیک بر دو نوع است یکی ارتباط معکوس «منفی» و دیگری ارتباط معکوس «مثبت» .

در مورد نحوه ارتباط معکوس منفی میتوان بخیال را مثال زد که مثلا اگر قرار باشد درجه حرارتی 4 درجه زیر صفر در آن حدودا ثابت بماند ، دستگاه کنترل کننده این پارامتر سرانجامی که «ترموستات» است باعث «هدایت» بخیال در جهت حفظ آن درجه حرارت میگردد یعنی اگر درجه حرارت به طرف صفر حرکت کرد ، ترموستات با فرمان شروع ، گاز فریون یا آمونیاک را به جریان انداخته و بخیال را به سمت پارامتر مطلوب هدایت میکند و بالعکس اگر درجه به سمت 6- میل کرد ، ترموستات با فرمان توقف جریان گاز ، درجه حرارت مطلوب را حفظ میکند .

برای آنکه ترموستات بتواند این کنترل را در جهت تنظیم دستگاه اعمال کند ، باید اطلاعاتی از وضع حرارتی بخیال ، به آن برسد که این همان ارتباط معکوس است و به این نوع ارتباط ، ارتباط معکوس منفی می گویند که باعث حفظ تعادل دستگاه در جهت هدفهای برنامه ریزی شده آن می شود .

اکنون به تشریح ارتباط بین نقش دین ، دولت و مردم در رابطه با مسائل مطرح شده فوق می پردازیم .

بررسی در تاریخ دهه های اخیر ایران نشان میدهد که دین و روحانیت ، همیشه ملجاء و پناه مردم در برابر مظالم دولتها بوده اند و در مواردی نیز بزرگترین انگیزه و عامل برای حرکت انقلابی مردم در هم پیچیدن باطنی عدالتی و ظلم و فساد و تجاوز .

وجود این عامل تنظیم کننده روابط بین دولت و مردم ، برای هر ملتی میتواند مفید باشد که همواره به عنوان یک عامل هتدادر دهنده در مقابل انحراف دولتها قرار داشته باشد .

نحوه ارتباط دین با مردم و دولت ، تاکنون همان ارتباط معکوس منفی در سیرتیک بسوده است که دین بعنوان عامل تنظیم کننده پارامتر های روابط اجتماعی و سیاسی بین قدرت حاکمه و مردم قرار گرفته است و در زمانی که روحانیت خود در داخل خود دچار تقاضی و نارسایی های بوده و توانسته فعال باشد ، توانسته نقش

نظارت و هدایت را داشته باشد . ولی در بسیاری زمانها ، نارسایی های داخل دستگاه روحانیت ، آنرا از نظارت مستمر و هدایت بسوقع در روابط بین دولت و مردم و بصورت یک عامل دالمنی قابل حساب باز داشته است .

اکنون متأسفانه ، قرار گرفتن مراجع دین بطور مستقیم در اجرای سیاستهای مملکتی ، حکایت از ایجاد یک سیستم ارتباط معکوس «مثبت» دارد که مسلما مخرب بوده و اثرات آن نیز به رای العین مشاهده می گردد .

برای توضیح اثر مخرب لازم به تذکر است که خاصیت دستگاه حاکمه (از هر نوع که باشد) و اجرای سیاستهای آن در بلند مدت ، بدینگونه است که همواره در تماس و اصطکاک با منافع گروهی از مردم قرار گرفته که این اصطکاک به هر صورت عکس العمل آخرین می باشد .

نگاهی به فضای سیاسی جهان و سرنوشت دولتها و رژیمها در گذشته و حال خود شاهد خوبی برای مدعاست .

این اصطکاک بین دولت و مردم باعث عکس العملی خواهد بود که معمولا بصورت نارضایتی مردم ظهور می کند و هدف این عکس العملها و نارضایتیها متوجه عوامل اصلی ایجاد کننده آن یعنی دستور دهنده (دولت) خواهد شد .

این گروههای ناراضی ، در زمانهای متفاوت و با توجه به شرایط و دستورات و مقتضیات روز ، تغییر خواهند کرد یعنی در بلندمدت ، کمتر گروهی در جامعه وجود خواهد داشت که به نحوی در اصطکاک با دستورات سیاسی و اجتماعی دولت قرار بگیرند و به همین علت هیچ دستگاه حاکمهای قادر نیست بجز با توسل به دیکتاتوری ، مدت زیادی در مکان هادی و دستور دهنده مستقیم در جامعه قرار گیرد و مجبور است جای خود را عوض کند و یا به دیکتاتوری روی آورد .

حال اگر دین و روحانیت بعنوان عامل اصلی دستور دهنده ، در راس قدرت سیاسی و در موقعیت اجرایی قرار گیرد و خود را به صورت مداوم رو در روی مردم قرار دهد ، هدف نارضایتیها در جامعه متوجه روحانیت و دین قرار خواهد گرفت و چون روحانیت بعلت وجود قوانین ثابت الهی قادر به عقب نشینی از مواضع مکتبی خود نخواهد شد پس مجبور به اتخاذ روشهای کنترل کننده شدیدتر برای انجام دستورات خود و سرکوبی مخالفان خواهد گردید که این عمل باعث تشدید نارضایتی میگردد یعنی ارتباط معکوس مثبت حاکم بر روابط جامعه و دین خواهد شد... در ایجاد این نوع روابط وقتی گروه حاکم (روحانیت) شکست بخورد (که فعلا در صورت اتخاذ سیاست ارتباط معکوس مثبت شکست خواهد

خورد) آنچه که در اینجا ملحه دست می شود اسلام است چون این شکست امکان تاخت و تاز ایدئولوژیهای سراسر دنیا را بر علیه اسلام فراهم خواهد کرد بدون توجه به آنکه علت شکست ناشی از نحوه عمل بوده است نه ناشی از ضعف قوانین اسلام .

پس قرار گرفتن دین در راس قدرت حاکمه قبول خطر و ریسکی خواهد بود که منجر نتایج آتی آن احتیاج به تصاویر عینی از خطرات روبرو

برای اینکه تصاویر عینی از خطرات روبرو شدن مستقیم روحانیت به عنوان عامل اجرایی سیاست با مردم و قراردادن اسلام به عنوان عامل اجرای مستقیم بدست آوریم کافی است به یکی از پیام های آتای بازرگان توجه کنیم .

آنچه ایشان در تأیید اعتراضات محافل بین المللی نسبت به نحوه محاکمات اخیر با ذکر اینکه «آبروی ما را برده» کرد ، آنچه به عنوان اعتراض نسبت به کسانی که «حقایق موجود نزد آقا را وارونه جلوه داده و عیب های کوچک را بزرگ می کنند» اظهار کرد ، آنچه در مقام اعتراض نسبت به دستورات آقا که « بدون مشورت با دولت اعلامیه صادر می کند و دست دولت را در پوست گردو می گذارد » ، ذکر کرد ، هر یک هتدادر بود . یک هتدادر نسبت به دخالت مستقیم روحانیت و دین در سیاست مملکت داری و عواقب آن .

چون دادگاههای مورد اعتراض دادگاههای بود که آنها را دادگاه عدل اسلامی خواندند که گفته شد آبرو را بردند. دستورات و اعلامیههایی که کار مملکت داری را مختل و دچار اشکال کرد مربوط به دستور تحریم گوشت بیخزده و مجانی کردن آب و برق و غیره از سوی رهبر انقلاب بسود نارسایی و عدم هماهنگی در کار دولت برای تنظیم امور ناشی از دخالت های کمیتهها بود و آنچه در مورد حجاب و جنجال مربوط به آن مشاهده شد ، هدف مخالفتش ، اظهارات رهبر انقلاب بود ، هر چند که گفته می شود عوامل هم در تشدید این مساله دست داشتند .

اینها نمونه عینی است که همه حاصل اجرای سیاست «ارتباط معکوس مثبت» است و وجهه دین و موقعیت آن را به خطر می اندازد و می بینیم که در تمام جهات اجبارا عقب نشینی های صورت گرفته است . پس اتخاذ مواضع نادرست که لزوم عقب نشینی را ایجاب می کند ، پایگاه دین را تضعیف می کند .

لذا لازم است که اسلام در همان موقعیت تنظیم کننده خویش باقی مانده تا هر شکستی به حساب اسلام تمام نشود و همانطور که آتای طالقانی گفتند روحانیت باید نظارت و هدایت کند نه دخالت مستمر .

پراکنده‌ها

همه‌جا کیم ایل‌سونگ

هفته گذشته مطبوعات غرب ناامهان توجه زیادی به کره شمالی و کیم ایل‌سونگ نشان دادند. گزارندهای چند صفحه‌ای و عکسهای رنگی داخل مجلات امریکالی و اروپائی، تصاحب آور بود و نشانه‌ای اهمیتی که کره شمالی و مایل‌پیرامونش برای جهان دارد.

اینک کیم ایل‌سونگ مردی که با قدرت و خودکامگی کامل از ۱۹۴۸ بر این کشور حکم می‌راند - یعنی درست پس از پایان جنگ کره - یکی از مردان نامدار قرن است که در ۶۸ سالگی سالم است، نه چون برژنف و بورلیه و نیسو بیمار و سالخورده، بهیچوجه موضوع نگرانی کشورش نیست.

او را مردم کره بر جسمها در همی میدانها نشانده‌اند، در تئاترها و ترانه‌ها، در فرهنگ کوچه و بازار و هم در قلب خود. این از آن حوادثی است که در کشور های کمونیستی جهان رخ نمی‌دهد.

مثل معروف ما برای فه‌رمانانمان که می‌روند، سوگواری نمی‌کنیم. «چون هیچکدام از آنها فه‌رمان نمی‌میرند.» ظاهراً در مورد او مصداق ندارد.

همراه عکس‌های کیم ایل‌سونگ در مطبوعات غرب، تصاویر زیبایی از پیونگ‌یانگ - پایتخت کیم - چاپ کرده بودند که نشان می‌داد، دیکتاتور از نوع خویش، چندان هم بد نیست!

جنون و نبوع

کلاوس کپنسکی هنرپیشه‌ی سینما و تئاتر آلمان، نابغه‌ای است دیوانه. تازگی در فیلم «ویتزک» کار ورنر هرتروک بازی غریب و درخشانی عرضه کرده‌است. از وی پرسیده‌اند: اگر هنرپیشه نمی‌شدی چه می‌شدی؟

«من اگر هنرپیشه نمی‌شدم یا قاتل شده بودم یا شهید!»





پاپابوك ، پرش و ديگران

طنین افکن است . و صدای دخترک ۶ ماهه‌ای که شانس آورد و اصابت گلوله‌ای به پیشانی‌اش تنها او را از بینائی چشم چپ محروم کرد .
 « در کشورم همه مرا پاپا می‌نامند . من چطور می‌توانم اطفال ۸ ساله را قتل عام کنم ؟ »
 پاسخ این سؤال را دیوارهای زندان نگارانگبا خواهند داد .

« تحمل اینکه به من ، منی که پدر خانواده‌ای پرجمعیتیم ، نسبت کشتار کودکان را بدهند ، برایم ممکن نیست . من به همه خطاهایم اعتراف می‌کنم ، جز این یکی ! » این حرفها از دهان ادپراتور بوکاسا خارج می‌شد که از کنفرانس سران کشورهای آفریقائی فرانسه زبان در کی‌کالی باز می‌گشت . اما هنوز صدای فریاد کودکانی که در شب ۱۸ آوریل قتل عام شدند در فضا

مکان وحشت

خانها ، آفایان ، نزدیک نوید ، جلوتر بیاید !
 بیاید و زندهای بی‌تن و خون‌آشامان را در اندازه طبیعی تماشا کنید ! مثل هرسال بازار مکاره اورتک (فوار دوترون) درباریس تمام شیفتگان هیجانهای شدید و غیرمنتظره را سرا می‌خواند .
 آنهايي که قلبشان ضعیف است به این مکان وحشت پا نگذارند بهتر .



امین در قفس

از طرابلس خبر می‌رسد که امین به دستور سرهنگ قذافی در یکی از شهرهای لیبی در خانه‌ای زیر نظر به سر می‌برد . اما خانواده رئیس جمهوری عالیقدر سابق اوگاندا از او خوشبخت ترند و در هتلی در طرابلس از مناظر و هوای مدیترانه لذت می‌برند . لیبیائیها بعد از کنفرانس اسلامی امید خود را به بازگرداندن قهرمان تحت‌الحمایه‌شان به اوگاندا از دست داده‌اند .
 گویا تمام شرکت‌کنندگان در کنفرانس فاس هرگونه حمایت مادی و معنوی به مارشال سابق را محکوم شناخته‌اند .
 از همه جالبتر اینکه ایدی امین اخیراً برای برداشتن زگیلی که گویا زیبایی او را به خطر انداخته بود ، تحت عمل جراحی پلاستیک قرار گرفته است !



دیجیتال کننده مجله : **نینا پویان**